

# راه آزادی

شماره ۵  
 مهرماه ۱۳۶۷

ارگان مرکزی حزب دکترا تیک مردم ایران

## سرمقاله

### دفاع از زندانیان سیاسی و آزادی کدام واکنشها چگونه ؟

دفاع از زندانیان سیاسی و حمایت از مبارزه خانوادگی نگران آنها در شرایط دشوار کنونی یکی از حلقه های اساسی فعالیت نیروهای سیاسی مترقی و آزادیخواه را تشکیل می دهد. عرصه فعلیتی که طیرقم ضرورت بی چون و چرای آن طی چند سال گذشته عمدتاً بدلیل پراکندگی نیروهای سیاسی مخالف از دامنه و کیفیت مطلوبی برخوردار نبوده است. این در حالی است که زندانیان و خانواده های آنها بارها در جریان مقاومت علیه فشارهای مقامات رژیم بطور همبسته و متحد دست به حرکات اعتراضی چشمگیری زده اند. نمونه های متعدد فعالیتها و تلاشهای زندانیان سیاسی و خانواده های آنها و همبستگی آنها در عرصه عمل نشان می دهند که چگونه در برابر خطر و دشواریهای مشترک، تردیدها، بدگمانی ها و بی اهمادی ها جای خود را بسیرعت به همکاری و همراهی می دهند.

خوشبختانه در هفته های اخیر گامهای اولیه - هر چند ابتدائی - اما بهر حال مثبت و امیدوار کننده از سوی نیروهای سیاسی مترقی در جهت کار مشترک در عرصه مهم دفاع از زندانیان سیاسی برداشته شده است. حرکت اخیر، پس از سالها تأخیر غیر قابل توجیه در این عرصه جدی کار - مانند دیگر عرصه ها - دورنمای نسبتاً امیدبخش تری نسبت به گذشته در برابر گسترش مبارزه مشترک علیه جمهوری اسلامی و

بقیه در صفحه ۲

## جنگ قدرت در بازسازی

### رابطه یاسازش

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ اگرچه شکست سهمگینی برای حاکمیت در مجموع خود می باشد، اما در داخل نشان داده بودند، به حساب می آید. حاکمیت، پیروزی قابل توجهی برای حفظ عمل فرا و اعلام پذیرش بی قید و شرط قطعنامه ۵۹۸ در زمان واقع بین تر رهنمائی و نیز بخش بزرگی از جناح فقه حیات خمینی و تأیید ناگزیر خمینی بر این امر ضربه سنتی بازار که به رهبری معنوی طلمای اعلام فلپهاگانی مهلکی بر قدرت و نفوذ زرادیکالها در درون حاکمیت و مرعشی نجفی و... در دوران اخیر به انتهای مختلف بقیه در صفحه ۵

## غرش توپها در مرز ایران و عراق خاموش شد

### مرگ بر جنگ رژیم علیه خلق کردا

مردم ایران! فقیه علیه خلق کردستان همچنان ادامه دارد. جنایات جنگ ۸ ساله ایران و عراق بالاخره متوقف شد اما رژیم بغداد علیه مردم کردستان عراق و کشتار وحشیانه بیش از نه سال است که جنگ رژیم ضدبشری ولایت بقیه در صفحه ۳

### نکاتی پیرامون سند مشترک

### "فدائیان خلق" و "آزادی کار"

در صفحه ۷

### ۱۲ میلیون نوجوان و جوان

### سرکلاسیهای درس

در صفحه ۴

### خلق فلسطین در آستانه یک

### مرحله نوین تاریخی

در صفحه ۱۹

#### در صفحات دیگر

می خوانید:

کسروی و

جهان بینی او

صفحه ۱۶

۷۰ سال اسطوره

سوسیالیسم

صفحه ۲۱

"نواندیشی داریم

تا نواندیشی"

صفحه ۲۴

سیاست های مشخص آن فرا روی ما قرار می دهد.

حال که بسیاری از ما ضرورت جدی و فوریت واکنش مشترک در برابر اقدامات رژیم در زندانها را پذیرفته ایم، بطور طبیعی این پرسش مهم در برابر همه ما قرار می گیرد که کدام شکل و فعالیت عملی در جهت بازداشتن رژیم از این اقدامات وحشیانه و کور از اثر بخشی لازم برخوردار خواهند بود؟

در داخل کشور حمایت گسترده از حرکت خانواده های زندانیان سیاسی در کنار استفاده از همه امکانات موجود و سازمانها و تشکلهای طنزی مربوط به مسئله حقوق بشری صنفی، طبیعی ترین شکل افشاگری در میان مردم و اعمال فشار بر رژیم و رشد اعتراضات می باشند. در کنار مبارزه مشترک داخل کشور باید اهمیت ویژه ای برای کار در خارج از کشور قائل شد. مبارزه در خارج از کشور بویژه در شرایط کنونی که رژیم سعی می کند سیمای دیگری از خود نزد کشورهای غربی و سازمانهای بین المللی برجا گذارد، جایگاه مهمی بخود اختصاص می دهد. اکنون دیگر رژیم همچون سال های گذشته نمی تواند کاملا به افکار عمومی در سطح جهان و به نظریات دولتها و سازمانهای بین المللی بی تفاوت و بی اعتنا باقی بماند. سیاست جدید رژیم در بهبود روابط با غرب و همکاری با سازمانهای بین المللی ناگزیر این تمهیدات را هم برای وی در پی می آورد. اینک کسسه رژیم غمینی در اثر نارضایتی های فزاینده مردم از ادامه جنگ بیپایه و تشدید تضادهای درون حاکمیت و بویژه ضعف نظامی، تن به آتش بس داده و برای برقراری صلح با عراق، به اسلحه دیپلماتیک روی آورده است. بطرز بی سابقه ای برای جلب پشتیبانی جهانی نیاز به حمایت حدمعینی از افکار عمومی دارد.

نیروهای سیاسی در شرایط کنونی فعالیت افشاگران و اعتراضی خود باید هوشیارانه این عامل نوین را بطور جدی مورد توجه قرار دهند. این بدان معناست که نیروهای سیاسی باید نوبت تیز حملات

تبلیغاتی خود را متوجه آن مواردی نمایند که بطور واقعی می توانند به عنوان منبع مهم اعمال فشار بر رژیم عمل کنند.

نگاهی گذرا به فعالیتهای دفاصی در گذشته نشان میدهند که گاه علیرغم گستردگی نسبی ابتکارات و حرکات اعتراضی متأسفانه هیگاه این اقدامات نتوانستند خود را از دایره محسود و ده تنگ محلی فرا رویانند و نه به طریق اولی از مسیر همکاری با یکدیگر به یک جنبش بزرگ توده ای و مؤثر تبدیل شوند. صدها کمیته و انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر در شهرها و روستاهای اروپا از طریق اعتراضات و حرکات نمایشی صدمات کوچک و کم دامنه انرژی فراوان خود را در راهی به کار گرفته اند که بازده و اثر بخشی آن همواره ناچیز و محدود بوده است.

بازبینی حرکات گذشته نه بغاظر تحقیر و کم بها دادن به تلاش چشمگیر هزاران روشنفکر تبعیدی، که دقیقاً از ضرورت افزایش بازدهی این اقدامات و تبدیل ابتکارات پراکنده به اهرم واقعی فشار ناشی می شود. بنظر ما تا زمانی که حرکات اعتراضی، فعالیت تشکل های گوناگون همبستگی باز زندانیان سیاسی و یا دفاع از حقوق بشر و آزادی به سطح یک حرکت معتبر و هماهنگ ارتقاء نیابد نمی توان از اثر بخشی واقعی مبارزه جاری سخنی بعین آورد. دولتها، سازمانهای بین المللی معتبر و نیروها و افکار عمومی زمانی به این پا آن حرکت اعتراضی در دفاع از حقوق بشر و یا زندانیان توجه جدی می کنند که یا این تشکلهای اعتبار سیاسی لازم برخوردار باشند و یا از طریق فعالیتهای پیگیر و نمایشات چشمگیر اعتبار لازم را کسب کنند. آشکارا پیداست که نقش نیروهای سیاسی در ایجاد چنین شرایطی تعیین کننده می باشد.

همه ما می دانیم که مثلاً سازمان طوف بین المللی به مناسبت ۴۰ امین سال تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر سلسله کنسرت های عظیمی در سراسر جهان ترتیب داده است. صدها میلیون نفر از مردم جهان از طریق تلویزیون شاهد این نمایشات با شکوه و عظیم هستند که در آنها بنوعی از کشورهای دیکتاتور زده یاد می شود

جز ایران، چرا؟ کدام کشور را سراغ داریم که در آن حقوق بشر به اندازه ایران زیر پا گذاشته شود؟ و در این فرصت تبلیغاتی به برد کره خاکلی، جای ایران و زندانیان سیاسی شکنجه دیده آن کجاست؟ چرا نباید بتوانیم در سطح پارلمان اروپائی، سازمان ملل، طوف بین المللی و... بطور گسترده تر دست به اقدامات نمایشی بزنیم و توجه آنها را بطور دائم و مؤثر تر بسوی زندانهای ایران جلب کنیم؟ چرا نباید نیروهای سیاسی ایرانی مثلاً با ارسال هیئت های نمایندگی به تجمع های بزرگ بین المللی به اقدامات اعتراضی علیه رژیم جمهوری اسلامی، برد و کیفیت جدیدی بدهند؟ و...

بخش بزرگی از این ابتکارات و اقدامات مؤثر برای فشار به جمهوری اسلامی فقط از طریق کار مشترک نیروهای سیاسی مترقی و آزادیخواه مخالف رژیم میسرند. بدون تردید برای دست یافتن به این کیفیت جدید مبارزه و کار مشترک و سازماندهی حرکات اعتراضی بزرگ و هماهنگ علیه جمهوری اسلامی، نیروهای سیاسی باید 'بهای' معینی هم بپردازند. در این عرصه کار سکتاریسم، خود محور بینی، و سواس بیش از اندازه، خط و مرزهای غیر اصولی باید جای خود را به یک تفکر واقعا سیاسی مسئول، باز و دمکراتیک بدهند. این همان بهائی است که، نیروهای سیاسی باید درازای یک مبارزه گسترده توده ای - انقلابی بپردازند و با کنار گذاشتن اخلاق و فرهنگ و راه و روشی که تا کنون مانع هم جوشی فعالیت های پراکنده شده است، راه اعتدالی جنبش اعتراضی علیه رژیم را هموار سازند.

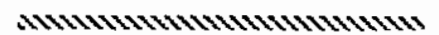
ما در این راستا آماده همه گونه همکاری چند جانبه با سازمان های سیاسی مترقی در عرصه های مشخص هستیم. برای پیشبرد بهتر امر مبارزه، اشکال گوناگون کار مشترک، از همکاری مشخص با نام سازمانی، تا ایجاد تشکل های توده ای و دمکراتیک می توانند در دستور کار قرار گیرند. ما معتقدیم که نیروهای مترقی و چپ باید بتوانند سریعاً از طریق گسترش همکاری های خود با سایر نیروهای آزادیخواه ضد رژیم، در زمینه دفاع از زندانیان سیاسی و آزادی، بر دامنه و بقیه در صفحه ۴

مردم بی پناه کرد با سلاحهای شیعیانی، توپخانه و هواپیما هشداری به مردم ایران است که اگر رژیم کبار پایان جنگ را با عراق فیصله دهد، برای سرکوب مقاومت خلق کرد دست به کشتار مجددی خواهد زد.

رژیم جمهوری اسلامی کشتار مردم کردستان را از مرداد ۵۸ آغاز کرد و طبق امار سازمانهای معتبر خلق کرد، تا کنون بیش از چهل هزار زن و مرد و کودک و پیریبی دفاع کردستان قربانیان این تجاوزند. هم اکنون دویست هزار افراد مسلح با ۲۰۰۰ پایگاه نظامی روستاها و شهرهای کردستان را به شبکه گسترده نظامی مبدل کرده اند تا هرگونه حرکت و جنبش و مبارزه ای را سرکوب کنند. تاکید این نکته ضرورت دارد که رژیم جمهوری اسلامی حتی در شرایط اضطراری جنگ ایران و عراق نیز از توسل به قهر و افعال انواع فشارهای مادی و معنوی به اهالی کردستان فروگذار نکرد.

در کشوری چون ایران که تنوع مذهب و تنوع ملیت وجود دارد و به مرحله تکوین طبقاتی جامعه صنعتی رسیده و قریب یک قرن است که اصل حاکمیت مردم شناخته شده است و مردم حق انتخاب نماینده برای قانونگذاری پیدا کرده اند، بازگشت به اصل حاکمیت خدا، و اطاعت کوران ولایت مطلقه فقیه به منزله کابوس و هذیان بیمار مبتلابه حصبه است. بی دلیل نیست که جمهوری اسلامی، به هصیان و تسلیم ناپذیری عمومی، درقبال این کابوس و هذیان با قهر قرون وسطایی پاسخ می دهد. و هرچسبه رژیم برشساوت خویش می افزاید باخشم و سرکشی گسترده تر مردم روپرو می شود.

جنگ ایران و عراق پایان یافت اما جوهر قهر و جنگ و استبداد که ذاتی رژیم ولایت فقیه است همچنان پابرجاست. و تا رژیم خعیضی برسر قدرت است، جنگ و قهر و سرکوب نیز ادامه خواهد داشت. و از این روست که آتش بس میان ایران و عراق، با هجوم و انتقامجویی



رژیم از زندانیان سیاسی توام می شود. بالا رفتن کشتار و خشیانة زندانیان سیاسی بلا تکلیف (و حتی زندانیان محکوم به حبس) در زندان های تهران و شهرستان هانر هفت های اخیر، دال بر راجاج و انتقامجویی حکام شکست خورده ای است، که خاموش شدن تسور جنگ بر بخشم و خشونتشان افزوده است.

همین تب خشونت در انتظار مردم مقاوم کردستان نیز هست. مردمی که گناهشان در قبال جمهوری اسلامی اینست که: حق خودمختاری می خواهند. می خواهند در مدرسه به زبان خودشان بیاموزند، با ادارات به زبان خودشان مکاتبه کنند. اداره شهرها و روستاهایشان را خود بر اختیار داشته باشند. و برای سرپرستی و اداره آنها، مدیر و مسئول از مرکز فرستاده نشود. در سیاست برنامه ریزی اقتصادی و عمرانی منطقه خودشان حضور و مشارکت کامل داشته باشند. و ژاندارم و پاسبان آنها را به چشم زبردست نبینند. این حق راهیج حکومتی که بر حاکمیت مردم مبتنی باشد، نمی تواند از مردم سلب کند. حتی در قانون اساسی مشروطه، که هشتاد سال، کمابیش ازان می گذرد، و در مبنای تاسیس، فرقی چندانی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ندارد، تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش بینی شده بود، که تحت شرایط مشخص، حکومت و نظام سلطنتی پهلوی، انرا معلق ساخت. و اگر چنین نمی کرد، با وجود انجمن های خودگردان ایالتی و ولایتی، استبداد تمرکز طلب پهلوی، امکان استقرار نمی یافت.

پاسخ به خواست منطقی و معقول دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان که سالهاست از سوی حزب دمکرات کردستان ایران مطرح و پایه مطالبات خلقی در استان کردستان شده است، کشتار و سرکوب هزاران هم مبین کرد، طی دهسال، ویران ساختن آبیانهائی که مردم کرد، نسل به نسل در آنها چشم به دنیا گشوده اند، نیست. دامن زدن بر اندرکشی از طریق حکم جهاد مذهبی علیه کردهانیست. ریشه دار کردن کین ملی، در میان مردمی که قرنها با هم

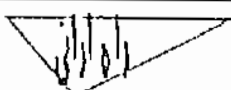
به موربانی زیسته اند، نیست. تحقیر مردم مسلمان کردستان نیست. و اما جمهوری اسلامی از دهسال پیش، و از روزی که ماشین حکومت را بدست گرفت، تمام این جنایت هارا در حق مردم کردستان مرتکب شده و بار یقین بمب ناپالم در مناطق مسکونی و قساوتهای دیگر از همین نوع، دیواری از کینه و نفرت بین خلق کرد و نظام حاکم بوجود آورده است.

و این تها خلق کرد نیست که هدف خصومت و تبعیض است. نظام مذهبی که اساس رابر حقیانیت و حاکمیت مطلقه متصدیان فرقه مذهبی خود گذاشته است، همین احساس استیلا رابر سایر خلق ها و سایر مذاهب، در ایران جاری ساخته است. با مردم ترکمن، با مردم آذربایجان، با مردم خوزستان، با مردم بلوچستان و با اقلیت های مذهبی و ملی چون ارمنی، یهود، آسوری، زردشتی و بهائی رفتاری بر همین منوال داشته است.

ما همصدا با حزب دمکرات کردستان ایران می گوئیم که: 'جنگ در مبین مهابان نیافته و صلح تها هنگامی همه ایران و مرزهای ایران و عراق را فرا خواهد گرفت که خواستهای عادلانه مردم کردستان و نیز سایر خلقهای ایران تحقق یابد.

اما خواست عادلانه مردم کردستان ایران، بخش جدائی ناپذیر مبارزات همه خلقها و مردم ایران برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. تجربه یک قرن نشان داده است که فقط در شرایط قدرت گرفتن نیروهای دمکراتیک و مترقی سرتاسری و وجود شرایط بالنسبه دمکراتیک است که امکان تحقق خواستهای خلقهای ایران و از جمله خلق کرد، همراه با تحولات دمکراتیک در ایران میسر خواهد شد.

بهین مناسبت حزب دمکراتیک مردم ایران یار دیگر همه سازمانها و احزاب چپ مترقی و ملی - دمکراتیک را برای تشکیل یک جبهه ائتلافی وسیع دمکراتیک برای سلانماندهی مبارزات مردم ایران برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک الترناتیو دموکراتیک فرا می خواند. ♦



# بمناسبت اول مهر، آغاز سال تحصیلی ۱۲ میلیون نوجوان و جوان سرکلاسهای درس!

## سرکلاسهای درس!

با بسند درآمدن زنگ مدارس در مهرماه، حدود ۱۲ میلیون دانش آموز و دانشجو، دهمین سال تحصیلی در دوران حکومت سیاه جمهوری اسلامی را آغاز کردند. سردرگمی کامل در نظام آموزشی پیش دانشگاهی و آموزش عالی، کمبودهای چشمگیر در همه عرصه ها از معلم، کتاب درسی، مدرسه، میز و نیمکت گرفته تا دفترچه، مداد و روپوش مدرسه، در کنار سیاست های ارتجاعی، ضد علمی و ضد تربیتی رژیم در چارچوب "اسلامی کردن" محیط های آموزشی، وضوحیت رفت باری در مدارس و دانشگاههای سراسر کشور بوجود آورده است. صدها هزار معلم زحمتکش در کنار میلیون ها نوجوان و جوان و خانواده های آنها همگی نگران ادامه این شرایط غیر قابل تحمل در محیط های آموزشی ایرانند.

در سطح ابتدائی هنوز مسئله همگانی شدن آموزش حل نشده است و حدود یک پنجم نوجوانان در سن تحصیل (۶-۱۰ سال) به مدرسه راه نمی یابند. این محرومیت بیش از همه با منگوبه نوجوانان روستائی بویژه دختران می شود.

در مرحله راهنمایی، شکاف میان کسانی که به مدرسه می روند و کسانی که به دلتل گوناگون از حضور در مدرسه محرومند، به دو برابر افزایش می یابد. عدم کارائی این دوره آموزشی در هدایت درست نوجوانان سبب می شود که بخش بزرگی از نوجوانان از رشته های علمی و فنی (بویژه ریاضی) روگردان شوند و گروهی بزرگ بسوی رشته های تجربی و اقتصاد و علوم اجتماعی هجوم برند.

در سطح آموزش دبیرستانی مشکلات و گرفتاریها تدریج غیر قابل تحملی بروی هم انباشته می شوند.

در این گروه سنی (۱۸ - ۱۵ سال) فقط حدود یک سوم جوانان به مدرسه راه می یابند. رشته های فنی کمتر از ۱۰٪ کل دانش آموزان را در برمی گیرند و نسبت دانش آموزانی که به رشته ریاضی می روند هر سال کاهش می یابد. طرح کاد در سالهای پیش (یک روز کار عملی در هفته، در خارج از مدرسه) به علت بی تدبیری، ندانم کاری و تلقی بکلی اشتباه از هدف علمی و تربیتی تلفیق کار و آموزش، سر نوشت مضمحکی پیدا کرده بود.

در دانشگاه ها هر چند مشکلات کیفیت و رنگ دیگری به خود می گیرند، ولی همه اطلاعات از یک بیماری جدی و دامنگیر خبر می دهند. تعطیل دانشگاهها بهانه "انقلاب فرهنگی" و اخراج هزاران دانشجوی مخالف و دگراندیش و انواع فشارهای مشابه به دانشجویان و استادان، ضربات جبران ناپذیری به سطح علمی و کیفیت دانشگاهها وارد آورده است. سیاست رسمی رژیم در دانشگاهها، حذف مخالفین و دگراندیشان و تحمیل تفکر رسمی حاکم بر محیط های رسمی و کار عملی دانشجویان است. رژیم باوقاحت و علیرغم قانون اساسی خود، از طریق شبکه دانشگاه آزادی به طور رسمی شوریه سنگینی را دوباره برقرار کرده است. بیش از صد و بیست هزار دانشجوی دانشگاه بابت هزینه تحصیلی خود هزینه های سنگینی می پردازند و در برابر کیفیت نازل آموزشی به آنها عرضه می شود.

سیاست سرکوب و اختناق رژیم در محیط های آموزشی، جلوه و برجستگی دیگری دارد. زیر مدارس و دانشگاهها متشکل ترین نیروی انسانی در سطح جامعه را در برمی گیرند و این همواره یک خطر جدی برای مسئولین جمهوری اسلامی به شمار می رود. انجمن های اسلامی رسماً، ارگان جاسوسی و فشار رژیم علیه

جوانان و معلمان و کادر اداری در محیط های آموزشی هستند.

سیاست های ارتجاعی رژیم در مدارس در مورد دختران، یکی از عرصه های جدی تبعیض و پامال شدن حقوق زنان، در جامعه امروز ایران را تشکیل می دهند. دختران در رژیم جمهوری اسلامی اجازه تحصیل در بسیاری از رشته ها و بویژه رشته های فنی را ندارند.

رژیم کوشش می کند از طریق نظام آموزشی و وارد کردن اجباری ارزش های فرهنگی خود، تعریف تاریخ گذشته، تبلیغ ایدئولوژی خود و... نسل آینده را، نسلی "وفادار" به خود، تربیت کند. ا و در این تلاش تا آنجا پیشرفته است که حتی مدارس ویژه اسلامی با کادرهای یا سابقه آموزشی برای جلب بهترین دانش آموزان نیز بوجود آورده و همه نوع امکانات در اختیار این مدارس قرار می دهد. اما تجربه سالهای گذشته نشان می دهد که چگونه تفرقه عمومی جامعه از رژیم و اقدامات و سیاست ها و تفکر آن و مقاومت منفی گسترده ای که در برابر رژیم قرار دارد، این سیاست ها را همواره با شکست روبرو می سازد. سال چندین تحصیلی، سال چندینی در این مقاومت منفی در برابر یک رژیم خودکامه ارتجاعی در واحدهای آموزشی خواهد بود و کمبودها و نارسایی ها، به این امر، کیفیت و توان دیگری می بخشد.

کدام واکنشها . . . (بقیه از صفحه ۲)  
اثر بخشی فعالیت های مشترک برای فشار بر جمهوری اسلامی بیفزایند. بیهوش است ما در این عرصه ها علاوه بر همکاری میان نیروهای سیاسی، از پائیزی هر نوع تشکل و اقامت دمکراتیک، توده گیر و مستقل برای مبارزه در راه شعارهای مشخص روز وسیعاً حمایت می کنیم. از یاد نبریم این گام ها، این دوره هم جمع شدن ما و حرکات متحد می توانند علاوه بر فشار بر جمهوری اسلامی و افشای آن، تاثیر مهمی در عرصه داخلی و در افکار عمومی مردم و در اعتقاد مبارزه، علیه رژیم جمهوری اسلامی بر جای گذارند و زمینه یک انقلاب وسیع دمکراتیک را برای مبارزه همه جانبه علیه جمهوری اسلامی و سرنگونی آن فراهم آورند.

جنگ قد رت . . . (بقیه از صفحه ۱)

وارد آورد. آنان نه تنها باناتوان شاهدبرباد رفتن تمامی نقشه ها و امینهایشان برای صدور انقلاب اسلامی از طریق پیروزی نظامی بوده اند، بلکه باید به نوبت تحولات پیاپی و بزرگی رادر سیاست خارجی و داخلی ایران به انتظار بنشینند، که در واقع ضربات مؤثر دیگری به آرمانهای انقلاب اسلامی آنها خواهد بود. با پایان یافتن جنگ و تحولاتی که در توازن قوا و الزامات روز پدید آمده و می آید، رژیم دیگر نخواهد توانست همچون گذشته، با چنان ترکیب و سیاستی، به حکومت ادامه دهد، که رژیم باز دست دادن بخش وسیعی از پایگاه اجتماعی، در نتیجه شکست مفتضحانه سیاست جنگ طلبانه اش، در اثر عدول قطعی و آشکار از شعارها و سیاست های رادیکال در تمامی عرصه ها و برای نجات زدن به نیروهای رادیکال در داخل و پیرامون حاکمیت، مجبور خواهد بود از نیروها، وسایل و شیوه هایی که تا کنون خود را بی نیاز از آنها می نید، برای ادامه حکومت بهره برداری نماید. تلاش برای جلب رضایت طیف هرچه بیشتری از بورژوازی و اشرار میانه با تصمیمات سیاسی و سیاستهای اقتصادی، در کنار ادامه سرکوب در اشکال تا حد ممکن پوشیده و نهان از آن جمله اند.

در زمینه سیاست خارجی، این تحولات از مدتها پیش، آغاز شده اند. روابط ج . ا . با بسیاری از دولتهای غربی که تا کنون تیره و فیردوستانه و یا به کلی قطع بود، از سر گرفته شده است. حتی هم اکنون سخن از آغاز مجدد روابط با ایالات متحده می رود. شرکت های بین المللی برای سرمایه گذاری در ایران به رقابت پرداخته اند. قیمت سهام شرکت های خارجی مستقر در ایران در بورس جهانی به شدت افزایش یافته است.

رفسنجانی در خطبه های نماز جمعه (۲۸ مرداد ماه) با پرداختن به مساله بازسازی، از پیشنهاد های مختلف برای مشارکت در بازسازی از طرف کشورهای شرق، غرب و همسایه ها، پیشنهاد های احتمالی مناسبی برای گرفتن وام و سرمایه گذاری، و اظهار آمادگی کشورهای با تکنولوژی بالاتر برای کمک های فنی، یاد کرد.

وی سپس با پرداختن به اختلاف های موجود در باره بازسازی کشور پس از جنگ، سه خط و نظر موجود در باره آینده اقتصاد کشور را به نقد کشید. حامیان نظراول می گویند حلاله مردم چند سالی زحمت دیده اند، باز راهی کشور را باز کنیم تا مردم به رفاه برسند. حامیان خط دوم راه ریاضت را پیشنهاد می کنند و می گویند مدتی دیگر این محموله های اقتصادی را ادامه دهیم، سپس از بازسازی اقتصاد و صنعت، مردم خود بخود به رفاه برسند. رفسنجانی در دنباله افزود که نظر معتدلی نیز وجود دارد که بین دو نظر قبلی است و گویند دولت و مجلس نباید چنین راهی هستند.

اما برخلاف اظهارات رفسنجانی، موسوی نخست وزیر یک روز بعد در سخنرانی خود به شدت در مقابل فکرساختن کشور خود به دست نیروهای خارجی و باز کردن مرزها به روی قدرتها موضع گیری کرد و ضمن تاکید بر اینکه ما برای ساختن کشور چیزی کم نداریم، با تراز کردن گامه گامی به سوی دیگران مخالفت کرد. موسوی هشدار داد که بیگانگان نیز زمان آرامش و پایان جنگ قصد نفوذ و ادامه سیطره خود را در این کشور دارند. وی بویژه بر تعقیب سیاست آمریکا زدائی کشور که از مسائل بسیار بحث برانگیز در حاکمیت جمهوری اسلامی می باشد، تاکید کرد.

سخنان رفسنجانی و موسوی بطور نمونه وار، نکات مهم نبرد گسترده سیاسی - تبلیغاتی ای را که در حاکمیت و پیرامون آن بر سر آینده اقتصاد کشور، مساله جا و نقش سرمایه های خارجی و سمع گیری آتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی در جریان است، منعکس می کند.

طی رفرم وزن، قدرت و تاثیر رادیکالیسم "خط امام" در تصمیمات سیاسی - اقتصادی جمهوری اسلامی، عدم توانائی این نیروها در پاسخ گویی به مشکلات جامعه و تامین خواستهای "مستضعفین" که پایگاه اجتماعی شان را تشکیل می دهد، نارضایتی اشرار و وسیع مردم از رادیکالیسم ایدئولوژیک این نیروها در زمینه سیاست داخلی (تلاش برای برقراری اسلام ناب محمدی) و در عرصه سیاست خارجی (صدور انقلاب

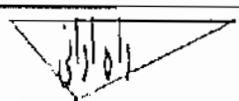
اسلامی) و بالاخره مقاومت جناح فقه سنتی در برابر مواضع آنان باعث شده که خط میانه رفسنجانی به مرور بر تاثیر خود در سیاست های حاکمیت جمهوری اسلامی بیافزاید.

همزمان با این موضع تبلیغاتی، سیاست رفسنجانی که مورد حمایت رئیس جمهور خامنه ای واردی و طرفداران فقه سنتی، و هم چنین مورد تایید خمینی بود، در عرصه عملی نیز یورش همه جانبه را آغاز کرد و عیلا مجلس و نخست وزیر را که با این سیاست مخالف بودند به ناظرین بی عملی تبدیل کرد که گهگاه به این سیاست فقط اعتراض می کردند. کما اینکه هنگام قبول قطعنامه ۵۹۸ و آتش بس مجلس را تحلیل کردند.

لا یحه ی ادغام سپاه در ارتش که عملا انحلال سپاه را معنی می داد، با تایید خمینی به مجلس بردند. خمینی امتیازاتی را که به دولت داده بودند، شروع به پس گرفتن کرد از جمله، دادن حکم تعزیریه مجمع تشخیص مصلحت. خمینی طی نطقی با گفتن شمیرین کار مردم به دست مردم، تجارت خارجی را آزاد اعلام کرد. همه این اقدامات نمی توانست بدون مقاومت و عکس العمل، در میان هواداران خمینی، بخصوص نیروهای رادیکال و در مرکز آن نیروهای سپاه و بسیج باشد. این نیروها پیامد این سیاست را بازگشت به سیاست قبل از انقلاب قلمداد می کردند. بخصوص برای نیروهای سپاه، پس از قبول آتش بس، طرح انحلال سپاه ضربه هولناک تری بود.

ولی مسئله مذاکرات و سیر آتش بس با کار شکتی های عراق، آن طور که رفسنجانی فکر می کرد و شاید در مذاکرات پشت پرده قول آن را گرفته بود، به جلو نرفت. ادعاهای عراق و عدم قبول قطعنامه ۵۹۸ از طرف آن کشور آنها را با مشکل جدیدی روبرو کرد. آنها در مقابل عراق تا دندان مسلح احساس کردند، چند صباحی به حفظ نیروهای سپاه و بسیج احتیاج دارند، بنابراین نمی توانستند این چنان با سرعت به پیاده کردن سیاست خود ادامه دهند.

نخست وزیر موسوی با تشخیص این موقعیت،





جنگ قدرت ...

با استعفای خود به بهانه عدم گرفتن رأی اعتماد برای وزرای کابینه از مجلس، به علنی کردن اختلاف نظر و بیکاره بودن خود به عنوان شخص نخست وزیر در مهمترین چرخش های سیاسی کشور پرداخت. جواب خمینی به علنی کردن این ناراضیاتی و اذعان به این که در حقیقت حتی نخست وزیر برای استعفای خود باید با او یا آقایان مشورت می کرده ، خود بهترین گواه این مدعاست. نخست وزیر با این تاکتیک موفق شد ضمن علنی کردن اختلافات در این شرایط ، یعنی شرایطی که هنوز حالت نه جنگ، نه صلح و یا بیعاریتی صلح جنگی بود، آنها را مجبور به تایید خود نماید. براین میان طبیعی است که رادیکال ها نیز بی کار نشستند و همراه با تبلیغات وسیع و سخنرانی های قبل از دستور نمایندگان خود در مجلس، به افشای این سیاست به عنوان سیاست سازش با آمریکا و زنی گداشتن اهداف انقلاب پرداخته و نیروهای خود را بسیج کردند. تبلور این مبارزه و قدرت گرفتن نیروهای رادیکال را در معرفی کابینه و جدال بر سر رأی اعتماد به وزرای معرفی شده می توان دید. نخست وزیر در گزارش خود به مجلس هنگام معرفی کابینه ، به آنها می فهماند که فقط خمینی بود، که آنها را در مقابل پذیرش قطعنامه تاکنون آرام نگذاشته، و می گوید: *فرمود همانندی هستند که وقتی احساس کردند قبول قطعنامه ۵۹۸ ممکن است به معنی تجدید نظر در راه گذشته و کنار گذاشتن آرمان ها و عزت انقلابی کشور باشد، برآشفند و تنها وقتی پیام تاریخی امام به آنها اطمینان داد که روح انقلاب هم چنان پرافتوح است... آرام گرفتند.* و با در رابطه با سیاست نزدیکی به ضرب از قول مادران شهدا و معلولین و بسیجی ها... می گوید: *باینکه تازه چهلم شهیدی حمله آمریکا به هواپیمای مسافری تهران پشت سرگذاشته ایم، شایعه امکان تجدید روابط با شیطان بزرگ را باور می کنند.* قبل از هر چیز بپردازیم به وزیر صنایع سنگین در دفاعیه خود با گفتن اینکه اکثریت مجلس به داشتن تمایل خاصی (مقصود

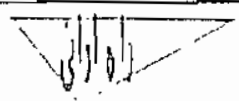
خط امامی) معروف است ، ناخودآگاه غیر واقعی بودن علت استعفای نخست وزیر خط امامی مبنی بر عدم امکان گرفتن رأی اعتماد از مجلس را بر ملامی کند. ولی در همین جا باید تذکر داد که تعدادی از نمایندگان مجلس که در بلوک رادیکال ها قرار داشتند و بقول راه ارانی شماره ۲ که پیروزی آنها را پیروزی حزب امام نامید، همزمان با تغییر موضع خمینی، مواضع آنها نیز دچار نوسان شده و رادیکال ها نمی توانند مانند سابق بروی آنها حساب صددرصد باز کنند. این حقیقت را در نوسان تعداد آراء، هنگام رأی اعتماد به وزرای می توان دید. در هنگام معرفی نمایندگان دولت به مجلس، شدیدترین مخالفت را نمایندگان فقه سنتی علیه محتشمی وزیر کشور که از سردمداران جناح رادیکال می باشد، کردند. بنظر می رسد حملات علیه محتشمی آنقدر شنید بوده که هواداران وی هنگام بحث جهت گرفتن رأی اعتماد برای او، نامه ای از خمینی را مبنی بر تایید محتشمی در میان نمایندگان پخش کردند. مخالفین تحت پوشش دخالت او در سیاست خارجی ، به مواضع وی علیه رابطه با آمریکا حمله کرده ، آنرا جزء جرائم او به حساب می آورند. محتشمی به دفاع از خود می پرسد: *خطور می شود ما به کسانی بگوئیم که بخصوص مسئله آمریکا اظهار نظری نکنند و یا مگر ما می توانیم بگوئیم که آمریکا آدم شده و باید با آن رابطه برقرار کرد و کارشناسان آنها به کشور راه دادند به این کشور خدمت کنند؟ کدام خدمت؟ ما اگر از شرکت های چند ملیتی و جنایات این شرکت ها در زمان شاه صحبت می کنیم... بخود اجازه نمی دهیم که این مسائل و جنایات را فراموش کنیم، اینکه بگوئیم مردم ما فراموشکار هستند، اشتباه بزرگی است.* جالب این جا است که مخالفت محتشمی با قبول قطعنامه ۵۹۸ هم، جزو جرائم او محسوب می شود. محتشمی در همان جا گفت: *ترا تباط با اظهار نظر این جانب در خصوص قطعنامه ۵۹۸، نظر من منطبق با اصول اعلام شده از ناحیه حضرت امام بوده و دقیقا قبل از موافقت امام با پذیرش قطعنامه از جانب مسئولان*

بوده است. در این رابطه نظریه پردازان محترم را به بیان های امام به مناسبت مراسم حج سال ۱۴۰۷ و نیز پیام افتتاحیه مجلس سوم جلب می کنیم.

اوبانسیب دادن موضع خود به امام سعی دارد خود را از زیر ضربه خارج کند. و اما نکته دیگر که به حق می توان آن را پاشنه آشیل رادیکال ها نامید مواضع شدیداً ضد دمکراتیک و سرکوبگرانه آنهاست، تا حد عدم رعایت قانون برای خودیها، محتشمی در مقابل سؤال چگونگی و علت عدم اجرای قانون احزاب با این جواب مسخره که قانون احزاب تاکنون فقط در بخش اقلیت های دینی اجرا شده چهره خود و سیستم ضد دمکراتیک حاکم را افشاء می کند. طبیعی است که بلوک مقابل را رادیکال ها می دانند

از طرف دیگر، رأی گیری در مورد وزرای دیگر و صحبت قبل از دستور نمایندگان بعد از این رأی گیری نشان دهنده دخالت مستقیم خمینی در ترکیب کابینه و سیاست آینده کشور است. چنان که مظفری نژاد نماینده تهران - از جناح رادیکالها - در نطق قبل از دستور خود می گوید: *تشریح وزارتخانه های مندر وزارتخانه بسیار مهم است. یکی وزارت خارجه و دیگری وزارت کشور که این دو وزیر یکی در خارج و دیگری در داخل باید عمل کنند. امام در مورد وزارت خارجه تاکید و سفارش فرمودند و دست خط مبارکش را در مورد وزیر کشور هم دیدیم.* او در ادامه ، رأی قاطع وزیر امور خارجه را که فقط با هشت مخالف و پنج منتع از همه وزرا بیشتر رأی آورده بود، نتیجه حرف شنوی رادیکال ها از خمینی و دادن صد و شش رأی مخالف باشش رأی منتع به محتشمی را نتیجه عدم تمکن به فرمان امام از طرف وکلای هوادار فقه سنتی می داند. و اما ندادن رأی اعتماد به محسن رفیق دوست وزیر سابق سپاه از جناح فقه سنتی و انتخاب شمس خانی از رهبران خط امامی سپاه را می شود به حساب موفقیت خط امامی ها گذاشت. همچنین است به تعویق انداختن طرح لایحه اقدام سپاه در ارتش به مدت شش ماه. در همین حال روزنامه ها خبر برکناری ابطی

بقیه در صفحه ۲۳



## دمکراسی در سوسیالیسم



### توضیح

در بخش اول این نوشته، (راه ارانی شماره ۴) نشان دادیم که درسند جمع‌بندی مباحثات وحدت و طرح پیشبرد آن بین کمیته مرکزی سازمان آزادی کار و کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران، چگونه با انتخاب بعضی تعاریف مارکسیستی دولت و مطلق کردن و تعمیم آنها به کل مقوله دمکراسی، برخورد یک بعدی و جزم گرایانه ای از مقوله دمکراسی در جوامع سرمایه داری صورت گرفته است. با کم بها دادن به اهمیت و نقش دمکراسی در مبارزه طبقاتی و جایگاه آن در مبارزه برای سوسیالیسم و یاندرجا زدن در این تز که دمکراسی های بورژوازی همگی بیانگر دیکتاتوری اقلیت استثمار گر بر اکثریت استثمار شوندگان و زحمتکشان است. و دیدن فقط این جنبه که در دمکراسیهای بورژوازی زحمتکشان همواره از حقوق محدود برخوردار بوده و از شرکت مستقیم و واقعی در امور جامعه محرومند، پرونده فظور و پیچیده دمکراسی را برای تمامی مرحله مبارزاتی تا سوسیالیسم بسته و خیال خود را راحت کرده اند. سند جمع بندی مباحثات، بجای جلب توجه زحمتکشان و نیروهای دمکراتیک و مترقی جامعه برای مبارزه در راه دمکراسی در شرایط مشخص جامعه ایران و اهمیت محوری آن در مبارزه برای آزادی انسان از هرگونه قهر و ستم، آنچه در ذهن باقی می گذارد، احساس نفرت نسبت به کل مسئله دمکراسی در جوامع بورژوازی است. صلا تفر بجا از بورژوازی با تحقیر بی جا از دمکراسی در این جوامع درهم آمیخته شده و تابلوی سیاهی از دمکراسی در این جوامع، که منظره کنونی آن حاصل قرن‌ها مبارزات آزادیخواهانه توده مناست، به نمایش گذاشته است.

ما اشکالات و انحرافات ناشی از چنین برداشتی را تا آنجا که محدوده نشریه راه ارانی اجازه میداد، نشان دادیم. در نوشته حاضر به بررسی نظریات مندرج در سند در رابطه با دمکراسی در جوامع سوسیالیستی می پردازیم.

### کمون پاریس یا تجربه شوروی؟

تعلیم کنندگان سند جمع‌بندی مباحثات، با همان شیوه سیاه پاشید و با توسل به همان متدولوژی برخورد یک بعدی و جزم گرایانه، به مقوله دمکراسی در جوامع سوسیالیستی و شرایط دیکتاتوری پرولتاریا پرداخته اند. این بار البته آن روی سکه را بصورت یک تابلوی بی صیب از پراتیک دمکراسی در این جوامع مرضه کرده اند.

## نکاتی پیرامون سند:

"جمع‌بندی مباحثات وحدت و طرح پیشبرد آن"

میان سازمان آزادی کار و سازمان فدائیان خلق ایران

### بخش دوم

این رفقا، برای ارائه ی تصویر آزمایشگاهی از دیکتاتوری پرولتاریا، راهی جز این نداشته اند که بجای حرکت از واقعیتها و تکیه بر تجربه عملی دیکتاتوری پرولتاریا در ۷۰ سال گذشته، تعاریف تئوریک یک قرن پیش را به عاریت گرفته و به تکرار آنها بپردازند. آنجا هم که خواسته اند به تجربیات مشخص بپردازند، واقعا به تحریف خشن و باور نکردنی واقعیت ها دست زده اند. و این همه را موقعی نوشته اند که یک بازنگری انتقادی و جسورانه به پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا از سوی احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی در جریان است.

در سند جمع‌بندی مباحثات آمده است: در دوران گذار انقلابی از سرمایه داری به سوسیالیسم، دولت اشکال متفاوتی می تواند بیفود بگیرد، اما ماهیت آن جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد. و یا دمکراسی پرولتاریا، دمکراسی وسیع برای مردم یعنی اکثریت جامعه است.

این فرمولها چیزی نیست جز تکرار و اقتباس جملات لنین که با اشکال مختلف در دولت و انقلاب آمده است. مثلا: گذار از سرمایه داری به کمونیسم البته نمی تواند با قهر و تسوع عظیم اشکال سیاسی همراه نباشد، ولی ماهیت آنها الزاما یکی خواهد بود: دیکتاتوری پرولتاریا (دولت و انقلاب ترجمه فارسی صفحه ۴۰) و یا دیکتاتوری پرولتاریا، یا همراه با دستورش عظیم دمکراسی برای توی دستان، دمکراسی برای مردم خواهد بود (همانجا صفحه ۱۰۱) سؤال ما این است:

آیا کار کمونیستهای ایرانی در آستانه قرن ۲۱ تنها تکرار احکام تئوریک یک قرن پیش است؟ چگونه است که برخی از رفقا برای بیان درک خود از جامعه سوسیالیستی آینده ایران، ترجیح می دهند، ۷۰ سال پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در کشور همسایه و دیگر کشورهای سوسیالیستی را نادیده گرفته و کلا به تکرار استنتاجات و فرمولهای تئوریک بپردازند که از سوی مارکس و انگلس و لنین در پراتیک حاکمیت ۷۲ روزه کمون پاریس فرمولبندی شده اند؟

لنین همین کتاب 'دولت و انقلاب' را که بخش عمده استنتاجات تئوریک رفقا از آنجاست، به ملت بحران سیاسی ناشی از نزدیک شدن انقلاب اکبر ناتمام گذاشت و



ما کمونیستهای ایرانی ضرورت دارد تعیین معیار واقعی و سنجش این تئوریا در محک تجربه انقلاب اکتوبرا پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای سوسیالیستی است. باید ریشه یابی کرد و توضیح داد که در اولین تجربه انقلاب سوسیالیستی در روسیه و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در آنها و سایر کشورهای سوسیالیستی، آیا وده ای را که از مارکس تا لنین داده بودند که انقلاب پرولتاریا وسیع ترین آزادیها را برای زحمتکشان تامین و تضمین خواهد کرد، برآورده شد یا نه؟ و آیا شرکت مستقیم توده ها در اداره کلیه امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... که هم شما و هم ما آرزومندیم انقلاب پرولتاریا "متحقق سازد"، در عمل تحقق یافته است یا خیر و اگر پاسخ منفی است دلیل آن چیست؟ والا کلی گوئیها و ردیف کردن احکام انتزاعی تئوریک قبل از انقلاب اکتوبرا امروزه چه دردی را دوا می کند؟

باید ریشه یابی کرد و توضیح داد که چه شد و چرا، آن دیکتاتوری پرولتاریا که وسیع ترین دمکراسی را برای اکثریت عظیم مردم وده میداد به استبداد ظالمانه ای تبدیل شد که کل جامعه، پرولتاریا و دهقانان و روشنفکران را در بر گرفت و انبوه بزرگی از مردم زحمتکش و شریف و بلشویکها و یاران نزدیک لنین را نابود ساخت؟ وظیفه ما آیا تکرار ساده احکام تاریخی است یا بررسی تجربیات مشخص و درس آموزی از آن، تا از تکرار سوسیالیسم این چنینی در ایران اجتناب شود. تنظیم کنندگان سند، در یکی دو مورد به انتقاد و تصحیح برداشتهای قدیمی

چگونه است که برخی از رفقا برای بیان درک خود از جامعه سوسیالیستی آینده ایران، ترجیح می دهند، ۷۰ سال پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در کشور همسایه و دیگر کشورهای سوسیالیستی را نادیده گرفته و کلا به تکرار استنتاجات و فرمولهای تئوریک بپردازند که از سوی مارکس و انگلس و لنین در پراتیک حاکمیت ۷۲ روزه کمون پاریس فرمولبندی شده اند؟

پرداخته اند. اما متأسفانه آنجا هم کلی گوئی است و لذا اهمیتش را از دست میدهد. مثلا "محدود گشتن دمکراسی برای توده ها..." به بروز انحرافات بوروکراتیک... منجر می شود. برخورد همچنان کلی است. و اشاره مشخصی وجود ندارد و معلوم نیست که اساسا جایی در دنیا چنین انحرافات صورت گرفته است یا نه؟ هرچاهم که از ضرورت دمکراسی صحبت می کنند باز اقبال کلیات و تجریعات خارج نمی شوند: "تأمین و تضمین آزادی کامل... اهمیت اساسی دارد" همین و بس!

نگران آن هم نبود. زیرا بر این باور بود که 'به دست آوردن تجربه انقلاب در مرصه اصل، دلپذیرتر و سودمندتر از نوشتن درباره آن است'. در این صورت چگونه است که تنظیم کنندگان سند، به آرمانهایی که لنین از لحاظ تئوریک قبل از انقلاب اکتوبرا مطرح کرده بود پای میفشردند، اما پراتیک همان انقلاب اکتوبرا را چه در حیات لنین و چه پس از مرگ نابینگام وی تا به امروز و تعمق و درس آموزی درباره آن را که سودمندتر و دلپذیرتر از نوشتن درباره آنست ناپهیده میگیرند؟ کدام ارجح است؟ ماندن در فرمولهایی که از تجربیات کمون در شهر پاریس استنتاج شده است یا بررسی پراتیک واقعی دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه شوروی به پهنای یک هفتم همه کشورهای جهان؛ و سایر کشورهای سوسیالیستی مسترده در پهنای جهان باینه میلیارد و نیم جمعیت بشری؟ کمون پاریس بمقابله تجربه اولین "حکومت کارگری جهان"، غنای تجربی آن در پایه ریزی دولت طراز نوین دمکراتیک کارگری، اعمال دمکراسی واقعی و کامل، بخاطر نبرد مردانه کمونارها در دفاع از آرمانهایشان، که راه رهائی کامل کارگران و زحمتکشان را به جهانیان نشان دادند، یک رویداد بزرگ و جاودانی تاریخ بشری است. اما کمون محدودیتهای تاریخی، سیاسی و زمان و مکانی زیادی داشت و اساسا یک واقعه استثنائی و خود جوش بود. نباید از نظر دور ساخت که رهبری کمون در دست بلانکیست ها و سوسیالیستهای طرفدار پروچون، طرفداران باکوئین و شو ژاکوبنها بود. از ۱۸ عضو باقیمانده کمون فقط دوتن به مارکسیسم نزدیک بودند. حزب طبقه کارگر وجود نداشت، نه یک تشکیلات جدی سیاسی پرولتاریا وجود داشت و نه اتعادهای کارگری و سزمانهای تعاونی.

محدودیت زمانی و مکانی امکان نداد که تجربه کمون پاریس به جایی برسد و در زمینه های اجتماعی و اقتصادی کارهای چشمگیری انجام دهد. کمون پاریس نتوانست به دهقانان نزدیک شود و با آنان اتحاد ببندد. با این نقایص و کمیوهای اساسی دیگری که وجود داشت و وارد شدن در اطراف آن از حوصله این نوشته خارج است، کمون پاریس، دیکتاتوری پرولتاریا به معنای اخص و جامع آن نبود.

کمون پاریس اولین تجربه حکومت کارگری بود و بنیانگذاران مارکسیسم جز این تجربه معین و محدود، نمونه دیگری در اختیار نداشتند. به همین مناسبت ۲۰ سال بعد از کمون در برابر کسانی که می پرسیدند دیکتاتوری پرولتاریا به چه میماند، انگلس پاسخ میداد: 'به کمون پاریس نگاه کنید! عجب آنستکه یک قرن بعد، وقتی از مابریاره دیکتاتوری پرولتاریا سوال می کنند، پاسخ ماباز این است: 'به کمون پاریس نگاه کنید! چگونه است که رفقای تنظیم کننده ی "سند جمع بندی مباحثات"، استنتاجات تئوریک ناشی از چنین تجربه کوتاه مدت تاریخی و فرمولهای ارائه شده قبل از انقلاب اکتوبرا را تکرار می کنند، اما درباره تجربه ۷۰ سال دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی و نزدیک به نیم قرن در سایر کشورهای سوسیالیستی سکوت اختیار کرده و آنها هم که اشاره ای می کنند تحریف واقعیت هاست، حال آنکه مسئله از کلی گوئیها و تکرار فرمولهای تئوریک قبل از انقلاب اکتوبرا فراتر است. آنچه برای



دمکراسی ...

سیستم تک حزبی و یا پلورالیسم واقعی

پاس آورتین بخش سند، آنجاست که به اصطلاح به تجربیات کشورهای سوسیالیستی می خواهد برخورد مشخص کند، اینک اصلی ترین ترزا:

'با پیروزی اولین انقلاب سوسیالیستی در روسیه، دمکراسی شورائی در این کشور استقرار یافت و روند ویژه مبارزات طبقاتی به ایجاد سیستم تک حزبی منجر گردید، و پانز کشور های اروپای شرقی و آسیایدمکراسی توده ای برقرار گردید ... در دمکراسیهای توده ای سیستم چند حزبی برقرار شد' (تکیه از ماست). و بلافاصله به 'تعمیم علمی' پرداخته و اعلام می شود: 'تجربه انقلابات، این موضوع را نیز روشن نمود که تک حزبی و یا چند حزبی در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم اصل بشمار نمی رود و الگوی واحدی از پیش نمی توان تعیین کرد! بیش از این کلی گویی مطلبی ندارند، برای ایران هم موضعی ارائه نمی کنند و کونی بی تفاوت اند و آن را به امان روندویژه مبارزه طبقاتی' می گذارند.

ایا واقعا رفقا در فروردین ۷۷، بدر دست داشتن اسناد کنگره ۲۲، ۲۰ و ویژه کنگره ۲۷ و پلنوم ژانویه ۸۷ ح.ک.ا.ش و اطلاع از این همه مقالات و تحلیل ها و افشاگریهایی که درباره دهه های رکود و بوروکراسی فلج کننده، فقدان دمکراسی در جوامع سوسیالیستی و انحرافات ناشی از آن و بحث هایی که هم اکنون درباره پلورالیسم سندیکائی و سیاسی در مطبوعات کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری

باید ریشه یابی کرد و توضیح داد که چه شد و چرا، آن دیکتاتوری پرولتاریا که وسیع ترین دمکراسی را برای اکثریت عظیم مردم وعده میداد به استبداد ظالمانه ای مبدل شد که کل جامعه، پرولتاریا و دهقانان و روشنفکران را دربرگرفت و انبوه بزرگی از مردم زحمتکش و شریف و بلشویکها و یاران نزدیک لنین را نابود ساخت؟

منتشر شده است، هنوز نمی داند که چه برسر شوراها و دمکراسی شورائی آمد و چگونه از مضمون اصلی خود بمثابه نهادهای واقعی اصالت حاکمیت توده ها نمی شد و به نهاد های تشریفاتی و اداری تبدیل گردید؟ نظر به اینکه استقرار دمکراسی شورائی' با استقرار سیستم تک حزبی' همزمان بوده است که روند شکل گیری و تکوین آن بتدریج از همان فردای انقلاب اکثر آغاز شد و به انحلال اس، ارها، منشویکها، و جریانات فکری دیگر و حتی گرایشهای فکری مختلف داخل حزب بلشویکها انجامید. و بالاخره به کشتار و سرکوب و نفی بلند صدها هزار و میلیونها دهقان در کشوری که ۸۰٪ آنرا اقشار مختلف دهقانان تشکیل می دادند، منجر شد.

با توجه به اینکه اس. ا. ر. ها و منشویکها در داخل همین دهقانان و اقشار میانی جامعه اعتبار وسیعی داشتند، در چنین شرایط و اوضاع و احوالی رفقا توضیح بدهند که حاکمیت توده ها در این دوران چگونه به شیوه دمکراتیک اعمال می شده است؟ آیا اساسا سیستم تک حزبی در ذات خود ناقض یک دمکراسی اصیل و واقعی نیست؟ آیا همین سیستم تک حزبی نبود که به نابودی دمکراسی شورائی، خلع ید سندیکاهای، سازمانهای توده ای و تهی شدن آنها از عنصر آزادی منجر شد و دیکتاتوری طبقه کارگر را به دیکتاتوری حزب، به دیکتاتوری علیه خود طبقه کارگر و سپس به دیکتاتوری رهبری و بالاخره به استقرار دیکتاتوری مطلق العنان فردی استالین کشاند؟ و چون به سیستم تبدیل شد، همچنان بعد از مرگ استالین نیز د و ام یافت و چون بمثابه سیستم عمل کرد، استالین های کوچکتر در جمهوری های شوروی و در سایر کشورهای سوسیالیستی آفرید؟ آیا شما واقعا نمی دانید که سیستم تک حزبی نفی دمکراسی در کشورهای سوسیالیستی، ام الهیوب رژیم های سوسیالیستی است؟ و همین ملت روند نوگرائی و بازسازی در این کشورها دمکراسی واقعی را برقرار نکنند راه به جانی نخواهد برد.

ایادرفروردین ۷۷ تشخیص آن مشکل است که این 'سیستم چند حزبی' متداول در دمکراسی های توده ای چیزی بیش از یک نماد بی ارزش سیاسی نیست و در اصل کوچکترین فرقی با سیستم 'تک حزبی' ندارد؟ وقتی شمامی گوئید که 'تک حزبی و یا چند حزبی در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم اصل بشمار نمی آید و الگوی واحدی از پیش نمی توان تعیین کرد' چنانچه قبلان نشان دادیم عملا هم منظورتان و درک تان از 'سیستم چند حزبی' همان ظاهر سازی موجود در کشورهای دمکراسی توده ایست، در اینصورت آیا چنین استنباطی بدست نمی آید که تنها راه حل باقیمانده برای آینده جامعه سوسیالیستی ایران، همان سیستم تک حزبی است؟

"روند ویژه تاریخی مبارزه طبقاتی" و سیستم تک حزبی

اعلام اینکه 'روند ویژه تاریخی مبارزه طبقاتی در هر کشوری ممکن است به تک حزبی و یا چند حزبی منجر گردد' آیا پرهیز از پاسخ صریح به این مسئله اساسی نیست؟

طرح چنین نظریه ای تعمق در این سوال مهم را همراه می آورد که اساسا این چه روند مبارزه طبقاتی است که ممکن است به سیستم تک حزبی و عملا به استقرار رژیم استبدادی بیانجامد؟

قانون اساسی مبارزه طبقاتی، آنگونه که مارکس تدوین کرد، می باید مسالا به حاکمیت طبقه کارگر بیانجامد و وسیع ترین دمکراسیها را که هرگز بشریت به خود ندیده است، برای وسیع ترین توده های مردم به ارمغان بیاورد، یک جمله از آثار

"باید با ظرافت داشت که مبارزه در راه دموکراسی برای ما، نه امری تاکتیکی بلکه یکی از اهداف والای ما بوده و گسترش و تعمیق آن چه در دموکراسی خلقی و چه در سوسیالیسم از اهدافی است" (پلنوم هفتم، فدائی شماره ۲، صفحه ۱۹).  
 "باید از هم اکنون تصویر روشنی از دموکراسی و آزادی فعالیت احزاب سیاسی و آزادی اندیشه و بیان را در دموکراسی خلقی و در نظام سوسیالیستی که سازمان ما برای تحقق آن مبارزه می‌کنند ارائه دهد" (همانجا).

آیا اصول مندرج در "سند جمع‌بندی مباحثات"، میان کمیته مرکزی دو سازمان آن تصویر روشنی است که از آزادی فعالیت احزاب سیاسی و آزادی اندیشه و بیان در نظام سوسیالیستی آرمانی کمونیست‌های ایران وعده داده شده است؟

این گونه عقب نشینی و رجعت به مواضع قبل از پلنوم هفتم را چگونه توضیح می‌دهید؟ واقعا "وای به حال" سوسیالیسمی که بر پایه تمسق و خرافات و پایمال کردن آزادی و آزاد اندیشی باشد" (از مقاله "مبارزه برای دموکراسی و مبارزه ضد امپریالیستی"، فدائی شماره ۲۰، ص ۹).

در پلمیک با "راه کارگر" که شماره ۱۰ "فراموشی حامدانه دیکتاتوری پرولتاریا" متهم می‌کند، پاسخ می‌دهید: "آباحت اتهام، موضع گیری صریح پلنوم سازمان درباره

آیا اساسا سیستم تک حزبی در ذات خود ناقض یک دموکراسی اصیل و واقعی نیست؟ آیا همین سیستم تک حزبی نبود که به نابودی دموکراسی شورائی، خلع ید سندیکاها، سازمانهای توده ای و تهی شدن آنها از عنصر آزادی منجر شد و دیکتاتوری طبقه کارگر را به دیکتاتوری حزب، به دیکتاتوری علیه خود طبقه کارگر و سپس به دیکتاتوری رهبری و بالاخره به استقرار دیکتاتوری مطلق العنان فردی استالین کشاند؟ و چون به سیستم تبدیل شد، همچنان بعد از مرگ استالین نیز دوام یافت و چون بامثابه سیستم عمل کرد، استالین های کوچکتر در جمهوری های شوروی و در سایر کشورهای سوسیالیستی آفرید؟

شناسائی آزادی فعالیت احزاب سیاسی در دموکراسی خلقی و سوسیالیسم نیست؟  
 و سپس با پرخاش اما به درستی سوال می‌کنید: "اگر چنین باشد در آن صورت مثلا جمهوری دموکراتیک خلق و جمهوری سوسیالیستی را معادل نظام تک حزبی نمی‌دانید؟ (تشریح فدائی، شماره ۶۵، ص ۱۶).

پرتوهای چنین مواضع درستی، اینجا و آنجا در سند منعکس است. اما بملکت روج حاکم بر آن فاقد پیگیری دموکراتیک است.

مارکس و انگلس نمی‌توان شامد آورد، که بشعوی بیانگر ساختمان سوسیالیسم با سیستم تک حزبی باشد. کمون پاریس زنده ترین آزمایشگاهی بود که مارکس و انگلس برای تدوین نهائی تئوری دیکتاتوری پرولتاریا، آن را بررسی کردند. مگر این مورد خود نمونه بارزی از پراتیک پرولتاریسم سیاسی نبود که در آن حتی حزب طبقه کارگر حضور نداشت؟ شما که در ارائه نظریه هایتان از حدود نقل قولهای قبل از لنین اکتبر جلو تر نرفته اید، مسلما توجه دارید که حتی نمی‌شود یک نقل قول از لنین آورد که تصویری از سوسیالیسم تک حزبی آینده در روسیه باشد.

لذا اگر روند مبارزه طبقاتی به وسیع ترین دموکراسی برای اکثریت عظیم توده ها در سوسیالیسم بیانجامد، این خلاف آموزش مبارزه طبقاتی مارکس و حتی تاکیدات لنین قبل از پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه است. بنابراین اشکالات عدم استقرار دموکراسی در سوسیالیسم را نه در نفس روند مبارزه طبقاتی، بلکه در عوامل دیگر و در درجه اول در عدم آمادگی شرایط اجتماعی - اقتصادی، در عدم آمادگی نیروهای معرک انقلاب، در تنگ بودن پایه های طبقاتی حاکمیت برآمده از انقلاب، در عدم تعالی حزب کمونیست به گسترش جبهه سوسیالیستی حاکمیت و در عوامل ذهنی دیگر جستجو نمود. عواملی که مجموعا امکان ادامه حاکمیت به شیوه دموکراتیک را با دشواری توأم کرده و اتخاذ شیوه استبدادی حکومت کردن را در دستور روز قرار می‌دهد. چنین نتیجه ای، ربطی به روند مبارزه طبقاتی ندارد. این امر اساسا ناشی از آن است که حزب کمونیست حاکم، حفظ قدرت به هر قیمتی را به حاکمیت دموکراتیک ترجیح داده و از ابزار قدرت برای تأمین آن استفاده می‌کند.

در جامعه ما که دهها جریان کمونیستی وجود دارد و چنین تعدد جریانهای کمونیستی، البته بشکل بسیار محدودتری می‌تواند حتی در جریان انقلاب دموکراتیک با سمگیری سوسیالیستی هم حضور داشته باشد؛ در جامعه ای که افشار میانی در شهر و روستا جمعیت بسیار انبوه و طیف سیاسی - فکری گسترده ای را نمایندگی می‌کنند، این گداهین روند مبارزه طبقاتی است که می‌تواند به سیستم تک حزبی و یا چند حزبی از نوع دموکراسی های توده ای منجر شود؟

مسئله جنبش کمونیستی ایران کلی باقی نیست، بلکه پاسخ مشخص به مسائل مشخص جامعه ایران است، آنچه برای مردم و زهمتکشانشان ایران اساسی است، اینست که می‌خواهند بدانند، درک و تلقی کمونیستها از این مقوله چیست و برای چه نوع سوسیالیسمی مبارزه می‌کنند؟ آیا سیستم تک حزبی یا پرولتاریسم سیاسی واقعی برای کمونیست‌هایی تفاوت است؟ آیا این را کاملا یک امر عینی و خارج از اراده خود می‌بینیم و یا اینکه به نقش عنصر آگاه و به مبارزه برای ایجاد یک فرهنگ و بینش نوین دموکراسی در این رابطه ارجح زیادی می‌گذاریم؟ سوال ما از فقهای سازمان فدائی که سند جمع‌بندی مباحثات را امضاء کرده اند اینست: پس دستاوردهای شما در پلنوم هفتم و از آن به بعد چه سرنوشتی پیدا کرده است؟ آنچه ذیلا نقل می‌کنیم نمونه‌هایی از اسناد و مقاله های شماست:

دمکراسی ...

آزادی احزاب در سوسیالیسم تابه کجا؟

در این رابطه بویژه دوتر مورد نظر ماست که دیلا به تحلیل مختصر آن می پردازیم: در سئد آمده است: " در انقلاب دمکراتیک، حکومت دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان اصولاً در برگیرنده احزاب و سازمانهای سیاسی و انقلابی است. تحت این حکومت طبقه کارگران آزادی کامل فعالیت سیاسی کلیه نیروها در چهارچوب قانون اساسی دفاع می کند."

به نظر ما، از موضع دمکراتیسم پیگیر، ایرادات اساسی چندی به این تز وارد است که بحث خلاق و بی پرده ای را میان کمونیستهای ایرانی الزام آور می کند.

اولا چندان روشن نیست که منظور رفقا از "احزاب و سازمانهای سیاسی و انقلابی" که "حکومت دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان اصولاً در برگیرنده ی" آنست، کدامند؟

ایا از مطالعه اسناد و نوشته های مختلف سازمان فدائی چنین بر می آید که منظور آن احزاب سیاسی هستند که "جزء نیروهای محرک انقلاب اند". در مقاله مهم "مباحث جنبه در جنبش چپ ایران" (فدائی شماره ۲۸، صفحه ۶۰) چنین آمده است: "درک سازمان ازمدمکراسی و انجموهی دمکراتیک خلق، علاوه بر شناسائی آزادی فعالیت احزاب سیاسی از جمله بر این امر دلالت دارد که خرده بورژوازی و اشرافیانی شهر و روستا جزء نیروهای محرک انقلاب اند و باید نه فقط در دوره قبل از سرنگونی رژیم در حیات سیاسی جامعه فعال باشند، بلکه همچنین در دوره پس از سرنگونی رژیم و استقرار قدرت دمکراتیک خلق نیز در اعمال قدرت سیاسی سهمی باشند و از منافع خویش دفاع نمایند."

حس می رژیم که منظور رفقا در قسمت دوم تر نقل شده درباره "کلیه نیروها" نیز همان احزاب و سازمانهای انقلابی باشد که جزء نیروهای محرک انقلابند. اگر هس مادرست باشد، در اینصورت لاقول دوسؤال مطرح است:

الف: موضع شمانسبت به نیروهای سیاسی که در حکومت دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان به این یا آن دلیل حضور ندارند، چیست؟ ویا اگر یکی از همین احزاب و نیروهای سیاسی که در حکومت شرکت داشته اند به دلیلی از ترکیب آن خارج شد و به انتقاد و مخالفت دمکراتیک برخاست، موضع شمانسبت به آن حزب یا نیروی سیاسی که تادیروز متعهد حکومتی بود چه خواهد شد؟

ب: آیا شمانمدافع آزادی کامل فعالیتهای سیاسی، به شیوه دمکراتیک احزاب مخالف با "حکومت دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" هستید یا طرفداران انحال و سرکوب آنها؟

برای آنکه ابهامی باقی نماند تکراین نکته را ضروری می دانیم که بشهادت اسناد و قطعهنامه های کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران، حزب ما طرفدار واقعی و پیگیر آزادی سیاسی کامل احزاب و مدافع سایر موازین آزادیهای دمکراتیک در

جامعه است. از موضع دمکراتیسم پیگیر که حزب ما به آن پایبند است، پاسخ ما به سؤالات بالا نمی تواند منفی باشد. صمیمانه آرزو مندیم و برای موفقیت جنبش کمونیستی ایران مفید می دانیم که هر دو سازمان کنونی، و سازمان واحد آینده، شما نیز طرفدار آزادی سیاسی کامل احزاب، طرفدار آزادی مطبوعات، آزادی فعالیت های سندیکائی و سایر آزادیها باشند.

در اینجا يك سؤال اساسی مطرح است که تعمق درباره آن و جستجوی راه حل منطقی برایش از وظایف عمومی ماست.

در سند جمعیندی مباحثات، تاکید شده است که فقط از آزادی کامل فعالیت سیاسی کلیه نیروها در چهارچوب قانون اساسی دفاع می کنید. سؤالی که مطرح می شود، اینست: اگر حزب یا نیروی مخالف بخش یا بخشهایی از قانون اساسی باشد و یا اساساً با کل آن مخالفت داشته باشد، اما مخالفت خود را، نه بسا بکارگیری شیوه های توطئه گرانه، بلکه با توسل به روشهای دمکراتیک ابراز کند، در این صورت چرا باید بخاطر ابراز عقیده ای مغایر با قانون اساسی به سرکوب و پیگرد چنین حزبی دست زدو او را از آزادی فعالیت سیاسی محروم کرد؟ آیا چنین اقدام و موضعی مغایر با اصل آزادی اندیشه و بیان نیست؟ آیا آزادی کامل اندیشه و بیان در چنین قاموسی یعنی آزادی، فقط تا آنجا که موافق با نظر من باشی؟

آیا این از همان نوع خط کشی های حزب توده ایران در بعد از انقلاب بهمین نیست که آزادی را برای طرفداران انقلاب قبول داشت و از انقلاب و ضد انقلاب هم عملاً موافقت یا مخالفت با حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی را مطرح می ساخت؟

در اینجا این سؤال اساسی پیش می آید: با حرکت از کدام اصل و منطق، جز منطق اینکه قدرت در دست ماست، می توان چنین حقی را بنام دمکراسی به خود اعطا کرد؟ چرا حاکمیتی که بر کارگران و دهقانان و اکثریت مطیم توده ها متکی

از موضع يك دمکراتیسم پیگیر، حتی قانون اساسی نباید ناقض اصول پایه ای دمکراسی ای باشد که حاکمیت مردم و احترام به دیگر اندیش و تامین حقوق دمکراتیک اقلیت فکری، اساس آنرا تشکیل می دهد. چه بسا همین قید "در چارچوب قانون اساسی" و بندها و استثنااتی که بر دست و پای تزه های عام دمکراتیک بسته می شود، عملاً به مسخ و مثله کردن دمکراسی بینجامد و جامعه را از پویائی و بالندگی باز دارد و دولت و قوه مجریه و حزب حاکم را بتدریج برتارک جامعه و توده ها قرار داده و بر آنان مسلط سازد و حاکمیت مردم را به تباهی کشاند.

## دمکراسی ...

است و قانون اساسی خود را دست آورد مردم و منعکس کننده خواستها و منافع آنان می‌داند، از انتقاد این یا آن گروه یا حزب سیاسی باید وحشت کند؟ اگر واقعا رژیم دمکراتیک و حاکمیت مردم برقرار و اساس کار هم همین باشد در اینصورت اثر حزبی موفیق شود بطور دمکراتیک نظر اکثریت را نسبت به این یا آن اصل از قانون اساسی برگرداند، به چه دلیل و منطقی تحت این حکومت، طبقه کارگر که خود بخش مهمی از مردم را تشکیل می‌دهد، باید با استفاده از ابزار دولتی، جلو اراده مردم را برای تغییر قانون اساسی بگیرد؟

قانون اساسی تعلق به نسلهای دارد، اما تدوین آن در لحظه و بر پایه خواستها و روحیه و اوضاع و احوال زمان صورت می‌گیرد، در چنین صورتی و از موضع یک دمکراتیسم پیگیر چرا نسلهای بعدی، در شرایط و اوضاع و احوال دیگر، نباید به مخالفت با آن و یا خروج از چهارچوب آن، آنهم با رعایت موازین دمکراتیک مجاز باشند؟ البته اگر منطق ما منطق در قدرت و حاکمیت بودن و عطش حفظ آن به هر قیمت نباشد. معیار اصلی اعتقاد و یا بی اعتقادی به دمکراسی پیگیر در پاسخ به این سوال است.

از موضع یک دمکراتیسم پیگیر، حتی قانون اساسی نباید ناقض اصول پایه ای دمکراسی ای باشد که حاکمیت مردم و احترام به دگراندیش و تأمین حقوق دمکراتیک

این چه منطقی است که تا در اپوزیسیون هستیم، خواستار آزادی کامل فعالیت سیاسی، حتی برای تغییر قانون اساسی، و حتی سرنگونی رژیم حاکم ولو از طریق قهر و قیام مسلحانه می‌باشیم و این را حق قانونی و دمکراتیک خود می‌دانیم و مخالفت با آنرا استبداد و بی قانونی تلقی می‌کنیم. اما برای وقتی که به قدرت می‌رسیم، از همین حالا خط و نشان می‌کشیم و حتی مخالفت دمکراتیک و مسالمت آمیز با قانون اساسی را هم تحمل نمی‌کنیم و عجیب تر آنکه موضع خود را عین آزادی و دمکراسی و انقلابی می‌دانیم.

اقلیت فکری، اساس آنرا تشکیل می‌دهد. چه بسا همین قید در چهارچوب قانون اساسی و بندها و استثنائاتی که بر دست و پایی ترمهای صام دمکراتیک بسته می‌شود، صلا به مسخ و منگنه کردن دمکراسی بینجامد و جامعه را از پویایی بالندگی باز دارد و دولت و قوه مجریه و حزب حاکم را بتدریج برتارک جامعه و توده‌ها قرار داده و بر آنان مسلط سازد و حاکمیت مردم را به تاهی کشاند.

این چه منطقی است که تا در اپوزیسیون هستیم، خواستار آزادی کامل فعالیت

سیاسی، حتی برای تغییر قانون اساسی، و حتی سرنگونی رژیم حاکم ولو از طریق قهر و قیام مسلحانه می‌باشیم و این را حق قانونی و دمکراتیک خود می‌دانیم و مخالفت با آنرا استبداد و بی قانونی تلقی می‌کنیم. اما برای وقتی که به قدرت می‌رسیم، از همین حالا خط و نشان می‌کشیم و حتی مخالفت دمکراتیک و مسالمت آمیز با قانون اساسی را هم تحمل نمی‌کنیم و عجیب تر آنکه موضع خود را عین آزادی و دمکراسی و انقلابی می‌دانیم.

مارکس در صمیمیت از شکل دمکراتیک یک قانون اساسی از این اصل حرکت می‌کرد که تا چه حد توانسته است حوزه عملکرد مستقل قوه مجریه را محدود و تنگ نگه دارد، وی در سلسله مقالات خود درباره قوانین اساسی در اروپا بطور مبسوط به تحلیل همین جنبه چگونگی سوء استفاده از قید و بندهای محدود کننده در قوانین اساسی می‌پردازد که با فرمولهایی از قبیل "به استثناء مواردی که در قانون ذکر شده است" و یا "بظاهر نظم عمومی" و فرمولهای ناسخ و منسوخ این چنینی، حقوق دمکراتیک مطروحه در قوانین اساسی را باطل می‌سازند.

هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که به اتکاء آن بتوان موقتاً اعلام کرد که تحت هر شرایطی و بطور ابدی حق و حقیقت در خدمت و در اختیار انحصاری یک نیرو و یا یک حزب سیاسی است. تجربه یک قرن اخیر در نمونه‌های متعددی، واهی بودن تصورات پندارگراییانه مارانسیست به هر سیستم سوسیالیستی، هر حزب کمونیستی و یا حتی خود طبقه کارگر در عرصه و در عرجاتی نشان داده است. به تجربه ثابت شده است که چگونه قدرت بلامنازع در سیستم‌های تک حزبی فسادآفرین بوده است. حزب طبقه کارگر می‌تواند در روند مبارزاتی انقلابی یک نیروی پویا و فسادناپذیر بوده و از پشتیبانی و علاقمندی توده‌ها برخوردار باشد، اما در مرحله‌ی اعمال حاکمیت، با پایمال شدن دمکراسی واقعی و کنترل مؤثر توده‌ای از پیشین، به فسادکشیده شود و پله‌های اجتماعی و پشتیبانی مردم را از دست بدهد. این در چنین صورتی توده‌های مردم حق ندارند برای تغییر چنین سیستمی که اینک در آن حزب حاکم باهنگ و دندان برای حفظ امتیازات اجتماعی و مادی به آن چسبیده است اقدام کنند؟ آیا اقدام به چنین کاری حق مشروع آنها نیست؟ در اینصورت چرا قانون اساسی باید مانع حرکت آنها باشد؟ با حرکت از این اصل، به اقتضای مشروعیت یک نیروی سیاسی در حاکمیت و دولت تا آنها و تا آن حدی است که از پشتیبانی دمکراتیک توده‌ها برخوردار است و لافیر.

به اقتضای، برخلاف محدودیت‌هایی که در سند باقید "چهارچوب قانون اساسی" در برابری آزادی فعالیت سیاسی احزاب گذاشته شده است، در قانون اساسی جمهوری دمکراتیک مردمی باید صریحاً حق اعتراض، امتصاب، تظاهرات عطیه انحراف از اصول دمکراتیک و تجاوزات به حقوق مردم و انحراف از آن آرمانهای اصلی، که مردم بخاطر آنها انقلاب کرده و قدرت را به دست گرفته‌اند، قید شود. مخالفین واقعی دستاوردهای انقلاب و تنهاتضمین پایداری آن مردم هستند.



گمونیستها و آزادی، هم ویدی الهموم هم قاضی

دراپنجا شماره ای گذرابه نکته ای درباره طبقه کارگر که درسند مطرح شده است ضرورت دارد.

باوجود آنکه درسند تاکید شده است که 'حکومت دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان'، اصولاً در برگیرنده احزاب و سازمانهای سیاسی و انقلابی است، معلوم نیست به چه علت قید شده است که 'تحت این حکومت، طبقه کارگر مدافع آزادی کامل فعالیت سیاسی کلیه نیروهاست؛ مکانیسم این کار چگونه است؟ طبقه کارگر چند میلیونی چگونه و از چه طریق این وظیفه را انجام می دهد؟ آیا طبقه کارگر همان طریق شوراهای سندیکاهای کارگری و تشکل های توده ای دیگر، نهاد ویا وسیله دیگری برای اعمال چنین وظیفه ای دارد؟ بنابراین فرمول پیشنهادی شمارصل به معنی سپردن این وظیفه به عهده حزب کمونیست است.

تعیین چنین رسالتی برای حزب کمونیست، در بخشهای دیگر سند با وضوح بیشتری مطرح می شود: 'تحت حکومت سوسیالیستی کمونیستها حق آزادی فعالیت سیاسی مجموعه نیروها در چارچوب قانون اساسی را بر رسمیت می شناسند، اما این حق را همواره تابعی از منافع سوسیالیسم می دانند'. در اینجا چند سؤال مطرح است: الف: ملاحظه می شود که دفاع از آزادیهای سیاسی، که در دمکراسی های توده ای به عهده طبقه کارگر گذاشته شده بود، اینک در حکومت سوسیالیستی پاسداری از آن به عهده کمونیستهاست. آیا این جایجاشدن وظیفه دلیل قانع کننده ای بر اعتقاد رفقای تنظیم کننده سند به سیستم تک حزبی قدر قدرت نیست؟ چرا در حکومت سوسیالیستی 'فقط کمونیستها حق آزادی سیاسی مجموعه نیروها را... بر رسمیت می شناسند' نفس بر رسمیت شناختن، مضموناً تئوریت قانونی یک نهاد را مشخص می سازد. همین شیوه برخورد و طرح مسئله، مسلمانان درک حاکمیت تک حزبی و توتالیترستی ریشه دار در تفکر رفقا آب می خورد، که کمونیستها و حزب کمونیست را در جامعه سوسیالیستی قادر مطلق می بینند که جای دولت و قانون اساسی و همه نهادهای مردمی، شوراهای و غیره را اشغال می کند. و الا در یک جامعه سوسیالیستی و دمکراتیک حق آزادیهای سیاسی کامل را قانون اساسی است که بر رسمیت می شناسد، نه حزب کمونیست و کمونیستها. با تجربه ای که در ۷۰ سال گذشته از پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در اختیار داریم، متأسفانه دیده شده است که برخلاف تصور و انتظار، این احزاب کمونیست حاکم در کشورهای سوسیالیستی و دمکراسی های توده ای بوده اند که به حریم آزادی تجاوز کرده اند و حقوق دمکراتیک توده های زحمتکش میلیونی و خود طبقه کارگر را بنام طبقه کارگر و 'منافع سوسیالیسم' از آنان سلب کرده اند و آخر سر هم بخشی از خود کمونیستها قربانیان تاسف بار چنین تجاوزاتی گردیدند. همه این بدبختی ها از جمله از اینجانشینی شد که احزاب کمونیست حاکم در این جوامع خود را هم جامعه و طبقه کارگر دانستند و رفقای ما بعد از این همه تجربه و اشتباهها و انتقادات جدی و آموزنده ای که در احزاب

کشورهای سوسیالیستی صورت می گیرد، هنوز همان فرمول های مندرس گذشته را که پیاده کردن آنها این همه فاجعه و مصیبت بیار آورده و به مسخ سوسیالیسم در این کشورها انجامیده است، تکرار می کنند.

هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که به اتکاء آن بتوان موکداً اعلام کرد که تحت هر شرایطی و بطور ابدی حق و حقیقت در خدمت و در اختیار انحصاری یک نیرو و یا یک حزب سیاسی است. تجربه یک قرن اخیر در نمونه های متعددی، واهی بودن تصورات پندارگرایانه مارا نسبت به هر سیستم سوسیالیستی، هر حزب کمونیستی و یا حتی خود طبقه کارگر در هر جا و در هر حالتی نشان داده است. به تجربه ثابت شده است که چگونه قدرت بلا منازع در سیستم های تک حزبی فساد آفرین بوده است.

روشن است که منظور ما این نیست که کمونیستها مدافع آزادی نیستند و یا عملاً استبدادند. منظور ما از یک طرف جلب توجه به مغایب سیستم تک حزبی است، که ذاتاً استبداد آفرین و فساد انگیز است. و از طرف دیگر جلب توجه به این موضوع است که اساساً پاسداری از آزادی، حق و وظیفه خاص و ممتاز یک حزب و طبقه نیست و به همه مردم و اقشار اجتماعی و سازمانهای سیاسی تعلق دارد. این سیستم است که باید دمکراتیک باشد و احزاب و سازمانهای سیاسی هم در داخل این مکانیسم پایبندی خود را به آزادی به نمایش می گذارند.

در ترفیق الذکر سند، از یک طرف پهرش بجزولانه و در پرده تعداد احزاب بصورت 'نیروها' مطرح می شود، اما از سوی دیگر بر رسمیت شناختن و یا شناختن آنها را بعهده کمونیستها می گذارد. بجزارت دیگر رجعت به همان 'سیستم چند حزبی' متداول در دمکراسی های توده ای و این موضوع در پاراگرافهای بعدی، آنجا که از تابع قراردادن این حق آزادی فعالیت سیاسی مجموعه نیروها نسبت به منافع سوسیالیسم صحبت می شود، آشکار تر خواهد شد.

ایرادات ما در رابطه با این چهار چوب قانون اساسی 'در حکومت سوسیالیستی نیز بهمان نحوی که قبلاً در رابطه با دمکراسی های توده ای به آن اشاره کردیم، صادق است. لذا از تکرار آن صرف نظر می کنیم.

آزادی در گرو "منافع سوسیالیسم"

ب: نکته مهم دیگری که احتیاج به برخورد دارد، تاکید قیده مضاعفی است که درسند آمده و حق آزادی فعالیت سیاسی مجموعه نیروها را یکبار در منگنه 'چارچوب قانون اساسی' قرار می دهد و بار دیگر این حق آزادی به نظم و نظام آورده شده

## دمکراسی ...

در قانون اساسی را 'همواره تابعی از منافع سوسیالیسم' می‌داند. چنانکه از متن سند پیداست، حسلب و کتاب و چوب و فکله هم در دست احزاب کمونیست حاکم است، که هم این حق را درباره این یا آن نیر و 'پرسمیت می‌شناسند' و هم قضاوت در رفتار و اعمال آنها را به عهده دارند.

در یک مقاله انتقادی به سند جمع‌بندی مباحثات، مندرج در بولتن شماره ۲ بحث‌های کنگره سازمان فدائیان خلق ایران، بدستی این مسئله مورد توجه قرار گرفته و از جمله نشان داده شده است که طرح چنین نظریه‌ای بدین معناست که گویا میان منافع سوسیالیسم با آزادی می‌تواند تناقض و تعارض باشد.

واقعاً این چه سوسیالیسمی است که منافع آن ممکن است با 'حق آزادی فعالیت سیاسی مجموعه نیروها در چارچوب قانون اساسی' در تعارض باشد؟ شما که در سند، حق آزادی سیاسی را بهر حال در چارچوب قانون اساسی محصور کرده‌اید، مگر در قانون اساسی، نظام سوسیالیستی کشور تصریح نشده است؟ سوسیالیسم که اصولاً باید بر حاکمیت دمکراتیک کارگران و دهقانان و روشنفکران، و اکثریت عظیم مردم استوار بوده و منادی بزرگ‌ترین دمکراسی برای آنان باشد، سوسیالیسم که در جریان رشد و پیشروی خود وعده می‌دهد که به 'هرگونه نیاز به اعمال قهر بر انسانها و به فرمانبری یک انسان از انسان دیگر و بخشی از جمعیت از بخش دیگر' پایان دهد، (دولت و انقلاب صفحه ۹۴)، چگونه ممکن است فعالیت سیاسی این یا آن نیروی سیاسی، آنهم در چارچوب قانون اساسی، چنین حاکمیت دمکراتیکی را که برشانه‌های اکثریت عظیم مردم استوار است، به خطر بیندازد؟

مگر آنکه آنگونه که تجربه نشان داده است، حاملان قدرت، بنام سوسیالیسم و 'منافع سوسیالیسم'، جوهر سوسیالیسم را که دمکراسی و حاکمیت دمکراتیک توده‌های مردم باشد از قالب سوسیالیسم تهی سازند و 'دمکراسی شورائی' و 'دمکراسی توده‌ای' را در عمل مسخ کنند. فقط در چنین صورتی است که سوسیالیسم مسخ شده و هاری از آزادی با آزادی در تعارض قرار می‌گیرد و قرار هم خواهد گرفت. آیا شما خواستار و مدافع ساختمان چنین سوسیالیسم آزمون شده‌ای برای ایران هستید؟

آیا فکر نمی‌کنید که فرمول‌گشدار و تفسیر بردار 'منافع سوسیالیسم' در اصل چهقدر جا برای سوء استفاده باز می‌گذارد؟ در مسائل مشخص زندگی و در یک جامعه بفرنج و در شرایط ساختمان جامعه نوین بدست افراد و کادرهای کم تجربه، معیار اینکه چه اظهار نظر، نوشته و کردار و گفتاری مخالف 'منافع سوسیالیسم' است، چگونه تعیین می‌شود؟ آیا هر انتقادی نمی‌تواند خصوصیت با سوسیالیسم قلمداد شود؟ در سند از حق آزادی فعالیت سیاسی مجموعه نیروها صحبت می‌شود. این از ادی آیا شامل آزادی فعالیت سنجیگاهها، سازمانهای توده‌ای، آزادی مطبوعات، آزادی اعتصاب و تظاهرات هم هست؟ در این صورت آیا اعتصاب کارگران برای بهبود شرایط زندگی را می‌توان بنام مخالفت با 'منافع سوسیالیسم'

سرکوب کرد؟ پاسخ به این موضوعات مشخص بعضی از مسائل مبتلا به جنبش کمونیستی ایران است که بکلی در سند جمع‌بندی مباحثات مسکوت گذاشته شده است. مردم ایران، کارگران و زحمتکشان و روشنفکران، ائتلاف میانی جامعه و نیروهای دمکراتیک، که هرکدام به نحوی هرفی برای گفتن و نقشی برای ایفا کردن در مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم دارند و در این مبارزه سهیم اند و ستونهای اصلی و برابر حقوق جامعه سوسیالیستی آزاد و انسانی آینده ایران بشمار می‌روند، پاسخ صریح و تعهد واقعی کمونیستها را در برابر این سوالات و مسائل خواستارند.

قانون اساسی اقتصاد سیاسی سوسیالیستی عبارت است از تامین حداکثر نیازهای فزاینده مادی و معنوی انسان زحمتکش، یعنی قاطبه مردم. وظیفه سوسیالیسم تامین آزادی کامل انسان از هر قید و بند و قهر و استعمار است. در نظام سوسیالیستی انسان و تامین نیازهای مادی و معنوی وی هدف اصلی است. و سوسیالیسم بهترین و مؤثرترین مکانیسم وسیله دستیابی به آنست. اما گاهی طرح مسئله چنان است که گوئی سوسیالیسم و 'منافع سوسیالیسم' عمده شده و هدف قرار گرفته و عملاً انسان به ابزار وسیله ساختمان آن مبدل شده است. روشن است که سوسیالیسم را انسانهای سازند، اما همین انسانها هستند که سوسیالیسم را انتصاب می‌کنند. زیرا بر این باورند که سوسیالیسم به بهترین و جوی نیازهای مادی و معنوی انسانی آنها را تامین خواهد کرد. لذا سوسیالیسم با حرکت از انسان و جامعه بشری، در حقیقت وسیله است نه هدف.

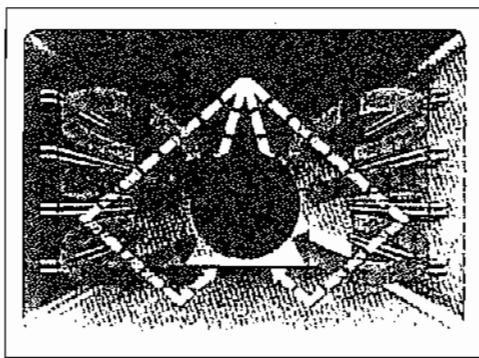
سلطه همین تفکر پرستش بت سوسیالیسم انتزاعی و دست نیافتنی، بمثابة هدف در اتحاد شوروی بود که به خاطر آن چندین نسل محرومیت کشیدند و زجر دیدند و از ابتدائی ترین حقوق انسانی و آزادی و نیازهای اولیه محروم ماندند. بقاظر سوسیالیستی کردن هجولانه کشاورزی، از صدها هزار دهقان متوسط سلب مالکیت شد و آنان روانه اردوگاههای کارمچائی شدند تا صنعتی کردن شتابان سوسیالیستی به ارزان ترین قیمت فراهم گردد. صدها هزار و میلیون ها انسان شوروی در سایه این سیاست، به دست رژیم توتالیتاریستی استالینی از میان رفتند. نمونه‌های تکانهنده این سیاست از جمله در گزارش خروشچف به کنگره بیستم و در کتاب 'در دادگاه تاریخ' نوشته روی مندوف که هردو به فارسی ترجمه شده اند، آمده است. هم اکنون مطبوعات شوروی هر روزه پرده‌های تازه‌ای از فجایع باور نکردنی برمی‌دارند.

متاسفانه باید گفت که طبق دستور العمل سند، این کمونیستها هستند که نقش قاضی را برای به رسمیت شناختن این یا آن نیرو و تعیین اینکه کدام اصل تابع منافع سوسیالیسم هست یا نه، ایفا خواهند کرد. سؤال ما اینست که در چنین صورتی قانونیت جامعه سوسیالیستی چه می‌شود؟ نقش دولت، دستگاه قضائی، شورای نمایندگان مردم و سایر نهادهای دمکراتیک در کجاست؟



از انحرافات و محدودیت های گذشته پاک شده و تجلی واقعی پختگی و توانائی فکری کمونیستهای ایران گردد.

[مقاله بعدی بر خورد ماهه بخش انترناسیونالیسم پرولتری مندرج در سند جمع بندی مباحثات خواهد بود.]



از دیدگاه مامسئله پذیرش سیستم چندحزبی به معنای واقعی آن و دادن حقوق برابر اجتماعی - سیاسی به آنان در سازماندهی مردم، تامین و تضمین این اصل که هر نیرو و حزب سیاسی متناسب بانفوذش در توده ها، حق داشته باشد در امور کشوری نقش ایفا کند، اصلی ترین محک در سنجش اعتقاد هر حزب و سازمان کمونیستی به دمکراسی است.

اگر کمونیستها بخاطر جانفشانی ها و فداکاریهای خالصانه شان در راه رنجبران و آزادی آنان، بطور واقعی و دمکراتیک در قلب زحمتکشان و توده های وسیع مردم جای داشته باشد و با پشتیبانی همین مردم نقش هدایت کننده را بطور دمکراتیک در اداره امور جامعه ایفا کنند؛ اگر حزب کمونیست بمتابه پیشاهنگ، در تامین نیازهای مادی و معنوی مردم خالصانه تلاش ورزد و لاداهمچنان اعتبار و نفوذ خود را در توده ها برقرار کند، به چه دلیل و منطقی ممکن است پشتیبانی و تایید توده های زحمتکش را از دست بدهد؟

اگر حزب کمونیست در اثر خطاهای فاحش، فساد و بوروکراتیزه شدن و ناتوانی در حل نیازهای مادی و معنوی توده های زحمتکش پایه های اجتماعی خود را از دست بدهد و همین توده هایی که آنرا به قدرت رسانده اند، رهایش سازند. اگر کمونیستها به اصل حاکمیت مردم واقعا اعتقاد داشته باشند و آنان را مسالمتانه سازندگان تاریخ بدانند، در اینصورت چرا حزب کمونیستی که دیگر نمایندگی توده ها را از دست داده است باید به هر قیمتی شده، به زور سر نیزه و استعمار استبداد و ظلم و قهر و دعوت ارتش خارجی، به بهانه دفاع از دستاوردهای سوسیالیستی، با سرکوب توده ها به حکومت خود، علیرغم میل توده ها ادامه دهد؟

مشغله اصلی فکر مائینست که چه باید کرد و چه تبدیری اتخاذ نمود تا جامعه سوسیالیستی آینده ایران با شرکت وسیعترین اقشار اجتماعی و وسیعترین نیروهای سیاسی چپ و ترقی خواه کشور ساخته شود، تاپایه های اجتماعی حکومت سوسیالیستی آینده ایران وسیع باشد، تا ساختمان سوسیالیسم نه با زور سر نیزه و استبداد، بلکه با حداقل قهر صورت بگیرد و اساسا نیاز به داشتن ماشین خاص سرکوب از میان برود. آرزوی مائینست که حزب ما و سایر نیروهای کمونیست ایران به آن درجه از فرهنگ دمکراسی دست بیابیم و سوسیالیسم و آزادی را آنچنان از هم جدا ناپذیر بدانیم که دانمایه اصل حاکمیت مردم بر مردم صیقا و فادار بمانیم و مرکز در فکر حکومت کردن بر مردم برغم آنان نباشیم.

همانگونه که در آغاز این بحث تذکر دادیم، هدف ما از این مقالات، باز کردن یک گفتگوی واقعی و سازنده پر امون برخی از مهمترین مسائل جنبش کمونیستی کشور ماست.

آرزوی مائینست که در این راه، با شناخت و ارزیابی متقابل از مواضع نیروهای مختلف جنبش چپ، و به یاری خرد جمعی کار پایه جنبش کمونیستی ایران،

مرکز پیشش حزب دمکراتیک مردم ایران نیست کتب و جزوات موجود خود را به اطلاع خوانندگان گرامی می رساند. در صورتیکه خوانندگان محترم مایل به دریافت آنها بودند، مبلغ آن کتابها را به حساب نشریه (مندرج در صفحه آخر آراء ایرانی) واریز و ما را مطلع گردانند تا ترتیب ارسال این کتب داده شود.

- ۱- ما و حزب توده ایران ۲ مارک آلمان غربی
- ۲- چرا رژیم ولایت فقیه از ریشه با اصول دمکراتیک در تضاد است؟ ۱/۵ مارک آلمان غربی
- ۳- اسناد و قطعنامه های کنگره موسسان حزب دمکراتیک مردم ایران (بخش نخست) ۶ مارک آلمان غربی
- ۴- اسناد و قطعنامه های کنگره موسسان حزب دمکراتیک مردم ایران (بخش دوم) ۲/۵ مارک آلمان غربی
- ۵- خاطرات سیاسی رفیق ایرج اسکندری (بخش نخست) ۶ مارک آلمان غربی
- ۶- خاطرات سیاسی رفیق ایرج اسکندری (بخش دوم) ۸ مارک آلمان غربی
- ۷- واقعیتی از عملکردهای فاجعه آفرین حزب توده ایران «ناخدا انور» ۲ مارک آلمان غربی
- ۸- سیری از مبارزات درون حزبی بسا اپورتونیسمن منحط «ناخدا انور» ۴ مارک آلمان غربی
- ۹- پاسخ به توبه گیران «ناخدا انور» ۱ مارک آلمان غربی
- ۱۰- بحران های جدید در حزب توده ایران ۱ مارک آلمان غربی
- ۱۱- اساسنامه حزب دمکراتیک مردم ایران ۱ مارک آلمان غربی



## طرح مقدماتی آشنائی با

## احمد کسروی و

نوشته :  
د. روشنائی

روانی که هنگام گشت و اندیشه تهانی در جنگلهای مازندران، در وی پیداشد، یاد میکند. (سفری که به سالهای ۳۰۷ و ۲۰۸ باز میگردد.) و از آن، به وحی یا سروش، تعبیر میکند. آن چیزی که او را، انسان برتر می سازد، که می تواند دا ورنیک و بد ادیان باشد.

هنگامی که از دادگستری استعفا می دهد، در این حال و هواست، و نخستین تالیف او، برای رساندن پیامی که دارد، دو جلد کتاب "آئین" است که در سال ۱۳۱۱ انتشار یافته است، و به دنبال آن، پروانه ماهنامه "پیمان" را می گیرد که نامش کورهای مهدی است که ناشر، باخویش دارد. روی جلد "پیمان"، نقش خورشیدی است که بر می آید، وزیران شعر: "خدا با ما است" آرم مهدی اندیشه و تلاش کسروی. مباحث مجله بر محور مطالبی میگردد که در دو جلد کتاب "آئین" آمده است. نشر "پیمان" تا سال ۱۳۲۰ ادامه می یابد.

تاریخ در "پیمان" بهانه طرح خوبیهای پسنیدیده انسانی است: راستی، نیکی، نیک اندیشی و نیک رفتاری، خویش دانوری، شهامت و غیرت در کارهای اجتماعی و در مقابله با دشمن مهاجم. در آغاز کار کسروی مبارزه با "بدآموزیهای شاعران را در گفتار شعر و شاعری" آغاز میکند (که باعث میشود، سال بعد از آن و بخواهند آنچه را در این گفتار آورده، پس بگیرد تا کرسی استادی او در دانشگاه استوار گردد. و او از استادی در دانشگاه چشم می پوشد و بر سر نظر خویش استوار می ماند).

درگیری او، با القاب اشرافی "ملک" و "نوله" و "سلطنه" و با خوانهای "سید" و "خان" و "میرزا" با سیاست حکومت زهشاه همراه است. مبارزه او با خرافات مذهبی، روضه خوانی، زنجیر زنی، سینه زنی و قلمه زنی، سرآغازی است برای مبارزه گسترده بعدی. به طرح "بدآموزیهای خراباتیگری" می پردازد. و "ضیام پنداری" را به تازیه نقد میگیرد. با صوفیگری و درویشی مبارزه می کند. و نمائش اینست که این پتیاره ها و بدآموزیها، شوند درماندگی هزار ساله ایرانیان است.

مبارزه او با خرافات، مبارزه با دم و دستگاه آخوندی است و در این مبارزه نیز، راه او، باراه حکومت شاه یکی است. اما آنچه از راه حکومت شاه "جدائی" دارد، کوششی است که برای تکوین تاریخ مشروطه آغاز می کند، و نیز درگیری او با آنچه "اروپائیگری" و "قربی گری" می نامد.

سال ۱۳۱۶ کتاب "راه رستگاری" را می نویسد و چاپ می کند که برای گریز از چنگال سانسور شهربانی زهشاه "تاریخ چاپ آذربایجان" و سال پیشتر می گذارد. در این کتاب آنچه را در کتاب "آئین" مطرح کرده، دنبال می کند.

در کتاب "آئین"، "کسروی" اندیشه گری است شرقی و آسیائی که یکباره از هجوم "اروپائیگری" و "ماشینی گری" به وحشت افتاده است، و با تمام نیروی که در صدا

اما کسروی مورخ و کاوشگر روایع، مرخصیه شخصی میگری است که به تدریج در درون وی تکوین یافته است. احمد کسروی، از دورانی که "سید احمد" و "سید احمد تبریزی" است، پای بنیاد اخلاق و سلامت نفس است. او از دروغ میهریزد، لاف نمی زند، مجبور تملق نمی گوید، صریح اللهجه است و مجال نمی دهد که با او از در تملق و مجامله در آیند. و چیزی از ضرورت او آشکار است که به خود پسنیدی تعبیر میشود. او شگفت در بر نراستی و بی باکی است. و در وی، همراه مهربانی که به مردم عادی یا به گفته خود وی "توده" می ورزد، نقشی از شور و هیجانی برای نجات مردم از تبااهی و نادانی پیداست. و هر چه که او و شهای او، در جهت شناخت مردم و سرزمینش پیش میروند، ناسیونالیسم مولود انقلاب مشروطه، در ذهن او و بازو گسترده و سایه افکن میشود، و این نقش برجسته میگردد.

تجربه او، در حزب دمکرات "خیابانی" او را از سیاست دور میکند، و این دور شدن، فرصتهایی برای بیشتر شناختن محیط به او و ارزانی میآورد. حضورش در تهران، رابطه اش با حکومت مرکزی، و با محافل فرهنگی، چشمانش را به روی تبااهی ها، پستی ها و سستی های خوی انسانی نزد دلتیان، و نزد روشنفکران فرهنگ ساز جامعه، باز میکند. سفرهایش در مقام قاضی هدلیه، به شمال و جنوب و شرق، و بر آگاهی هایش از آلودگیهای جامعه می افزاید، و در تهانی مای خویش به قلمروی از اشراق، و پالوده سازی اخلاقی میرسد، که خود را در برابر جامعه و مردم، متعهد می یابد. او به چشم می بیند که انقلاب مشروطه، با همه جانباژیهای مردم، به شمر نرسیده است، و مردم ساده و بیسواد، بارکش نیرنگ با زانی تازه یا کهنه کار باقی مانده اند، و در گردابی از باورها و پندارهای پر زیان تو و کهنه دست و پا می زنند. هنوز رشته های زنجیر پندارهای کهن روی دست و پا و گردن آنها استوار است که رشته های زنجیر پندارهای نوازا روپاساز بر می شود. و رهائی توده، از بندهای کهنه و نو، تنها راه رهائی او است. کسروی اینگونه، از خلوت و عزلت خود، هنگام سفرها، به ساختن دستگاه اندیشه خویش نزدیک میشود. و نخست خود را می سازد.

پانزده سال بعد، در ماهنامه "یکم بهمن" سالهای پس از ۱۳۲۰ او از "دگرگونی

قسمت چهارم

جهان بینی او



و ماتیالیسم و سوسیالیسم. مجله دنیا... و در این برخوردار کسروی از مرکز و اصط  
مذهبی فراتر نمی رود.

نایدانگفته گذاشت که بینش و برداشت اجتماعی کسروی در کتابهای آتین و  
راه رستگاری و گفتارهایش در پیمان، یادآور جهان بینی "تالستوی" و شاکرد  
آسیائی ا و "گاندی" است. و در نبرد با "فریگری" و "اروپاتیگری" زبانی گرم دارد. و  
چنان نظام "ماشینی" را به نقد میکشد که خاطره آثار آثار شایسته های قرن نوزدهم را تازه  
می کند. اما، ا و آنارشیزم نیست. "خردگرا" و "شرق گرا" است و روی خطی حرکت  
میکند که "گاندی"، و بنا بر یافت ذهنی خود، جامعه را، در سطح و از روی باورهایش  
میشناسد و به نقد میکشد. و جای ریشه، و وضع تقذیه درخت، به شاخه های آن  
نظر دارد. و مرز بندی او، با تفکر فلسفی جدید، مشخص است. اندیشه گراییده آلیست،  
در مقابل با اندیشه "ماتریالیسم" ا

آنچه، سی سال پس از نشر آتین، دکتر احمد فرید "بنام فریزدگی" عنوان  
کرد، و زمینه کار جلال آل احمد در کتابش به همین نام گشت و سپس چند سالی،  
ایزات تبلیغات روشنفکری رژیم شاه، به کارگردانی دکتر احسان نراقی بود،  
و امروز خوراک تبلیغاتی "جمهوری اسلامی" علیه روشنفکران ایران است. در اصل،  
همان فریزدگی و "اروپاتیگری" است که کسروی نخستین بار، آنرا مطرح ساخت و این  
دردورانی بود که روشنفکران برخاسته از انقلاب مشروطه، نسخه جذب کامل تمدن  
غربی را نوشته بودند. و نسل بعد از تقی زاده، دکتر (و بعد هاسان تور دکتر) جلال الدین  
شادمان جذب تمدن فرهنگی را تبلیغ می کرد.

=====

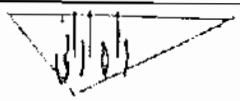
فضای آزاد پس از شهریور ۱۳۲۰ به کسروی مجال داد تا در برابر تجدید حیات  
و بالندگی پرشتاب نهاد مذهبی و رواج حمایت شده تمام خرافات و باورهای زبان بخش  
مذهبی، به سازماندهی اجتماعی بپردازد. (رضاشاه که رفت، پاسداری رژیمش  
را، از جمله به دوش "نهاد مذهبی" گذاشته بودند.) او نخست، روزنامه "پرچم"  
را بنیاد گذاشت که دفتر آن، کانون ارتباط ها و فعالیت های اجتماعی و مرامی صاحب  
پرچم بود. و هنگامی که پس از شش ماه، کمابیش، روزنامه "پرچم" توقیف شد،  
دفتر "پرچم" به نشر "پرچم هفتگی" ادامه داد. و با توقیف "پرچم هفتگی" نشر

دارد، فریاد برمی آورد تا به نام دین و خدا از آسیائی گری و ایرانیگری پاسداری  
کند. و دست آخر همان بی اعتمادی را که در جدائی از "حزب دموکرات" به سوسیالیسم  
و سوسیال دموکراسی نشان داده بود در باره سوسیالیسم، که آنرا "بلشویکی" و آتین  
بلشویکی می خواند بزبان می آورد:

"... یکی شدن همه، برداشته شدن درویشی و توانگری، از میان برخاستن  
"نبرد زندگانی" آرزوهای است که نمی توان به عملی بودن آنها باور داشت. رواج  
اصول "بلشویکی" دایره بر یکسان پخش شدن خوراک و پوشاک و همه چیز در میان  
آدمیان" میسر نیست. زیرا اصولا "همه چیز در خور پخش شدن نیست. و اضافه این  
قانون، یعنی تقسیم "نان و رخت" و احتیاجات مردم "میدان رابری آنها سخت تنگ  
می گرداند. و از آزادی آنها می کاهد و امید که یگانه چراغ زندگانی است بروی  
هر کسی بسته خواهد شد" و از آنجا که در "این بلشویکی"، "کسان کسان"،  
موشیان و دانا بدیگران یکسان گرفته می شود ناچار جریمه های یکبار گردیده کم کم نابود  
خواهند گردید. (از صفحات ۲، و ۲۱ کتاب "این بخش بوم - به نقل از مقاله  
"ماتریالیسم و سوسیالیسم - نوشته جمشید سیار - مجله دنیا، شماره...)" که به منزله  
پاسخگویی مدافعانه در مقابل آرمانخواهی "خیابانی" و "جمهوری جنگل و گناه" موضع  
طبقاتی کسروی در اندیشه گری است.

همین واکنش از کسروی در کتاب "راه رستگاری" در مقابل اندیشه گری  
و تفکر علمی، دیده می شود. او، بسختی از پیشرفته "ماشین" در غرب، نگرانست و برای  
دفاع از ایرانی بودن، و شرقی بودن، که کانون فرهنگ و تمدن جهان بوده است، دوری  
از زینهای ماشین را اندر می دهد، این بار بر خوردی با "مادپرگی" (ماتریالیسم) دارد،  
که پیداست از انتشار مجله "دنیا" متأثر شده است، اما به آن اشاره نمی کند،  
و تنها جمله ای از مقاله "فرمان و اصول مادی" را، در سخنان خود، می شنکند، و در میان  
پنداشت ها و برخورد هائی که پراکنده و جسته گریخته، از فلسفه غرب دارد،  
می گنجاند و به پاسخگویی می پردازد:

"خدا را نپذیرفتن و به جهان دیگری جز از این جهان سترسا (محسوس)،  
با ورنداشتن، از باستان زمان میانه آدمیان بوده ... از صد سال باز، این در اروپا رواج  
بی اندازه یافته و چون با اندیشه های دیگر توأم است و به دانشمندی پیوستگی دارد،  
زمینه پهنای پیدا کرده و راهی برایش بنام "فلسفه مادی" باز شده و آوازه اش  
به همه جا رسیده. از بنیاد گذاران آن، "نیچه" و "بوخنر" و "شوپنهاور" و دیگر دانشمندان  
بنام بوده اند. و اینان نه تنها خدایان را بر نمی دارند و جهان هستی را جز از ماده  
و نمایش های آن نمی شناسند، از روان و خرد نیز در کالبد آدمی ناگامی می نمایند. و  
زندگی را سراسر کشمکش و خودخواهی شناخته و راستی و نیکی در آن  
امید نمی دارند..." (راه رستگاری: صفحات ۴۳ و ۴۴ به نقل از مقاله: ارانی



## کسروی و ...

نظرمای ماهانه، به نام ماه‌های سال، از جانب دفتر پرچم دنبال شد. و به موازات آن، کسروی به بنیاد باهماد آزادگان پرداخت که از تهران به شهرستانها گسترش پیدا کرد. گروهندگان در باهماد آزادگان جوانان دانش آموز و دانشجو و افسران جوان ارتش بودند (که این زمان در شمار محروم ترین حقوق بگیران دولت در جامعه قرار داشتند.)

در جریان انتشار پیمان کسروی، برای هما و ایان مبارزه خویش با خرافات ازهردست، نام پاکین را برگزیده بود، و این نام را با گشایش باهماد آزادگان همچنان نگاه داشت. و، باز دیگر، تمام آنچه را در دوران هفت هشت ساله انتشار پیمان پیش کشیده بود، تدوین کرد و در هر زمینه مستقل به انتشار سپرد. او دشمن سرسخت میراث باطنی باطنی هابود که خود آنرا باطنی گری می خواند.

در مبارزه با حیام و حافظ که رونق و رواج عام و بی‌زوال دارند، کتاب حافظ چه می گوید؟ را (در پاسخ به تالیف نکرومون، به همین نام) و خراب‌تیرگی را نوشت و در کتاب صوفیگری، عرفان و تصوف را به تازیه کشید. در پیرامون ادبیات و در پیرامون رمان چنانکه نامشان گویاست، ادعای طبع ادبیات قدیم و خاصه شعر فارسی، و طبع رمان است که نوع رایج آن، آن زمان به راستی مستحق چنین عفو بتی بود. فرهنگ چیست؟ و پندارها در نقد سیاست فرهنگی روز بود، که به دید کسروی جای پرداختن به علوم و فرهنگ پویا، به رواج معارف دوران فتوالتی، و خاصه تصوف می پرداخت. فرهنگ است یا نیرنگ؟ اوج درگیری کسروی با فرهنگ سازمان دوره رضاشاه و کاربرد آن در دوره پس از او بود، که کار نویسنده را به دادگستری کشاند. ولی او، پیشاپیش به انتشار کتاب دادگاه پرداخت، که آنجا، کارگزاران فرهنگی کشور را، جای متهمان می نشاند و ادعای خود را پیش می کشد. در همین کتاب است که کسروی با شدت تمام، از باندسیاهی که سالهاست بر فرهنگ و اداره کشور دست انداخته است، نام می برد. و این باندسیاه را حامل تیره روزی مردم، و تباهی کشور می شناساند. و خاطر نشان می کند، اسنادی از این باندسیاه در دست دارد، که به صندوق امانات بانک ملی ایران سپرده است تا اگر و راهم بکشند، این اسناد، برای انتشار باقی باشد و نابود نشود. (امسال نشد که او را بکشند. و از سر نوشت این اسناد تا این زمان کسی خبر ندارد.)

در همین سالها در نیرد با خرافه پرستی های مذهبی کسروی سه کتاب را نوشت: در پیرامون اسلام - بخوانند و داوری کنند (شیعیگری) - که نسخه مرئی آنرا به عراق فرستاد - و بهائیگری. در کتاب دوم هست که کسروی بابتی باکی و صراحت، بنیاد اختلاف شیعه و سنی را می شکافد. و باطنی تند جلدانی کنونی بر سران اختلاف آغازین را به تازیه انتقاد می گیرد، و خرافه هائی را که به صورت بدعت وارد مذهب شده است می شمارد، و حتی سوره ای را که در عهد صفویه و آن حدود،

از جانب علمای شیعه امامی جعل و به قرآن افزوده شده بود ولی پس گرفته شد، در کتاب می آورد.

در بهائیگری باز کسروی به ریشه بابتی تاریخی در پلوه پیدایش این آیین می پردازد، و نکاتی را از نظرمذهب شیعه روشن می کند. اما همچنان از ترک ریشه اجتماعی آیین نو، و زبان آن و زمان آن و نیز از دگانگی آن (تضاد آشکار آنچه باب پیش کشید و آنچه به صورت آیین بهاء درآمد) غافل می ماند. و اینچاهم صبر، در سطح تاریخ دارد.

در راستای این سلسله از تالیف، کسروی از یک نکته غافل نمی ماند. و آن روشن ساختن زندگی است. وی پیشاپیش، از قدرت افسانه سازی و لجن پراکنی نهادی که با آن در افتاده است، آگاه است. و ازین روی زندگانی خود را، در این کتاب، به رشته نگارش می کشد: زندگانی من و ده سال در عدلیه و ادامه زندگانی او، از زمان نشر کتاب آیین و ماهنامه پیمان، به دیده او روشن و بی ابهام می آید. اما چنانکه دیده شد، پس از گذشته شدن وی، حتی پاران و شافردانش، که همه مردانی با فرهنگ و آگاه بودند، برای باز کردن گوشه های این زندگانی، و از جمله رازهای ناگفته و به مامن بانک ملی سپرده شده او، گامی برنداشتند و محافظه کارانه سکوت پیشه کردند.

این مجموعه نوشته های کسروی بگفته خود وی در نیرد با گمراهی هاست یا هموار کردن راه برای بیان بینش وی. اما چنان بینی او، درین سالها، در تالیفات دیگر گشوده می شود:

در پیرامون خرد، آن ترازی سنجش را، که کسروی در گفتارها و کتابهای همه جاییش کشیده است، باز می کند. خرد چیست؟ خردی که کسروی از آن سخن می گوید، با هیچ یک از معیارها و تعریفهای روانشناسی، قابل انطباق نیست. خرد ترازی سنجش و داوری نیک و بد است، و با روان که گوهری است جدا از تن، و Existance موجود زنده بشمار می رود، در پیوند نیست. و روان صورت مادی ندارد. و مستقل از تن آدمی، و همچون منش و دروی عمل می کند. و با خرد، در رفتار آدمیان، اثر می گذارد.

در پیرامون روان کتاب دیگری است که در آن کسروی کوشیده است، با توسل به ردیف کردن دست نیافته ها، و نادانسته های دانش آدمی از هستی، و وجود چیزی را به نام روان، در پیکر آدمی، مستقل از این پیکر مادی، و بیرون از قلمرو ماده، توجیه کند. کوششی نه هوشمندانه تر از آنچه سلف او برگسن (Bergson) در این راه بکار برده است.

(ناتمام)

### کمکهای مالی و سبده:

دوست گرامی دو ۱۰۰ مارک آلمان قریبی

آقای <ع>

۲۰۰ فرانک فرانسه

آقای <ع>

۳۱ ژوئیه ۱۹۸۸، ملک حسین شاه اردن، طی پیامی به ۵ کشور عضو دائمی شورای امنیت، کشورهای عضو بازار مشترک اروپا، کشورهای عربی و ژاپن، هرگونه ادعائی را نسبت به کرانه غربی رود اردن که تحت اشغال اسرائیل قرار دارد، پس گرفت.

۹ ماه مبارزه نابرابر سنگ با گلوله، ۹ ماه قیام و شورش مستمر خلق قهرمان فلسطین، جوانان و نوجوانان مصیان زده و ژنرالهای آینده، پسران و مادران به تنگ آمده از دست اشغالگران اسرائیلی که تحسین جهانیان را برانگیختند و پرچم خونین فلسطین را به اهتزاز در آورده و نام سازمان آزادی بخش فلسطین را فریاد کشیدند، شاه اردن را وادار به قبول پوچ بودن ادعاهای حاکمیتش بر کرانه غربی رود اردن نمودند.

بدست گرفتن بموقع رهبری مبارزه فلسطینیهای داخل و هدایت آن، نیرو و توان تازه ای به سازمان آزادی بخش فلسطین بخشید و موقعیت نفوذ بین المللی آن را به مراتب بالا برده و یک بار دیگر مشروعبیت این سازمان را در صحنه جهانی بعنوان تنها نماینده خلق فلسطین به اثبات رسانید. مصیان و شورش فلسطینیهای ساکن کرانه غربی، سبب گردید تا این سازمان و کشورهای عربی بتوانند بر فشار خود بر اردن، مبنی بر پس گرفتن ادعای حاکمیت خود نسبت به این منطقه را، بیفزایند. در این زمینه، سخنان ملک حسین کاملاً گویاست. وی در پیامش می گوید: این تصمیمات انعکاس موضع ثابت اردن در برابر خلق فلسطین است که مطابق جهت گیریهای مصوبه نشست فوق العاده سران عرب در الجزیره (در بهار گذشته) و نیز تقاضای سازمان آزادی بخش فلسطین در بعهده گرفتن تمامی مسئولیتهاش اتخاذ گردیده است.

کرانه غربی رود اردن که مطابق سازمانبندی سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ در منطقه فلسطین قرار دارد، در سال ۱۹۴۹ توسط پادشاهی اردن اشغال گردید و تاکنون نیز اردن بر این منطقه ادعای حاکمیت داشت. طی این مدت ۲۰ نفر از ۶۰ نماینده مجلس اردن از این منطقه بودند که توسط شاه حسین انتصاب می شدند. ملک حسین پس از پس گرفتن ادعای حاکمیتش بر این منطقه، مجلس اردن را منحل نموده و هرگونه مسئولیت اداره امور این منطقه را، از قبیل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، از خود سلب نمود.

فلسطینیهای داخل خاک اردن که حدود ۴۰٪ جمعیت اردن را تشکیل می دهند، این تصمیم شاه اردن را در رابطه با زندگی روزمره مردم و مشکلاتی که رهبری داخلی مقاومت فلسطین با آن درگیر است، یک ضربه سنگین ارزیابی می کنند. آنچه که مسلم است شاه اردن مجبور است در حل این مشکلات با سازمان آزادی بخش فلسطین همکاری نماید.

نیاید از یاد برد که، ۴۰٪ جمعیت اردن که فلسطینی هستند، حد ود ۴/۲ اقتصاد ضعیف اردن را در اختیار دارند و هرآن ممکن است از این سلاح بنبغ سازمان آزادی بخش فلسطین و برادران آنطرف مرز خود، استفاده نمایند.

همچنین پس از سلب مسئولیت اردن از اداره امور این منطقه و شناسائی سازمان آزادی بخش فلسطین بعنوان تنها رهبر خلق فلسطین، این سازمان می تواند از کمکهای کشورهای عربی به اردن بعنوان کشور خط اول جبهه در مقابل اسرائیل، جلوگیری بعمل آورد. زیرا دیگر دلیلی برای احتساب اردن در زمره این کشورها وجود ندارد و این مسئله از نظر اقتصادی می تواند به اردن ضرریت محسوسی وارد نماید.

سازمان آزادی بخش فلسطین، اینک بنا به اظهارات اکثریت رهبران برجسته اش در نشست آینده شورای ملی فلسطین که احتمالاً در اوایل ماه اکتبر انجام می گیرد، دستور بررسی اعلام کشور فلسطین یا تشکیل دولت موقت را در برابر خود دارد. مسئله مهمی که در این نشست باید روشن گردد، چگونگی برخورد با اسرائیل می باشد. اینکه سازمان آزادی بخش فلسطین این کشور را برسمیت بشناسد، مورد توافق جمعی رهبران این سازمان نیست. ابو ایاد در مصاحبه ای با روزنامه ژورنال دویمانش "چاپ پاریس اعلام داشت: "...ما تصمیم داریم یک دولت موقت تشکیل دهیم... این دولت مبنای حرکت خود را قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل خواهد گذاشت، نه اینکه این قطعنامه را عمل خواهد نمود". وی اضافه نمود که: "پس از تشکیل دولت موقت حاضر به مذاکره با اسرائیل برای تعیین مرزها خواهد بود". در اعتراض به این برخورد، جرج حبش اعلام داشت: "تاسیس کشور مستقل فلسطینی بدین معنا نیست و نمی تواند باشد که موجودیت دشمن صهیونیست در خاک فلسطین شناسائی شود".

این اختلافات بخوبی نشانگر اهمیت موضوع و پیچیدگی چگونگی دستیابی به تقاضای اعلام دولت موقت و برنامه آن، نحوه شرکت جناحهای مختلف در دولت و چگونگی برخورد این دولت به "منشور ملی فلسطین" می باشد. در این منشور که توسط سازمان آزادی بخش فلسطین در سال ۱۹۶۴ تدوین گردیده است در رابطه با اسرائیل چنین گفته می شود: "تقسیم فلسطین در ۱۹۴۷ و تشکیل دولت اسرائیل پوچ و بی معنی است". (ماده ۱۹). احتمال اینکه در نشست آینده شورای ملی فلسطین در این منشور تجدیدنظری صورت پذیرد، یا کارپایه چندینی عرضه گردند، بسیار زیاد است. این احتمال را ابو ایاد نیز بگونه ای تأیید می نماید: "ما بطور جدی

**خلق فلسطین در  
آسماغه یک مرحله  
توین تاریخی**

## هفتاد سال اسطوره سوسیالیسم

برای ارزیابی ارزشهای نسبت به گذشته اتحاد شوروی، ماناگزیریم که این گذشته را، بمثابة يك موضوع تاریخی بهم پیوسته درک کنیم، از یکبارگیری شیوه کودکانه ای که از یکسو، افتخار توده گیر و چنایات و "از سوی دیگر" شور و رکودها را تصویر می کنند پیرمیزیم. اختناق و شور و هیجان و بناکننده يك واقعیت تاریخی نالغستی هستند. مسئله اصلی، بر طرح و سؤال زیرمبندی است:

الف) آیا استالین و میراث دارانش، بطرف هر چیزی، توانسته اند يك جامعه سوسیالیستی، حتی ناکامل برپاکنند؟

ب) آیا يك اثرات و تاریخ برای سوسیالیسم استالینی وجود داشته است؟

اگر جواب این سؤاها منفی باشد، باید پذیرفت که لنین، بایشهاد برنامه "نه" (بطور جدی و در درازمدت) مرکب اشتباه فاجعه باری شده است، چرا که یگانه فرجام امکان پذیر است، به چیزی جز يك دیکتاتوری خونین نیاچامید.

با وجود قربانیان بیشماری، بعقیده من، ماموفق نشده ایم که سوسیالیسم را - آنگونه که لنین و یارانش در دهه ۲۰ درک می کردند - برپاسازیم. از این زاویه است که ضرورت يك بازسازی انقلابی، به معنای ساختاری و بنیانی آن، به میان می آید.

آنچه که به راه و روش ضدانقلابی منتخب استالین و دستگاه هریض و طویلی بازمی گردد، چنین راهی نه قابل توجیه و نه گریزناپذیر بوده است. پروسترویکا، در این رابطه می تواند امکانات دیگری را مورد توجه قرار دهد. امکاناتی که قبلاً مردود شناخته شده و یا مورد بهره برداری قرار نگرفته اند. حال آنکه کشور، همواره چنین ظرفیتی را در هر صدهای اقتصادی، سیاسی، حقوقی و روانشناسی اجتماعی در برداشته است. همه از این رهگذر است که میتوان به احیاء مجدد اصول لنینی دست یازید و آنان را در اوضاع و احوال جدید به مرحله عمل در آورد. اوضاع و احوالی که در عین حال نه فقط مساعدتر از اواخر دهه ۲۰ و اوائل ۳۰ بنظر می رسد، بلکه همزمان بسیار دشوارتر نیز شده است.

در واقع مفاظراتی که ما با آن مواجه هستیم، دیگر به سادگی همانهایی نیستند که به هنگام ساختن "سوسیالیسم" غیر انسانی و قزاق خانه ای درگیرشان شده ایم. چیزی که امروز باید بدان فائق بیاییم، پیامدهای حاکمیت طولانی این نظام است که هنوز هم شالوده های آن پابرجا هستند و آمادگی داوطلبانه سپردن جایگاه خود به يك سوسیالیسم اصولی، یعنی سوسیالیسم دمکراتیک را نیز ندارند.

تا آنجا که به من مربوط است، من جامعه خودمان را يك جامعه سوسیالیستی قلمداد نمی کنم حتی يك "سوسیالیسم ناهنجار" نیز نمیتوان به حسابش آورد. چرا که این "ناهنجاریها" تمام هر صدهای جامعه را اشباع کرده، و نظام سیاسی، روابط تولیدی و کلیه بنیان های حیاطی جامعه را آلوده اند، چنین استنتاجی ممکن

به فرار گرفتار در يك موضع ضعیف سیاسی نیست. این نتیجه گیری، هر قدر هم که ناگوار و هولناک باشد، قدر مسلم تنها با عزیمت از آن است که ما خواهیم توانست خود را از چنگال حقایق نیمه کاره تهییجی برهانیم. شمره پذیرش همسین نتیجه گیری هاست که مارا قادر می سازد تا بخود اکتیم و قدرت لازم را برای تدارک نظری و عملی بازگشت مجدد به گذرگاه سوسیالیسم، فراهم آوریم. تنها در چنین شرایطی است که ما، موشمندی خود و نیز اراده خود را به سطح جدی و واقع بینانه ای تا حد يك پروسترویکای واقعا انقلابی ارتقاء خواهیم بخشید. برعکس، اگر ما به اقتضای منفعت و یا ساده لوحیهایمان، با تکیه به حقایق نیمه کاره و اطمینان بخش، بخود پناه ببریم، به چیزی جز تدایم نیمه کاره، و درهی آن بریاد رفتن قطعی خواست ما برای کندن از بن بست خوفناک تاریخی که در آن قرار گرفته ایم، دست نخواهیم یافت.

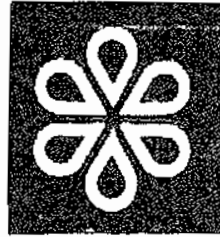
لنین در سال ۱۹۲۳ می گفت: "ما مجبوریم بپذیریم که تکرار مادرباره سوسیالیسم، باید بطور ریشه ای تغییر کند." و این درحالی است که کونزتسلف در مقاله اش (این مقاله در ۲۵ ژوئن به وسیله کونزتسلف، تاریخدان شوروی در پرواودا چاپ شد) ترجیح می دهد که از "تصحیح در جریان عمل" صحبت کند و به "تجدیدتفسیر" مفاهیم گذشته، یعنی همان کمونیسم جنگی دلفوش سازد. درحالی که لنین در بیشتر بیماری، بدستی توانست بازاندیشی را در باره جنبه سیاسی این "اصلاحات ریشه ای" آغاز کند. بدین شاک، موقعیتی که بوسیله استالین و برژنف برای ما بوجود آمد، ولادیمیر ایلیچ حتی در يك کابوس نیز نمی توانست به تصور آورد.

به این ترتیب، من در مخالفت با کونزتسلف، اعلام می کنم که تئوری سوسیالیسم، اگر قرار است برای امروز معتبر باشد، باید بطور کامل دوباره باز سازی شود. البته به یاری لنین، ولی نه اینکه دوباره منحصر به سراغ رونویس کردن اثرش برویم.

من باتمام احترامی که برای آثار او قائم، با اینحال به رهبران سیاسی بلند پایه و ایندولوگ های خودمان چشم دوخته ام که بتوانند بسیاری از اعلام مواضع اخیر را برای توضیح دهند. این اواخر، نیروهای مخالف پروسترویکا، چه بخوایم چه نخواهیم، ستیزه جوئی و مقاومت خود را به سطح بالاتری ارتقاء داده اند. این همان واقعیتی نیست که هیئت تحریریه پرواودا در شماره ۵ آوریل خود آنرا مورد تأیید قرار داده است؟ یا اینکه بدگمانی های مان نسبت به این موضوع را باید به حساب پایه های الغاء شده از خارج توسط رقبای ما گذاشت؟

يك سؤال ضمیمه: آیا در میان ما برسر اصول، ناهمگرایی وجود دارد؟

کسانی که به این سؤال جواب منفی می دهند، و در عین حال، همزمان



هفتاد و نهمین اسطوره ۰۰۰

با ادامه شیوه های خود تاکید می کنند که چیزی بنام تهدید فزاینده طبع پروسترویکا وجود خارجی ندارد، در صل و به صراحت ثابت می کنند که هم آن نامگراتیها و هم آن تهدیدها هر دو کاملا وجود دارند. در واقع حرفهای آنها طبع این مقاله یکی بی اساس است. تهدیدهایی که من از آن صحبت می کنم، آنهایی نیستند که همچون نمونه نینا اندره آ (NINA ANDREEA)، نظرشان را در مورد پروسترویکا در قالب یک نامه منتشر می سازند. پروسترویکا، از طرف کسانی تهدید می شود که خودشان را پشت چهره این معلم شیعی پنهان می سازند. آنها نامه ا ورا همچون دستور العملی که باید تبعیت شود، در بیش از سی کمیته منطقه ای حزب کمونیست به مورد اجرا می گذارند.

بعد از هفتاد سال، از گذشتن چیزی که از سوی عده ای حرکت بسوی سوسیالیسم تحت لوای اصول لنینی نامیده می شده است، من ملاحظه می کنم که ما در سال ۱۹۸۸ به دوران کوهن جیره بندی برگشته ایم و اینکه هنوز هم برای یک شهروند روسی، کالیاس، یک رؤیای دست نیافتنی محسوب می شود. بدون شك، همانگونه که کوزنتسوف می نویسد: ما در دوران کل آموزشی دمکراسی بسر می بریم ولی ۲۵ سال پس از مرگ استالین، کار آموزشی ما، مرا

به فکر شامرد تبدلهای پانزده ساله ای میاندازد که هنوز هم در معرسه ابتدائی درجائی زنده، و اگر هم قرار باشد نمره ای بگیرند، نمره ای بیش از سطح متوسط نخواهد بود.

با ملاحظه این موارد، من بیشتر شرم دارم که بخواهم دوباره درباره این حرکت پیروزمندانه - آنگونه که کوزنتسوف می کند - پر حرفی کنم، حرکتی که گویا نافرجمائی های اجباری 'ا ش، ونیز " ناهنجاریها" بش، هیچگونه انحرافی در اهداف آن ایجاد نکرده اند.

به اعتقاد من، یا ما کشورمان را بطور ریشه ای تغییر خواهیم داد و آنرا دوباره سازی خواهیم کرد، و برای اینکار و برای داشتن يك جامعه شکوفاء، با گذشته قطع رابطه کامل می کنیم و یا آنکه درباره "نافرجمائی" های يك سوسیالیسم با نان خالی و بدون آزادی، به بخشهای عالم مابانه ادامه خواهیم داد. ولی آیا تاریخ، دوباره فرصت درازی به ما خواهد داد که خود را تسلیم جدایت چنین بخشهایی کنیم؟ باید به بدیهیات تن درداد. میراث ما "کلا منفی" است. باید شهامت داشت و آن را گفت و به تجدید حیات اصول لنینی همت گذاشت، اصولی که زمانی بس دراز به آنها خیانت شده است. در حالی که می توانست اینگونه نباشد.

پوری آفاناسیوف: تاریخ دان، مدیر مرکز آرشیو انقلاب شوروی، رئیس جنبش برای نوسازی تاریخ شوروی و از چهره های سرشناس حرکت نو اندیشه‌ها در اتحاد شوروی است. آنچه میخوانید فشرده ای است از مقاله پر سر و صدای وی در روزنامه پرا ودا، ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۸. ترجمه از متن فرانسوی، منتشره در روزنامه نیبراسیون، ۲ سپتامبر ۱۹۸۸ صورت گرفته است.

بقیه از صفحه ۳۶ (بأسری افراشته ۰۰۰) فرستند، بادیان اولین مسخنه های متداول تلویزیون جمهوری اسلامی و ظاهر شدن يك پاسدار پشوی رژیم برصحنه، کودک خردسال فریادزنان و گریه کنان، از اتاق بیرون می دود و می گوید: "این آقامنومیزنه ا"

آرش، این روزها در آستانه ۹ سالگی، پیام شهادت قهرمانانه پدرش را در گوش و اسارت دوازده ساله مادرش را در مقابل چشم دارد؛ "به آرشم، به پسرگلم بگوئید دوستش دارم و می خواهم فرزندسعدیباشی."

سعید، يك روز پیش از شهادت، در يك تماس تلفنی باخواهرش، این پیام هولناک ولی افتخارآمیز را برای فرزند خردسال خود می فرستد، تا خبرسفاکی و بیچارگی بقیه در صفحه ۲۲

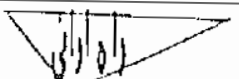
بقیه از صفحه ۲۸ (نو اندیشی ۰۰۰) بگیرند. همکاریهای آنها با این کشورها نیز صرف نظر از سود جویی با هدف رسوخ در اقتصاد و فرهنگ و ساخت سیاسی این کشورها دنبال می شود که اکثرا برای امپریالیستها نتایج معینی نیز دارد.

۲ - مساله افغانستان و برخورد رهبری جنید شوروی به آن خود مبحث مفصلی است که اتفاقا در تحلیل راه ارانی درباره افغانستان نیز به "نو اندیشی" که به سیاست "اشتی ملی" منجر شده برخورد نقادانه ای دیده نمی شود. ●

خلق فلسطین ۰۰۰ بقیه از صفحه ۱۹ به تشکیل يك کشور فلسطینی فکر می کنیم... که برنامه سیاسیش کاملا با "منشور ملی فلسطین" که همان برنامه سازمان آزادیبخش فلسطین می باشد فرق خواهد داشت.

اعلام موجودیت کشور مستقل فلسطین و تشکیل دولت موقت که حضور اسرائیل را نیز برسمیت بشناسد، بدون شك يك تغییر مهم در سطح منطقه بشمار خواهد رفت. این امر از هم اکنون سیب نوحی سردرگمی در سازمانهای سیاسی اسرائیل گردیده است و آنها را در مقابل موضوعی که تاکنون در دستور کارشان نبوده قرار داده است. هم اکنون شیمون پرن وزیر امور خارجه و رهبر حزب کارگر اسرائیل کمیسیون را مامور بررسی جوانب مختلف تاسیس يك دولت موقت فلسطینی نموده است. آنچه که مسلم است، تمام توجه نیروهای سیاسی اسرائیلی اینک بسوی نشست آینده شورای ملی فلسطین جلب شده است. امری که تاکنون توجه به آن بدین شدت در مسخنه سیاسی اسرائیل سابقه نداشته است.

نشست آینده شورای ملی فلسطین، نقطه آغاز حرکت جدیدی است که خلق قهرمان فلسطین با ۹ ماه فداکاری و از خود گذشتگی به سازمان آزادیبخش فلسطین اهدا نموده است. ●



اعتراف صریح به حزب  
کمونیست دانمارک

هیئت اجرایی کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران طی نامه ای به رفتار نماینده این حزب در جشن روزنامه لندوفالک که طی آن از فعالیت های رفقای ما، جلوگیری به عمل آمد، اعتراض کرد.

در بخشی از نامه آمده است: "رفتار نماینده شما [حزب کمونیست دانمارک] بیشتر یادآور روابط قبیله ایست تا ماسیات بین کمونیستها، که مرز و بوم نمی شناسد و دست برادرش بسوی همبازراه آزادی و سوسیالیسم دراز است." به همراه نامه اعتراضی، گزارش کامل رفقای حزب ما از جریان این برخورد تنگ نظران نیز ارسال شده است. متن گزارش از این قرار است:

گزارش

در تاریخ ۲۰ و ۲۱ اوت، فستیوال لندوفالک (ارگان حزب کمونیست دانمارک) به سنت هرساله، در یکی از پارکهای کپنهاگ برگزار شد. ما قبل از برگزاری فستیوال جهت گرفتن غرفه برای فروش نشریات، به مسئول کمیته برگزاری جشن مراجعه و ضمن توضیح کامل مواضع سیاسی مسان، تقاضای گرفتن غرفه را حضورا مطرح کردیم.

مسئول کمیته بعد از شنیدن نظرات ما، گفت بهر حال باید از حزب توده و سازمان اکثریت سؤال کنیم. ما ضمن اعتراض به این شیوه نادرست، خواهان مطالعه دقیق اسنادمان، توسط آنها شدیم. بعد از سه روز همین شخص تلفنی گفت از حزب توده و اکثریت سؤال کرده ایم گفته اند: بهتر است اینها نباشند (سازمان اکثریت بعد از این مسئله را در مورد خودش تکذیب کرد). اصرار دیگر

بیهوده بود، زیرا درک بوروکراتیک مسئول کمیته برگزاری جشن حزب کمونیست دانمارک از انترناسیونالیسم پرولتاری جای هیچگونه بحثی را نمی گذاشت. و اما چون در قسمت همبستگی با خلفها، رفقای حزب دمکرات کردستان ایران غرفه داشتند، از آنها خواستیم از غرفه شان جهت فروش نشریات استفاده کنیم که رفقا پذیرفتند و اولین روز شروع جشن به فروش نشریات پرداختیم. کمی بعد، آپاراتچی های حزب توده به تلاش وسیعی دست زدند. در نتیجه مسئول کمیته به غرفه حزب

دمکرات آمد و از ما خواست تا بساطمان را جمع کنیم، ما و رفقای حزب دمکرات شدیداً به این عمل غیر دمکراتیک اعتراض کردیم ولی طرفه زیر بار نرفت که نرفت، ناچار پلاکاردر جمع کرده اما به فروش نشریات ادامه دادیم، که البته این نیز انقلابیون! حزب توده را راضی نکرد. ساعته بعد مجدداً مسئول کمیته آمد و گفت باید تمام کتابها را هم جمع کنید. باز هم ما و رفقای حزب دمکرات اعتراض، سپس وی به رفقای کرد ما چنین گفت: " شما به دشمن دوست ما جا داده اید." پس نشریات را هم جمع کردیم، راستش ما بهیچ وجه از این عمل کهنه کاران بی پرستی حزب توده تعجبی نکردیم، شگفتی ما از رفتار غیر دمکراتیک مسئول کمیته حزب کمونیست دانمارک است که ناسلامتی در یک جامعه دمکراتیک هم زندگی می کند. بگذریم، سیاست غیر اصولی و نادرست حزب کمونیست دانمارک در مورد پناهندگان، باعث شده که کوچکترین اعتبار و محبوبیتی در میان پناهندگان کشورهای مختلف نباشد. بطور مثال از ۶۷ پناهنده ایرانی، ایشان تنها پنج، شش نفر عضو حزب توده را پناهنده می دانند در حالیکه احزاب غیر کمونیست دانمارک بطور فعال از حقوق پناهندگان همه کشورهای مختلف دفاع می کنند.

در خاتمه گفتنی است، ایرانیان بیشماری که برای دیدن مراسم جشن آمده بودند و شاهد عملکرد غیر دمکراتیک این دو حزب برادر بودند، ضمن ایران از اجازت از این عمل، در میان ایرانیان و دانمارکیها دست به افشاجاری زدند. آنان جز آنکه در بعضی افکار عمومی تماشاگران جشن خود را تحقیر کردند هیچ طرفی نیستند.

برلین غربی

روزشنبه ۸ سپتامبر به ابتکار کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران و به دعوت مشترک این کانون و کانون پناهندگان سیاسی برلین غربی تظاهراتی به دفاع از زندانیان سیاسی ایران علیه بالاتر گرفتن جو ترور و اختناق در ایران و باخواست فرستادن هیات های تحقیق و بررسی به زندان های ایران انجام گرفت که کلیه سازمان های ایرانی به استثنای سازمان مجاهدین خلق ایران و حزب توده ایران با فراخوان های جداگانه

برلین غربی

پنجشنبه ۱۰/۸/۱۹۸۸، بنا به دعوت حزب دمکراتیک مردم ایران 'سازمان برلین غربی' مراسم یاد بود و بزرگداشت رفقای توده ای، کیومرث زرشناس و سعید آذرنگو رفیق اکثریتی فرامرز صوفی، در دانشگاه فنی این شهر برگزار شد.

مراسم با یک دقیقه سکوت به پاس احترام به خاطره تمامی رهروان راه خلق آغاز شد. در این گرد همائی، برادر رفیق آذرنگ و رفیق فرهاد فرجاد و نیز نماینده سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) زندگینامه و شخصیت مبارزاتی این عزیزان را برای حاضرین توصیف و تحلیل نمودند.

رفیق نماینده از طرف سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مضافاً، اعلامیه کمیته مرکزی سازمان را برای همبستگی با زندانیان سیاسی و دفاع از آنان، قرائت نمود.

پس از آن مطلبی تحت عنوان 'انسان و زندان' در خصوص 'شعر و شاعر' و 'ضرورت دمکراسی در جامعه'، که توسط یکی از دوستان رفیق سعید آذرنگ، تهیه شده بود، به سمع رسید.

در پایان این گردهمائی، رفیق بابک امیر خسروی تحلیلی از شرایط لحظه ایران در ارتباط با کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی توسط رژیم ددمنش جمهوری اسلامی، و ضرورت اتحاد و همبستگی نیروهای چپ و دمکراتیک برای نجات جان همزبان در بند، ارائه داد.

پشتیبانی خود را از این تظاهرات اعلام کردند. خیر تظاهرات در روزنامه پر تیراژ شهر انعکاس یافت. در جو اختلاف نظر شدید میان سازمان های سیاسی ایران که تا کنون مانع شرکت همگانی آنان در صف واحدی علیه رژیم ترور و اختناق شده است این تظاهرات می تواند نمونه امید بخشی برای وحدت عمل همه نیروهای اپوزیسیون ایران در آینده باشد.



مدیر سابق صدای جمهوری اسلامی را ، با وجود مقاومت خط امامی ها می دهند.

هواداران خط سازش و نزدیکی با غرب ضمن نسبت "خردگرا دان" به سیاست خود منحل بازسازی آلمان فدرال پس از جنگ جهانی دوم را تبلیغ می کند.

چنان که ملی اکبر کسمائی در اطلاعات ۲ مهرماه در مقاله "اهمیت و ضرورت سازندگی و بازسازی پس از جنگ" می نویسد: نکته مهم و قابل توجه این است که کارگران آلمان پس از جنگ پذیرفتند که هسته مزد کارگران از درآمد ملی، تقلیل یابد... یعنی صرفه جویی برهمنه ها موجب شبکه سرمایه گذاری در صنایع و تولیدات افزایش یابد و اصولاً شعور و شسوق سرمایه گذاری ها افزون شود و برای سرمایه گذاری خارجی نیز فرصت های مناسب و بیشتر مفید بحال آلمان پیدا آمد.

با سری افراشته ۰۰۰ (بقیه از صفحه ۲۱)

پاسداران شب، و بالندگی قامت استوار زندگی و مبارزه را، گوش به گوش، در تمام پهنه های ایران، به همه آرش های داقدار برساند و میراث بزرگ و ثرائبهای زندگی اش را، به فرزندش - و به یارانش - هدیه کند.

عشق سعیدیه کودکان، از ویژگی های برجسته زندگی او بود. او بدو داستان منتشر نشده برای کودکان دارد که نومی را در همین آخرین دوران اسارتش طراحی کرده است.

مرگ پرشکوه سعید، "باگردنی بلند و سری افراشته"، شاید زیباترین پیام آخرین اثر زندگی او برای فرزندش و برای تمام بچه های میهن داقدار ماست.

## بایداری، ایزایی برای خرد کردن دشمن!

سعید پیش از نیمی از دوران اسارتش را در سلول انفرادی گذراند. او را تا سرحد مرگ شکنجه کردند. می خواستند وادار به مصالحه اش کنند، اما او از همان اولین روزهای بازداشت، مرگ سرفرازانه را به جان خرید و تا آخرین روز حیاتش در مقابل دشمن سرخم نکرد. جلادان مزدور رژیم، برای خرید کردن وی از هیچ وسیله ای خودداری نکردند. از شکنجه های جسمی گرفته تا شکنجه های روانی از طریق آزار همسر و فرزند و زندانهای طولی امدت انفرادی، هیچکدام بر پایداری قهرمانانه او اثر نکرد. مزدوران رژیم، حتی کوشیدند تا به کمک رهبران درهم شکسته حزب توده، از جمله کیانوری و پرتوی، در مقاومت او خللی ایجاد کنند. اما سعید بخوبی میدانست که تکیه گاه معتبرانهای او، نه بریده جوشی و نه زخمپوره های این درهم شکستگان است. او به صفرهای سترگ آرماتهای انسانی خود تکیه داشت. آرزوهای پرشکوه

همین دلیل است که خمینی بار دیگر نمایش نامه مسخره همیشه خود را باز هم در پائین به نام رؤسای سه قوه ونخست وزیر تکرار می کند که او به آقایان اطمینان کامل دارد و ضمن برشمردن مبارزه آنان اطمینان می دهد که آنها یقیناً دشمنان به حال انقلاب و ثمرات آن نه تنها کمتر از دیگران نسوخته که بیشتر می سوزند

و ضمن اظهار نظرات خود به سیاست داخلی و خارجی بار دیگر به مسئولیت سیاست بازسازی که به عهده سران محترم و متعهد سه قوه و آقای نخست وزیر است تاکید می کند.

در همین پیام است که بار دیگر خمینی به آزادی صادرات و واردات و بطور کلی تجارت تکیه می کند. ناگفته پیداست که ترکیب هیئت بازسازی نشانگر سمع و سوی حرکت سیاسی - اقتصادی زمامداران ایران است. ♦

کارگران و زحمتکشان و مردم ستمدیده ایران در سر میبروراید. آری، راز پایداری او را در سر پشیمه اقتدار مردم زحمتکش که بدانها شوق میوریزد و در عظمت عشق بزرگی که به زندگی داشت باید جستجو کرد. او در دوران اسارتش، برای جا ودانه کردن عشق و برای تلطیف خشونتی که پاسداران جهل و جو در ظاهرش فراهم کرده بودند، یکبار با استفاده از خرده مقوا، کاغذ... و تابلوی بسیار زیبایی با الهام از تابلو چهار فصل تهیه کرده و آن را به مناسبت تولد همسرش، برای وی فرستاد. بار دیگر، با مددگیری از حافظه اش، چهره ای از دهن کیشوت آفرید، که جلوه زیبایی از روح ناآرام او، لطافت احساسات انسانی اش، و کتابه نیش داری از مدعیان زمین خورده را در پشت خود پنهان دارد.

به سعید چهارشنبه بود که اجازه آخرین تلفن را دادند. با صدایی محکم به خواهرش گفت: "من با افتخار به روز آرامش و آسودگی رسیدم. برای من تریه نکنید و سیاه نبوشید. زیرا با گردن بلند و سری افراشته ایستاده ام. به مادرم بگو دوستش دارم. به پسر پیرم بگو دوستش دارم و به وجود شما افتخار می کنم من همه را دوست دارم و خوشحالم که کاری انجام نداده ام که شما را سرافکنده کنم. به خواهران و برادرانم بگوئید دوستشان دارم. گردنهایتان را افراشته نگه دارید. به آرشم، به پسر ظلم بگوئید دوستش دارم و می خواهم فرزند سعید باشد. به مئتی بگو مانند همیشه دوستت دارم و تا آخرین لحظه حیات در قلبم هستی..."

آری، سعید تنها در اسارتگاه بود که چهره واقعی دشمنان خلق را شناخت و به یاری ایمانش به مردم و زحمتکشان، بی هیچ تردید و یا تسلیمی، مردانه در مقابلشان ایستاد و سرانجام با خون سرخ خود، به سیاستها و ارزیابیهای فاجعه بار حزبی - حزب توده ایران - خط بطلان کشید. \*

## نواندیشی داریم تانواندیشی!

میدانیم.

تنها نکته ای که در این مختصر، اشاره به آن ضروری است، یاد آوری این واقعیت است که تعیین جایگاه واقعی نواندیشی به مثابه شناخت صحیح کلیه کژیها و انحرافات که اندیشه سوسیالیسم علمی را در طی سالیان طولانی دچار آسیبهای جدی کرده است و همزمان با آن پیرایش این اندیشه ها و بویژه انطباق تئوری های عام آن با زمانی که ما در آن زندگی می کنیم، میباید یکبار و برای همیشه فارغ از دگمها، سهل انگاریها و مصلحت اندیشیهای کاسب کارانه، مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

اینکه مثلا رفیق ما، از "سازش غیر اصولی" سیاست جدید خارجی اتحاد شوروی صحبت می کند و برای اثبات آن، معتقد است که لنن "مرز بین سازش اصولی و غیر اصولی" را آن هم "روشنی" ترسیم کرده است، و بویژه اینکه "درستی و اهمیت" این مرز را "تاریخ این هفتاد سال اخیر نشان داده است"، از دیدگاه ما استدلال محکم و قابل قبولی نیست. اولاً به این دلیل که در هفتاد سال گذشته تمام سازشکاران اصولی و غیر اصولی (1) در جنبش کمونیستی، با نقل قولهایی از لنن سازشهای خود را توجیه کرده اند. از این رو، راستش را بخواهید، ما معتقد نیستیم که این مرز، "به روشنی" ترسیم شده باشد! علاوه بر این، تاریخ هفتاد سال اخیر، چگونه اصولیت این مرز را به اثبات رسانیده است؟ بدهی است تا وقتی لنن زنده بود، خود در باره موارد "مشخص" فعالیتهايش مقاله مینوشت و توضیح میداد و هر کس میتواند، در هر مورد مشخص، با مطالعه آثار او - و نیز مخالفتش - در باره صحت و اصولیت سیاستهای وی داورى کند. اما در هفتاد سال اخیر - یعنی پس از مرگ لنن - مگر خود شما ننوخته اید که "بوروکراسی شوروی از همان سالهای ۲۰ و ۳۰ با نسخ نظریه لنینی "سوسیالیسم در یک کشور" مبارزه انقلابی جهانی را تابع منافع دیپلماسی شوروی نمود؟" در این صورت صحت نظرات لنن به چه ترتیب ثابت شده اند؟

در همین نوشته، رفیق ما، از مواردی یاد میکند که در آنها، دولت شوروی از انقلابات کوبا، ویتنام و... به شکل نسبتاً گسترده ای حمایت کرده است. ما می پرسیم آیا این بخش از سیاست خارجی شوروی (یعنی حمایت آن از انقلاباتی که شما نام برده اید)، رهايت خط مشی لنینی بوده است یا تاکنون منافع بوروکراسی کهن حاکم بر آن؟ در همین حال شما گرایش جدید نو اندیشی در شوروی را نشان دهنده ظهور "بخش جوان بوروکراسی" شوروی ارزیابی کرده اید و معتقدید که آنها "برای خلاصی از بحران و رکود در جامعه شوروی" به طراحی سیاستهای "جدیدی" اقدام کرده اند که در آن "مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی" همچون "مقوله ای خیال پردازانه و آرمان فریادانه" محسوب می شود.

### چند کلامی بقصد توضیح

نوشته ای را که در همین صفحه میخوانید، بوسیله یکی از رفقای جداشده از حزب توده ایران برای "راه ارانی" ارسال شده، و در آن همانگونه که می بینید، رفیق نویسنده، ضمن ابراز نقطه نظرات خود پیرامون برخی از مهمترین مسائلی که اینک در جنبش جهانی کمونیستی در جریان است، راه ارانی را نیز متهم به معاشات با مواضع غیر اصولی رهبری جدید شوروی کرده است.

ما البته بخوبی میدانیم که چاپ تکذیب نامه های ریز و درشت رسمی و غیر رسمی، برای اثبات "استقلال" یا "عدم معاشات" با فلان یا بهمان سیاست، کاری نیست که در این وانفسا، گره از مشکلات ما باز کند. آنچه که به ما امکان خواهد داد تا جایگاه واقعی خودمان را بدیگران بشناسانیم، عمل ما، مواضع ما و داوریهایی ما نسبت به واقعیتهای مشخص پیرامونمان و سرانجام اثبات صحت و حقانیت آنها در آزمون زندگی است. از همین روست که نوشته این رفیق را با گشاده روتی و بی خیبی تکذیب نامه ای درباره مواضع خود، منتشر می کنیم و همه را نیز به مطالعه آن دعوت مینماییم. با اینحال، فوراً باید اضافه کرد، که انتشار این مطلب از جانب ما، تنها به قصد نشان دادن انعطاف و سخاوت و یا بقصد گرفتن يك "ژست" دموکراتیک نیست. این نوشته در عین حال به مطالبی اشاره کرده است که مشغله ذهنی مانیز هست و باید اذعان کنیم که درباره بسیاری از این مقولات و از جمله مثلاً شناخت ویژگیها و هوارض سیاست جدید خارجی اتحاد شوروی، حزب ما، بررسی هائی را آغاز کرده و تحلیل های خود را نسبت به آن در آینده منعکس خواهد کرد. در عین حال باید یادآوری کرد که مانر گذشته نیز، ضمن کوشش برای ترسیم نقطه نظرات رهبران جدید شوروی، همواره - و بادقت - فاصله خود را نیز با آنها حفظ کرده ایم، تا بدون سهل انگاری و یا پیشداوری "انقلابیگرا"، در آینده بتوانیم نسبت به این مواضع داوری سنجیده ای ارائه دهیم. اینکه این شیوه کارمان رفیق نویسنده مدح و شای رهبری شوروی قلمداد کرده البته قضاوت غیر منصفانه شخص اوست!

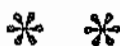
تنها تفاوت سبک کار ما با رفیق نویسنده نامبرده، در آن است که نشریه راه ارانی، نمی تواند - و نباید - منعکس کننده داوریهایی فوری، تجزیه و تحلیل نشده و فیردقیق باشد. حزب ما میکوشد تا از رهگذر تلاقی اندیشه ها و مباحثات درونی، چه در مقیاس رهبری حزب و یا هیئت تحریریه راه ارانی و چه در مقیاس تمام حزب، هر مبحث نوین و یا نوآورانه ای را به محصول خرد جمعی مبدل سازد و آنگاه آنرا در اختیار دیگران بگذارد.

از همین روست که ما نه فقط مواضع نواندیشانه رهبری جدید شوروی را بادقت و کنجکاوی پی گیری میکنیم، بلکه باهمان علاقه و سختگیری، مواضع مخالفین آن را نیز مورد بحث و ارزیابی قرار میدهیم. از این جهت، مبالغه نیست اگر بگوئیم که نکات مطرح شده از جانب این رفیق نویسنده را نیز با دقت و تأمل قابل بحث و بررسی

فعال و پراتیک مبارزاتی کمونیست‌های امروز وابسته است.

مادر این راه، تامل و تفحص، بحث و یاری جستن از خرد جمعی، اجتناب از ساده نگری و داوریه‌های عجولانه و زودرس و بویژه اجتناب از جزمیت و در عین حال بازنگری مسئولانه نسبت به همه آنچه را که 'خوب' یا 'بد' می‌پنداشتیم، در دستور کار خود گذاشته ایم و دیگران را نیز به این راه فرامی‌خوانیم.

به اعتقاد ما، وفاداری به آرمانهای کارگران و زحمتکشان، و عشق به آزادی و سربلندی انسان، و مبارزه انقلابی و سرفرازانه تپای جان برای تحقق آنها، تکیه‌گاه معتبری است که پیروزی کمونیست‌ها را در این نبرد سترگ، تضمین خواهد کرد.



## "نواندیشی" داریم تا "نواندیشی"!

از اساسی‌ترین وجوه اپورتونیسیم صوام فریبانه بودن و در جریان آب شنا کردن است. این راماجدا شدگان از حزب توده که زمانی خود در صوام فریبی بزرگ 'ضدامپریالیستی' خمینی در کنار سفارت آمریکا آتش و چای 'مرگ بر آمریکا' می‌فروختیم، بخوبی تجربه کرده ایم.

امروز دیگر 'مارکسیسم' ضدامپریالیستی و راه رشد سرمایه داری به امانت 'دمکراتهای انقلابی' در پرتو تجربه انقلاب بهمین بی‌ایرو شده و 'از مصادفاده' است. اما بازار صوام فریبی همیشه در جانی گرم است. اینبار در جای دیگر و در شکل دیگر:

یکی از هر صه هائی که میدان مناسبی برای مانور دادن صوام فریبان و اپورتونیسیت‌ها شده مساله 'نوگرانی' و 'نواندیشی' است. و رشکستگی استالینیسیم

کلیه مومع گیری های حزب دمکراتیک مردم ایران و قبلا

توده ای های مبارز در این باره مومع روشنی جز مدح

و تئای خط مشی رهبری جدید شوروی ارائه نداده است.

ریشه دار حاکم بر بخش صده جنبش کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی و بویژه دگرگونیهای اخیر شوروی که زیر پرچم 'دگرگونسازی' و 'نواندیشی' انجام می‌شود به همراه تجارب تلخ چپ ایران از انقلاب بهمین باعث شده است که حتی بوروکراتهای فسیل شده حاکم بر ح.ت. نیز 'نواندیشی' شوند و مقاله 'روایت نواندیشی به سبک راویان کهنه کار' (راه ارانی شماره ۲) بخوبی از پس تشریح ابتذال و تناقض حاکم بر این 'نواندیشی' برآمده است. اپورتونیسیم ریاکارانه ای که به دروغ خود را 'نواندیشی' معرفی می‌کند اما در واقع می‌کوشد به همان سیستم فکری قدیمی و همان روابط و سیاست و سبک کار لباس 'نو' بپوشاند. اما اپورتونیسیم 'نواندیشانه' فقط این نیست. می‌توان واقعا نواندیش بود و واقعا هم اپورتونیسیم و راه ارانی نسبت به این نوع از 'نواندیشی' سکوت کرده است. سکوتی که نمی‌تواند تصادفی باشد.

یگمان ما، یادآوری موضوع 'آشتی ملی' در افغانستان از جانب شما، بعثابه برآمد این سیاست 'جدید' در دیپلماسی شوروی، باید به قصد اثبات همان نظر بالا مطرح شده باشد. ما، از خود، و از شما می‌پرسیم که ورود ارتش سرخ به افغانستان، تجلی، 'سازش ناپذیری' لنینی بوده و نشان دهنده پایبندی به 'مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی' باید بحساب آید، یا همانگونه که از نوشته شما بر می‌آید، این اقدام نیز بخشی از همان سیاست خارجی همان بوروکراتهای کهن محسوب می‌شود که اساس آن 'همواره بر تقدم منافع دولت شوروی بر منافع مبارزه انقلابی در کشورهای دیگر استوار بوده است'؟

بنظر ما، رفیق نویسنده، در این نوشته، آشکارا چیزی را که خود تبعیت از دیپلماسی بوروکراتهای کهن حاکم بر شوروی می‌نامد، تحت عنوان 'برنامه انقلاب' افغانستان مورد حمایت قرار داده و از اینکه این برنامه بوسیله 'بوروکراسی' جوان شوروی 'به حراج گذاشته می‌شود' نگران و ناخشنود است. جالب است که این رفیق مومع ما را درباره مسئله افغانستان (راه ارانی شماره ۲) فاقد 'برخورد نقدانه' ارزیابی نموده است. حال آنکه ما در آن نوشته، بی آنکه به تقسیم بندی این رفیق درباره بوروکراسی پیروان اعتقاد داشته باشیم، نه فقط مسئله اصلی و عامل کلیدی در ایجاد بحران کنونی، یعنی چگونگی کسب قدرت در افغانستان و موارض منفسی آن - از جمله ورود ارتش شوروی را - مورد انتقاد قرار داده ایم، بلکه همچنین، با در نظر گرفتن مسئولانه وضعیت اسفناک فعلی حاکمیت افغانستان و محدودیت فوق العاده ی دامنه مانوران، کمونیست های افغانی را از زیر پا گذاشتن اصولیت بر حرداشته ایم. آیا بنظر شما زمانیکه خطریک درگیری و کشتار وسیع در افغانستان، جان بسیاری از مردم، بویژه کمونیستهای این کشور را تهدید می‌کند، می‌توان از دور شعار 'مقاومت' داد، و یا آنها را به ادامه همان سیاست و پیرانگانه ای دعوت کرد که ۱۰ سال است مرگ و آوارگی و شور و خفتی برای مردم این کشور به ارمغان آورده است؟

مالیته باید اعتراف کنیم، که مانند بسیاری از کمونیستها در سراسر جهان، هنوز دوران بازاندیشی و نواندیشی را به اتمام نرسانده ایم. به عقیده ما بحران عمیقی که جنبش کمونیستی را - پس از سالها رکود و رخوت و هتق گرد - درخون فرو برده، بسیار جدی تر، پیچیده تر و پرفراز و نشیب تر از آنست که بتوان با سهولت آنرا از نادرستی ها زدود و اندیشه سترگ سوسیالیزم علمی را، با رد دیگر بر تارک اندیشه های راهنمای جهان پیچیده و متحول امروز، بر پاکرد.

ما این راه ساده اندیشی می‌دانیم که برای شناخت جایگاه کژی ها، یکباره خط بطلان بر هفتاد سال تجربه تاریخ معاصر جنبش کمونیستی بکشیم، و راه نجات را در بازگشت صاف و ساده به 'کلاسیک ها' قلمداد کنیم. طبیعی است که تئوری و پراتیک درخشان زندگی آنان همواره منبع الهام همه مبارزین راه به روزی بشریت، بویژه طبقه کارگر باقی خواهد ماند. اما مسلمانها بگوئی به نیازهای امروز و بویژه چاره یابی بحران مزمونی که جنبش کمونیستی جهان از آن رنج می‌برد، به اندیشه

جریان را اینطور توضیح میدهد:

"سیاست جدید صلح اتحاد شوروی نسبت به پیشنهادهای گذشته این دولت تفاوت‌های آشکاری کرده است... که با عقب نشینی‌های معینی و "انعطاف" بیشتر در کنار تحریک سیاست‌ها راه را بر پیشرفت مذاکرات هموار می‌کند. بدیهی است که حزب و دولت شوروی برای تأمین این "انعطاف" قیمت معینی نیز میپردازند و باید اذعان کرد که برای این کار تا "تجدید نظر" نسبت به برخی اندیشه‌ها و داوریه‌های گذشته پیش رفته اند."

هر انسانی که دارای عقل سلیم باشد میتواند این را بفهمد که در شرایط برتری اقتصادی و نظامی غرب و از زمانی که رهبری شوروی بازسازی اقتصادی

○ "تجدید نظر" و "نواندیشی" رهبری شوروی در اینجا نه فقط اصولی نیست بلکه سرسوزنی واقعیت هم ندارد. فقط به دردخام کردن اذهان جهانیان و تضعیف جبهه انقلاب در مبارزه طبقاتی می‌خورد که چه خواهیم و چه نخواهیم تا محو کامل طبقات تعطیل شدنی نیست.

○ کشورشان را در صدر برنامه هایش قرارداد، چاره ای جز تن دادن به برخی عقب نشینی‌های حساب شده نیست. لنین سالها پیش این تفکر چپ روانه را که هیچ نوع سازشی مجاز نیست مورد نقد قرار داد و صلح خفیه بار "پرست لیتوفسک" نمونه یک سازش نافرمانی از طرف حکومت شوروی است. اما او هرگز حتی فکر این را به مغیله خود راه نداد که درباره ماهیت امپریالیستهای آلمانی به چشم توده‌ها خاک پاشد و از امکان کنار گذاشتن مبارزه طبقاتی بین طبقه کارگر شوروی و امپریالیسم آلمان و از ذره ای کوتاه آمدن از حمایت از جنبش انقلابی آلمان سخن بمان آورد. او مرز بین سازش اصولی و غیر اصولی را به روشنی ترسیم کرد. مرزی که درستی و اهمیت آنرا نه "ایمان و عشق تعصب آمیز" ما به لنین بلکه تاریخ این ۷۰ سال اخیر نشان داده است.

کارنامه چند ساله رهبری جدید شوروی نشان میدهد که امتیاز دادن‌ها و عقب نشینی‌ها ی آنها در قبال امپریالیسم در موارد بسیار مهمی از دایره اصولی خارج شده است. از مهمترین جنبه‌های آنرا "راه آرنانی" از زبان گریباچف نقل می‌کند:

"اینرا دیگر ممکن نمیدانستیم که مفهوم همزیستی مسالمت آمیز دولت‌ها با سیستم اجتماعی مختلف را به عنوان "شکل ویژه ای از مبارزه طبقاتی" همچنان حفظ کنیم."

آیا این امکان وجود دارد که محتوای مناسبات میان دو دولت یا دو سیستم که طبقات مختلف بر آن حکومت میکنند (که حداقل بر اساس دیدگاه رسمی دولت شوروی در یکی پرولتاریا و در دیگری بورژوازی طبقه حاکم است) چیزی بجز مبارزه

هم نوانی با تحولاتی که در تفکر و عمل رهبری شوروی بوجود آمده با توجه به محدودی عمومی که در غرب نسبت به آن دیده می‌شود بخودی خود دلیل بردرستی مواضع شخص و یا جریان طرفدار دگرگونسازی و نوگرانی نیست. بویژه اگر این شخص یا جریان اصل و نسب توده ای داشته باشد یعنی سابقه ۴۵ سال ستایش زمامداران وقت شوروی از "آموزگار کبیر پرولتاریای جهان، رفیق استالین" تا امروز و تبعیت بی چون و چرا از آنها!

آری باید نواندیش بود. امانواندیشی داریم تا نواندیشی! پرسش بنیادی و محک اصلیت این نواندیشی اینست که آیا تمام نقطه نظرات رهبری جدید شوروی درست است و اگر نیست برخوردار کمونیستها، بخصوص جدا شدگان از حزب توده که مدعی هستند علیه روابط ناسالم این حزب با دولت شوروی بپا خاسته اند چه باید باشد؟

مقاله مذکور در راه آرنانی و کلیه موضعگیری‌های حزب دمکراتیک مردم ایران و قبلا "توده ای‌های مبارز" در این باره موضع روشنی جز مدح و ثنای خط مشی رهبری جدید شوروی ارائه نداده است.

من در اینجا نمی‌خواهم تمام جوانب مثبت و منفی تحولات اخیر شوروی را مورد بررسی قرار دهم و تنها به جنبه معینی از این تحولات در سیاست خارجی این کشور که مورد توجه "راه آرنانی" قرار گرفته است می‌پردازم.

تحریک رهبری شوروی در زمینه صلح جهانی بویژه در مسئله برچیدن سلاح‌های هسته ای از جنبه های مثبت سیاست خارجی شوروی است. عنصر نواندیشانه در اینجا اینست که نظریه "تعادل هسته ای" که در دوران برژنف مبنای سیاست خارجی شوروی بود، کنار نهاده شده است. این نظریه وجود سلاح‌های هسته ای را علی الاصول به رسمیت می‌شناخت و تنها خواستار کاهش آن و حفظ موازنه قوا بین کارنامه چند ساله رهبری جدید شوروی نشان می‌دهد که امتیاز دادن ها و عقب نشینی های آنها در قبال امپریالیسم در موارد بسیار مهمی از دایره اصولی خارج شده است.

○ شرق و غرب بود. حال آنکه رهبری کنونی شوروی منطق از میان برداشتن کلیه سلاح‌های هسته ای (و شیمیایی و میکروبی و...) را پیش کشیده (۱) و با کارهای عملی و گذشته‌های جدی محافل جنگ طلب امپریالیستی را وادار به کنار نهادن برخی از طرح‌های نظامی خود کرده و چرخش محسوس در افکار عمومی جهانیان بخصوص مردم اروپا نسبت به صلح جویانه بودن خط مشی شوروی بوجود آورده است.

کوشش رهبری شوروی برای حل یک سری گره‌ها و بحران‌های منطقه ای که بویژه نیروهای تعدادی از کشورهای سوسیالیستی (شوروی، کوبا و ویتنام) را در خود درگیر کرده و تلاش برای یافتن راه‌های مسالمت آمیز برای آنها نیز بخودی خود می‌تواند حرکت اصولی باشد (که متأسفانه در اکثر موارد اینطور نبوده است). اما مسئله فقط به این تحولات محدود نمی‌شود. "راه آرنانی" خودش

طبقاتی باشد؟ اینکه دنیای ما مسائل عام و جهانی دارد که همه طبقات به حل آن ذی نفع هستند، اینکه امر به برخی معضلات جهانی توجه نشود دامنه بحران ساز آن میتواند دامن همه را بگیرد، اینکه دولتها می‌توانند مسائلشان را از راه مذاکره و روشهای سیاسی حل کنند و بالاخره اینکه ما مدافع وسیعترین تبادل فرهنگی و در شکل حساب شده تری معاملات اقتصادی و... میان کشورها هستیم هیچکدام اصل مبارزه طبقاتی را نفی نمی‌کنند. شکل آنرا تغییر می‌دهد. کما اینکه در عرصه یک کشور نیز مبارزه مسلحانه، تظاهرات، مبارزه انتخاباتی، فعالیتهای فرهنگی و... همه اشکال و گستره های گوناگون مبارزه آشتی ناپذیر بین طبقات است. این اصولا از اولین و ابتدائی ترین مباحث تفکر مارکسیستی است که تاریخ جامعه بشری بعد از کمون اولیه تا استقرار قطعی و کامل نظام کمونیستی تاریخ مبارزه میان طبقات است و خیلی دردناک است که امروز باید همین اصل اولیه را مجدداً مورد تاکید قرار دهیم. بنابراین "تجدید نظر" و "نو اندیشی" رهبر شوروی در اینجا نه فقط اصولی نیست بلکه سرسوزنی واقعیت هم ندارد. فقط برد خام کردن اندمان جهانیان و تضعیف جبهه انقلاب در مبارزه طبقاتی می‌خورد که چه بخواهیم و چه نخواهیم تا محور کامل طبقات تعطیل شدنی نیست.

توهم پراکنی رهبر شوروی به اینجا محدود نمی‌شود از جمله او در سخنرانی خود به مناسبت ۷۰ امین سالگرد انقلاب اکثر نظریات جدیدی را مطرح کرد که براساس آنها گویا ممکن است محافل امپریالیستی درک کنند که برای حفظ کل سامانه اقتصاد جهانی و از جمله منافع خود امپریالیستها بایسد سیاست نظامی کردن اقتصاد را کنار بگذارند و حتی به تنظیم مناسبات برابر حقوق با سیاست همزیستی مسالمت آمیز بدون مبارزه طبقاتی چیزی بجز رفرمیسم در عرصه مناسبات بین المللی نیست که باید با آن جدا مبارزه کرد.

جهان سوم همت بگمارد. و در جای دیگر میکوشد به امپریالیستها این امر را بقبولاند که تحولات شوروی و بازسازی بنیه اقتصادی این کشور نه تنها به زیان امپریالیستها نیست برای آنها مفید نیز هست. من بی اختیار پرسش و پاسخ های کیانوری را به خاطر می‌آورم که می‌کوشید "خط امام" را قانع کند که آزادی فعالیت حزب توده و انجام اصلاحات اجتماعی و سیاسی پیشنهادی این حزب کاملاً به سود جمهوری اسلامی خواهد بود. نتیجه این ابتکار "نو اندیشانه" کیانوری را هم که همه ما میدانیم، روحانیت حاکم بخوبی میدانست که تعطیل مبارزه - طبقاتی صلاً ممکن نیست. بنابراین پس از اینکه نهایت بهره را از این اپورتونیزم ریاکارانه برد از جمله با استفاده از توهم و خوش بینی که خود توده ایها به خودشان قبولانیده بودند سر حزب توده را هم بوقع زیر آب کرد. البته در مورد مناسبات شرق و غرب توازن قوا و روشهای طرفین و نتیجه احتمالی مساله تفاوت می‌کنند اما سبک و سیاق این ابتکارات "نو اندیشانه" اساساً یکی است.

بر خلاف گفته های میخائیل گرباچف حل نهائی مسائل مجموعه جامعه بشری از خلق سلاح گرفته تا پی ریزی يك نظام سالم اقتصادی در جهان به نابودی کامل سرمایه داری و استقرار کمونیسم وابسته است. تا پیش از آن گرفتن این یا آن امتیاز و تحکیم این یا آن عنصر از هدف نهائی و دمکراتیزه تر کردن مناسبات سیاسی و اقتصادی موجود ممکن است (۲) اما هرگز نباید توده ها را نسبت به راه حل نهائی گمراه کرد. اینجا همان رابطه رفم و انقلاب مطرح است و سیاست

○ "پروسترویکا" - حداقل تا مرحله کنونی آن - که بطور عمده "انقلاب از بالا" بوده و گمکنزیرتاثیر ابتکارات خودجوش توده ای قرار داشته است سیاست بخش مدرن و "دوران‌اندیش" بوروکراسی حاکم بر شوروی است.

○ همزیستی مسالمت آمیز بدون مبارزه طبقاتی چیزی بجز رفرمیسم در عرصه مناسبات بین المللی نیست که باید با آن جدا مبارزه کرد.

برای تحلیل دگرگونیهای که در سیاست و عملکرد رهبری شوروی رخ داده است باید مساله را از نظر مبانی مبنی و اجتماعی آن تحلیل نمود. کاری که اکثر جریانهای که به سوسیالیستی بودن نظام شوروی اعتقاد دارند از آن خودداری می‌کنند. "پروسترویکا" - حداقل تا مرحله کنونی آن - که بطور عمده "انقلاب از بالا" (۳) بوده و کمتر زیر تاثیر ابتکارات خود جوش توده ای قرار داشته است سیاست بخش مدرن و "دور اندیش" بوروکراسی حاکم بر شوروی است. بخش جوان بوروکراسی اتحاد شوروی (که مد و نفع در سالهای هفتاد عروج آنها را به قدرت د و دهه بعد پیش بینی کرده بود) به وضوح احساس می‌کردند که برای خلاصی از بحران و رکود در جامعه شوروی باید اقدامات بنیادی همه جانبه ای را پیش برد. سیاست خارجی جدید شوروی نیز منطبق با منافع و نظرات همین بخش از بوروکراسی شوروی تدوین می‌شود. بنابر این طبیعی است که این رهبری به آزاد شدن بخشی از توان اقتصادی کشور از مسابقه تسلیحاتی و درگیریهای منطقه ای و به سخاوتمندی بیشتر غرب در فروش تکنولوژی پیشرفته و... بسا علاقه مندی بیشتری نسبت به مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی و مقولاتی مثل "انقلاب جهانی" که احتمالاً به نظر بوروکراتهای پراگماتیست مقله ای خیال پردازانه و آرمان گراییه است، نگاه کنند.

بوروکراسی شوروی از همان سالهای ۲۰ و ۲۰ یا مسخ نظریه لنینی "سوسیالیسم در يك کشور" مبارزه انقلابی جهانی را تابع منافع نیپلماسی شوروی نمود و از این نظر امتیاز این "نو اندیشی" به استالین تعلق می‌گیرد. با این تفاوت که در دوره او ظاهر خشن و آشتی ناپذیر ایدئولوژی رسمی شوروی یا نیپلماسی کاسبکارانه و زد و بند گرایانه پشت پرده تکمیل می‌شد امری که ما در مساله حوادث آذربایجان در سال ۲۰ تجربه مستقیم آنرا داریم. خروشچف به این سیاست چهره انعطاف پذیرتر و آشتی جویانه تری داد. اما اساس سیاست خارجی شوروی

همواره بر تقدم منافع دولت شوروی بر منافع مبارزه انقلابی در کشورهای دیگر استوار بوده است. هر چند که باید در نظر گرفت که شوروی از انقلابات پیروزمند (از جمله در کوبا، ویتنام و...) بشكل نسبتاً گسترده‌ای حمایت کرده است و حضور سیاسی، اقتصادی و نظامی آن تاثیر تعیین کننده‌ای در تسهیل مبارزه انقلابی در ۷۰ سال اخیر داشته است. گریباچف همین سیاست را در ابعادی گسترش یافته تر و از نظر تئوریک و سیاسی، "لیبرال" تر عرضه کرده است.

مساله "اشتی ملی" در افغانستان (۲) و "جبهه صلح و صفائی حزب توده چینی نیست بجز نمودها و برآمد این سیاست در احزاب و حکومت‌هایی که در تابعیت کامل دیپلماسی شوروی عمل می کنند. رهبری حزب توده اثر در پذیرش بخشهای مربوط به آشکار گزائی و دمکراسی در سیستم فکری گریباچف مطلقاً بی استعداد است در عوض در عرصه مربوط به "صلح و صفائی طبقاتی شاگرد کهنه کاری است و اصولاً چرا مبارزه طبقاتی؟ وقتی می توان بین امریکا یعنی دشمن اصلی خلقهای جهان" و شوروی صلح طبقاتی برقرار کرد چرا نباید در عرصه ملی بین طبقات آشتی کنان به راه انداخت؟ در افغانستان تمام برنامه انقلاب، تمام موارد قانون سکوت حزب دمکراتیک مردم ایران نسبت به این انحرافات را چگونه می توان توضیح داد.

اساسی و سیاست دولت که به فتودالیسم و ارتجاع ضربه می زد و حتی نام "جمهوری دمکراتیک" در پیشگاه ارتجاع هار ضد انقلابی به حراج گذاشته می شود و در ایران چهار چوبه جبهه متحد (به اندازه کافی گل و گشاد) متحد خلق آنقدر توسعه می یابد که به اندام ناموزون بخش "خط امامی" حاکمیت هم برانزده شود. اما سکوت حزب دمکراتیک مردم ایران نسبت به این انحرافات را چگونه می توان توضیح داد. یا حزب شما هم مانند حزب توده "به حکم فروتنی انقلابی" منعی خواهد به رهبری شوروی "نرس" بدهد. بخصوص در شرایطی که سیاستهای گریباچف با استقبال عمومی روبروست. یا زیر شانتاژ حزب توده ترجیح میدهد بجای موضع گیری در مقابل رهبری شوروی از حزب "اتوریته شوروی" توده ایها علیه خود آنها بهره بگیرد و یا اینکه واقعا معتقد است که تمام سیاستهای شوروی از در نظر گرفتن "منافع مشروع آمریکا در خاورمیانه تا اتحاد مشی" مبارک و میمون "یوگسلاوی در بسیاری از زمینه های اقتصادی کاملاً درست است.

این پرسشی است که خود دوستان باید به آن پاسخ دهند.

\* \* \*

مساله دگرگون سازی در شوروی تنها يك نمونه از برخوردهای ناسالمی است که به مقوله "نو اندیشی" و "شکستن دگمها" می شود. چندین بار در بحث پیرامون سیاستهای گذشته حزب و خط مشی آینده جنبش به "توده ایهای مبارز" که امروز حزب د.م.ا. را تشکیل داده اند گفتیم که اول برادریتان را ثابت کنید، بعد ادعای ارث و میراث ننمایند، اول ثابت کنید که ما و شما و کاکل سیستم حزب توده دارای

يك تفکر مارکسیستی - لنینیستی بوده است، بعد از ضرورت شکستن دگمها صحبت کنید. توده ایها و کلیه استالینیستهای رنگارنگ اصولاً لنینیست نبوده اند که حق داشته باشند شکستهای خود را به حساب "دگم" های مارکسیسم - لنینیسم بگذارند. بحران امروز کشورهای سوسیالیستی نیز دقیقاً از شکستن مبانی و خطوط راهنمای کلاسیک مارکسیسم ریشه می گیرد.

برای نو اندیش بودن قبل از هر چیز باید گنجینه تفکر و عمل کلاسیکهای مارکسیسم را از زیر آوار بد آموزیها و تحریف های استالینی بیرون کشید. همچنین باید به شخصیت‌هایی مثل لوگزامبورگ، پلخانف، تروتسکی، گرامشی و... که به حد در سایه قرار گرفته اند توجه بیشتر کرد. این گنجینه را باید بدر نظر گرفتن تجارت مهمیم ۶۰ سال اخیر که کلاسیکها امکان تاریخی توجه به آنرا نداشتند ضعیف کرد. تفکر آزاد منشانه و نو اندیشانه را باید با نهایت دقت در پاسداری از خصلت انقلابی و رادیکال گسترش داد. سبک کار خود نهن نمونه برجسته ای از برخورد

توده ای هاوکلیه استالینیست های رنگارنگ اصولاً لنینیست نبوده اند که حق داشته باشند شکست های خود را به حساب "دگم" های مارکسیسم - لنینیسم بگذارند. بحران امروز کشورهای سوسیالیستی نیز دقیقاً از شکستن مبانی و خطوط راهنمای کلاسیکهای مارکسیسم ریشه میگیرد.

خلاق نو اندیشانه به تئوری و عمل مارکس بود. اما تاریخ "نو اندیشانی" از قماش کانتوسکی و برشتاین را هم سراغ دارد. آری باید نو اندیش بود اما نو اندیشی داریم تا نو اندیشی!!

### توضیحات:

۱ - در حقیقت در اینجا نیز ما با تفکر کاملاً بکری روبرو نیستیم. مارکسیستها سالها قبل و از جمله در دورانی که نهن حکومت شوروی را رهبری می کرد مساله خلع سلاح کامل جهانی را مطرح کرده بودند.

۲ - سرنوشت مبارزه کنونی برای تحمیل صلح، دمکراتیزه کردن مناسبات جهانی و مقابله با صدور ضد انقلاب و... نیز خود به عامل نیرو مادی وابستگی دارد. ممکن است بدون نیاز به جنگ و درگیری شدید بتوان چیزی را به امپریالیستها تحمیل کرد اما قطعاً برای تحمیل چنین چیزی باید از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی با دست پر وارد مذاکره شد. از همین روست که امپریالیستها برخلاف امیدواریهای گریباچف ترجیح می دهند ولو به قیمت زینهای متقابل برای خودشان تا حد امکان جلو تقویت بنیه کشورهای سوسیالیستی و کشورهای جهان سوم را

# ماجراهای حیرت‌انگیز خرید اسلحه ایران

قسمت چهارم

کتاب تسلیحات نظامی برای ایران با اتکاء به هزاران سند و مدارک گردآوری شده توسط سه خبرنگار فرانسوی و بلژیکی پرده از روابط مرموز، خریدها و معاملات مافیایی مربوط به خرید اسلحه جمهوری اسلامی در بازارهای اروپائی برمی‌دارد.

ماتاکنون، طی سه مقاله برگردان فارسی بخشهایی از کتاب را منتشر کردیم. اینک چهارمین قسمت این سلسله مقالات از نظر خوانندگان می‌گذرد:

## اسلحه اسرائیلی برای ایران

۲۷ تیرماه ۱۳۶۰، یک هواپیمای آرژانتینی که از ایران برخاسته بود، بطرز اسرارآمیزی در خاک شوروی سقوط کرد. اندکی بعد روزنامه های جهان پرده از آن هواپیمای آرژانتینی برداشتند. هواپیمای مزبور از طریق لارناکا ( قبرس ) اسلحه های امریکائی را که بامیانجیگری اسرائیلیها برای جمهوری اسلامی تهیه شده بود حمل می کرد. هواپیمای آرژانتینی هنگام عبور از منطقه وان ترکیه از مسیر خود منحرف شده و بر اثر نقص فنی در خاک شوروی سقوط کرده بود.

هواپیمای اولین پرواز خود را ۲۰ تیرماه در مسیر تل آویو - لارناکا - تهران انجام داد. روز ۲۲ تیر پس از پارگیری در تل آویو هواپیمای از طریق قبرس و خاک ترکیه راه تهران را در پیش گرفت و در راه بازگشت هیچگاه به مقصد نرسید.

فقط چند روز پس از حادثه سقوط هواپیمای آرژانتینی که سبب شد تا نقش اسرائیل در فروش اسلحه به ایران برملا شود، سرهنگ دهقان، معاون وزارت دفاع ایران قراردادی به مبلغ ۱۳۶ میلیون دلار با یعقوب نیمرویی سرهنگ اسرائیلی به امضاء رسانید. نیمرویی در سال ۱۳۵۴، وابسته نظامی سفارت اسرائیل در تهران بود. از آن دوره وی همواره روابط خود با نظامیان ایران را حفظ کرده بود. از سال ۱۳۵۹، نیمرویی با خروج

از ارتش، به کار خرید و فروش سلاح روی آورد و دفتر کار وی در لندن درست در چند قدمی دفتر خرید اسلحه ایران در این شهر قرار داشت.

قرارداد نیمرویی با دهقان شامل مهمات، توپ ۱۵۵ میلیمتری، موشکهای زمین به زمین و موشک هواواک می شد. اجرای قرارداد نیمرویی برای نظامیان ایران از اهمیت کلیدی برخوردار بود. این موضوع در نامه نوم ایانماه ۱۳۶۰ وزیر دفاع به شورای عالی دفاع کاملاً منعکس است. نویسندگان کتاب با درج بخشهایی از نامه از جمله نشان داده اند که چگونه در ماههای بعد از دریافت این مهمات در اسفند ۱۳۶۰، به موفقیت ایران در سلسله حملات نوروز ۱۳۶۱ کمک کردند، از جمله هل پیشروی ایران (منهای استفاده از مایه های انسانی) در اختیار داشتن موشکهای معروف کانس بود که تا آن زمان فقط در اختیار ناتو قرار داشت.

## سوئدیها در کار فروش اسلحه

شاید باور کردنی نباشد که موسسات سوئدی که در شبکه فروش اسلحه به ایران فعالانه شرکت دارند، توسط آلفرد نوبل - کسی که سعی کرد با برپائی جوایز نوبل به سمبل صلح بدل شود - بنیانگذاری شده اند. این کارخانه های اسلحه سازی طیرغم بی طرف بودن سوئد، در بر دنیال مشتری برای فروش کالاهای خودمی گردند و چه خوراکی بهتر از جمهوری اسلامی که خود بازارهای بین المللی را برای تهیه لوازم نظامی مورد نیاز خود زیر پا می گذارند.

پالمر نخست وزیر سابق سوئد در فاصله سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱، پنج بار برای پایان دادن جنگ به ایران مسافرت کرد. اما به موازات همین تلاشها کارخانه های اسلحه سازی سوئدی هم در کار ارسال اسلحه به ایران بودند. گفته می شود که تا سال ۱۹۸۵ حدود ۱۰۰ میلیون دلار اسلحه سوئدی به ایران ارسال شده است. تولید مواد منفجره کارخانه های اروپائی از جمله کارخانه

بوفروس سوئدی روانه ایران شدند. فقط از سال ۱۹۸۵ به بعد است که کره شمالی، برزیل، چین و تایوان بخشی از این لقمه چرب را از دست اروپائی ها خارج می کنند.

کشف صدور پنهانی مهمات سوئدی به ایران بطور اتفاقی توسط ماموران گمرک آلمان صورت گرفت. آنها در اسفند ۱۳۶۲ مشاهده کردند، وانتهای حامل مهمات سوئدی که از خاک آلمان به اتریش می روند، چندی بعد به همان صورت - این بار بدون مشخص بودن مبدأ و مقصد اولیه - از اتریش به بندری در شمال آلمان ارسال می شوند. گمرک آلمان در ادامه کاوش خود کشف کرد که مهمات سوئدی الاصل صادره از اتریش از بندر آلمانی به سوریه فرستاده می شوند و سرانجام از ایران سردر می آورند. این کشف تصادفی پایه شکل گرفتن گروه تحقیقاتی در این باره در سوئد نیز شد که کار آن حدود دو سال به طول انجامید.

گمرک سوئد در جریان تحقیقات خود - که طولانی ترین تحقیق در نوع خودش پس از جنگ دوم جهانی در سوئد به شمار می رفت - دریافت که بجز سوئد، ۱۲ کشور اروپائی دیگر، فرانسه، آلمان غربی، بلژیک، سوئیس، اتریش، ایتالیا، اسپانیا، انگلیس، فنلاند، نروژ، پرتغال، یونان و هلند نیز در این شبکه صریض و طولی شرکت دارند و هزاران تن مهمات و لوازم پدکی از طریق این شبکه بطور غیر قانونی به ایران صادر شده است. در سوئد د و شرکت بزرگ بوفروس - نوبل کروت و اسکان کو بطور مستقیم مورد اتهام قرار گرفتند و در جریان تحقیقات، پلیس به فردی بنام کارل اریک اشمیت برخورد که جمهوری اسلامی بطور وسیع برای خریدهای خود به وی مراجعه می کرده است. سرانجام در ماه مه ۱۹۸۷، در میان ناباورگی همگان دادستانی سوئد فقط دو تن یعنی اشمیت و ماتس لاندبرگ (مدیر امور تجاری شرکت نوبل کروت) را بخاطر بقیه در صفحه ۲۲





## شهرهای گره‌گشای جهان

### ★ همه پرس‌رسی در شیلی: "نه به دیکتاتور"

همه پرس‌رسی در شیلی: "نه به دیکتاتوری" ژنرال پینوشه دیکتاتور شیلی به شکست خود در همه پرس‌رسی پنجم اکتبر که برای تمدید دوران حکمرانی خود تا ۱۹۹۸ ترتیب داده بود، اعتراف کرد. سیزده حزب و سازمان - از سازمان میر و حزب کمونیست گرفته تا دمکرات مسیحی ها و برخی از یاران پیشین پینوشه - توانستند با تشکیل دریک ائتلاف وسیع دمکراتیک و توافق روی برنامه ای واحد اجتناب از طرح شعارهای جنبی و فرعی، آلترناتیو دمکراتیک و مورد اعتماد مردم را در مقابل دیکتاتوری پینوشه مطرح و پیروز سازند.

نتایج همه پرس‌رسی نشان داد که اپوزیسیون نه تنها در شهرهای بزرگ و مراکز صنعتی، که پیش بینی می شد، بلکه تقریباً در سراسر کشور (یعنی یازده استان از سیزده استان) به پیروزی مطلق دست یافته است. پینوشه که به استناد قانون اساسی خود ساخته قصدارتاً مارس ۱۹۹۰ بر مسند قدرت بماند، با مبارزه متحد و هماهنگ مردم و نیروهای اپوزیسیون که خواهان برکناری فوری او و انجام انتخابات همگانی هستند، روبرواست.

در ماه‌های آینده شیلی شاهد مبارزه ای سخت و پراهمیت خواهد بود، که در صورت ادامه اتحاد اپوزیسیون یقیناً پیروزی مردم به پایان خواهد رسید. ♦

### ★ شوروی

شوار نازده وزیر خارجه اتحاد شوروی در جریان بازدید خود از امریکا با ایریکیان از رهبران ناسیونالیست ارمنستان شوروی دیدار کرد. ایریکیان در تیرماه سال جاری از شوروی اخراج شده بود. ♦

### ★ ویتنام

روز ۳ سپتامبر ۱۹۸۸ تروین شین از رهبران تاریخی جنبش کارگری ورهائیبخش ویتنام در سن ۸۲ سالگی دیده از جهان فرو بست. تروین شین در طول از شش دهه فعالیت در میان کمونیست‌های ویتنام، نقش مهمی در تاریخ معاصر ویتنام و لحظات دشوار آن ایفا کرد. وی از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۸۶ پست های کلیدی را در دولت و حزب به عهده داشته و در سال ۱۹۸۶ در جریان کنگره پنجم حزب در پی موج انتقادات همراه دیگر رهبران تاریخی حزب، از مقام خود کناره گیری کرد. ♦

### روزنامه لیترا تورنایا از زبان آ. واکسبرگ

مورخ ، شدیداً حیدر ملی اف، عضو سابق هیئت سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی تا سال ۱۹۸۷ و مدیر کل قبلی حزب کمونیست آذربایجان را مورد حمله قرار داد و نقش منفی وی را در دیدارهای مربوط به قره باغ و نیز در آذربایجان یاد آور شد. این مورخ از جمله علی اف را متهم کرده است که برای خود یک گذشته قلابی سر هم بندی کرده است که فعالیت هایش را در زمان جنگ جهانی دوم پرده پوشی می کند.

### شبه اول اکتبر ۱۹۸۸، کنگره موسسان، جبهه

مردمی استونی برگزار شد. این جبهه که اعضای حزب و یا غیر حزبی های استونی را در بر می گیرد، اهدافی چون حمایت از سیاست پروسترویکا و تلاش در جهت استقلال اقتصادی و فرهنگی و نیز سیاسی استونی از مسکو را در برابر خود قرار داده است. فکر اصلی برگزار کنندگان کنگره تبدیل اتحاد شوروی به فدراسیونی از دولت های مستقل در جمهوری های جداگانه است. م . گورباچف طی پیامی به اعضای کنگره برای آنها آرزوی پیروزی کرد.

### پیروزی بزرگ برای سیاست پروسترویکا

اجلاس فوق العاده اخیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی موفق شد گام دیگری در جهت تثبیت موقعیت نیروهای نو اندیش و اصلاح طلب را در رهبری حزب و تضعیف موقعیت مخالفان آنها بردارد. این اجلاس که بدون برنامه ریزی قبلی و با فرا خواندن سریع اعضا، کمیته مرکزی در روز جمعه ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۸ تشکیل شد، تصمیم گرفت سولومانسف و گرومیکو را از ترکیب هیئت سیاسی برکنار کند و علاوه بر این، لیگاچف مرد شکاره د و سابق حزب و رهبر جناح محافظه کاران در حزب را از مسئولیت قبلی خود (کمیسیون ایدئولوژیک) به یک مسئولیت کم اهمیت (سیاست کشاورزی) منتقل نماید. همچنین کریشکف را بجای چریکوف، در رأس کا . گ . ب . قرار دهد. بدین ترتیب یورش موفق نیروهای اصلاح طلب در سطح رهبری، به خارج ساختن مواضعی از دست محافظه کاران منجر شد که در عمل برای پیشبرد پروسترویکا و گلاس نوشت موانع جدی ایجاد می کردند. تابستان امسال نیروهای محافظه کار، فعالیت های خود را علیه روند نو سازی، تشدید کرده بودند.

شبه اول اکتبر شورای اتحاد شوروی م . گورباچف را بجای گرومیکو به سمت رئیس دولت شوروی انتخاب کرد. بدین ترتیب رفرمهای مربوط به اصلاحات ساختار سیاسی حزب و دولت مصوب کنفرانس ۱۹ هتسی زودتر از زمان تعیین شده پیش می روند.

هرصه دیگر تغییرات انحلال ۲۵ کمیسیون در سطح کمیته مرکزی بود که به کسار اداره کشور و دولت نظارت می کردند. بجای این کمیسیونها، ۶ بخش بزرگ برای رسیدگی مسائل هموسی تر تشکیل شده اند. لازم به تذکر است که ماه پیش، مشکلات اقتصادی و کمبود مواد غذایی و مصرفی، نگرانیهای جدی در میان مردم و نیروهای اصلاح طلب ایجاد کرده وم . گورباچف طی مسافرت خود به سیبری بشدت این وضعیت و کنده حرکت پروسترویکا را مورد انتقاد قرار داده بود. ♦

## ☆ شوروی

کشف پانصد گور دستجمعی در شوروی  
 هفته نامه دگونیوک چاپ شوروی پرده از نتایج تحقیقات پیرامون کشتار هزاران تن از روشنفکران نظامیان و اعضای حزب در نزدیکی شهر مینسک طی سالهای ۴۱-۱۹۳۷ برداشته است. در جریان این تحقیقات بیش از ۵۰۰ گور دسته جمعی کشف شده است. در روزنامه مزبور عکس اسکلت هزاران نفری چاپ شده است که توسط مأمورین استالین کشته و در گودالها دفن شده اند. مردم ناحیه بازگو می کنند که در جریان این کشتارهای وحشتناک، شبها از شدت صدای گلوله ها نمی توانسته اند بخوابند. ❖

روزنامه ایروستیا در شماره شش سپتامبر خود نامه ای به امضاء مکیلوف به چاپ رساند که در آن نویسنده خواستار تشکیل کمیسیونی به منظور تحقیق درباره قربانیان زمان برژنف شده است. بدین ترتیب در پی انتقادات گسترده از بی تحرکی و سکون داخلی دوران برژنف، سیاستهای خارجی ماجراجویانه وی و کارنامه اقتصادی شدیداً منفی اینک نوبت پرده جدیدی از برخورد به وقایع گذشته فرا رسیده است. ❖

سرانجام مسئولین دولت شوروی به محذوبیتهایی که در مورد اشتراک روزنامه های طرفدار نواندیشی و دگرگون سازی به بهانه کمبود کاغذ بوجود آورده بودند، پایان دادند. این اقدام، که به عقیده بسیاری بدست محافظه کاران درون حزب دولت انجام گرفته بود، بیش از همه هدف محروم کردن نیروهای اصلاح طلب را از مهمترین ابزار خود در شرایط فعلی یعنی بسیج مردم از طریق رسانه های گروهی دنبال می کرد. تصمیم محدود کردن اشتراک روزنامه واکنش وسیعی در محافل دوناگون جامعه شوروی بوجود آورد. از جمله سلخاروف این اقدام را بهتایه نگرانی اورترین حلقه عناصر محافظه کار علیه روند نوسازی جامعه ارزیابی کرد. ❖

روزنامه لیتواتورنیا نازتا از زبان یکی از دست اندر کاران زمان خروشوف چگونگی برکناری وی و زمینه سازی این کار توسط الکساندر چلپین عضو کمیته مرکزی وقت با همدستی رئیس K G B را برملا کرده است. ❖

## ☆ ایتالیا

نیکلای لونکوف سفیر شوروی در ایتالیایی مصاحبه ای با روزنامه های ایتالیا اعلام کرد که با در نظر گرفتن ایده های عمومی مطرح شده در سیاست پروسترویکسا، دوبچک را باید یک پیشرو در این زمینه به شمار آورد. ❖

## ☆ انگولا

به گفته وزیر دفاع انگولا، ارتش این کشور طی سلسله حملاتی، چندین شهر و منطقه مهم را از اشغال نیروهای اوتیا بدر آوردند. این حملات در حالی صورت می گیرند که تلاش های بین المللی برای استقرار صلح در منطقه جنوب غربی آفریقا از سوی انگولا، آفریقای جنوبی، کوبا و سازمان ملل همچنان ادامه دارند. ❖

## ☆ آمریکا

رهبر گروه دمکراتها در مجلس نمایندگان آمریکا جیم رایت از سوی رقبای جمهوری خواه خود متهم به فاش کردن اسرار دولتی شد. وی در روز ۲۹ شهریور درباره اقدامات مخفیانه سیار برای برهم زدن ثبات نیکاراگوئه و واداشتن دولت این کشور به اقدامات تند علیه مخالفان سخن گفته بود. جمهوری خواهان و شخصس ریگان از این "بی احتیاطی" جیم رایت که ماهیت سیاستهای کنونی امریکادر امریکای مرکزی را برملا می کند، به خشم آمده اند. ❖

## ☆ نخست وزیر جدید برای لهستان

بحران سیاسی لهستان در پی انتصاب راکوفسکی به نخست وزیری این کشور، وارد مرحله تازه ای شده است. در درون حزب متحدکارگری لهستان مجادله های فراوانی بر سر آینده سیاسی کشور و برنامه های دولت در جریان است. والسا رهبر مخالفین در پی انتصاب نخست وزیر جدید گفت: "پلورالیسم اجتناب ناپذیر است و من امید دارم که راکوفسکی به اندازه کافی باهوش باشد که این راه را برگزیند." یکی دیگر از مخالفان دولت نیز گفت: "نخست وزیر جدیدی مخالفین نیست، اما با خود برنامه ای برای تماس و مذاکره با دیگران همراه دارد."  
 نخست وزیر جدید از سال ۱۹۷۵ به کمیته مرکزی حزب راه یافته است، وی در دوران قانونی بودن سندیکای همبستگی، رابطه این سندیکار با دولت تامین می کرد. ❖

## ☆ مجارستان

"جبهه جدید مارس" تشکیلات گروهی از روشنفکران مجاری، از ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۸ فعالیت خود را آغاز کرد. در این جبهه نویسندگان، جامعه شناسان و روزنامه نگاران شرکت دارند. هدف این تشکیلات "بحث درباره مشکلات کنونی مربوط به جامعه مجارستان و ارائه پیشنهادات بر پایه بحث است." طی ماههای گذشته تشکیلات دیگری به نام "تجمع دمکراتیک" نیز فعالیت مستقل خود را در میان روشنفکران شروع کرده بود. ❖

رئیس جمهور مجارستان در مصاحبه ای با روزنامه اقتصادی HVG در باره آینده ساختار سیاسی کشور خود گفت: لازم خواهد بود در بلند مدت سیستم چندحزبی در مجارستان برپا شود. از نظر وی سیستم چندحزبی فضای سالم سیاسی در کشور را بوجود می آورد. ❖

## نامه رسیده:

با احترام:

نشریه راه ارانی ۱

مقاله "برخی گوشه های ناگفته آرزندگی روزبه" مندرج در شماره يك آن نشریه را خواندم. از آنجا که در این مقاله خسرو روزبه متهم به شرکت در قتل حسام لنکرانی و محمد مسعود، بدون ارائه هیچ مدرک و سندی می شود و همچنین از آنجا که این شیوه (متهم کردن اشخاص به شرکت در قتل نفس) در بین نیروها و نشریات مترقی بی سابقه می باشد، لذا خواهشمند است در پی اثبات مدعای خویش یعنی شرکت داشتن خسرو روزبه در قتل حسام لنکرانی و محمد مسعود بآئید و بارائه اسناد و مدارک ادعای خود اثبات کنید.

ناگفته پیداست که انتظار می رود طبق وجدان مطبوعاتی برای چاپ این نامه در نشریه خود اقدام بفرمائید.

ابدی با دفاطره تابناک شهید خلق، خسرو روزبه قهرمان

ملی ایران

باتشکر، "خسرو" ازوین

=====

دوست محترم ۱ شما در مقاله مورد نظرتان که عنوان اصلی آن "روزبه راه خوب مردن رامی دانست"، به نکته ای اشاره کرده و حساسیت ویژه ای نشان داده اید که به زحمت دوسطور از مقاله ۹ ستونی "راه ارانی" را تشکیل میدهد. و اساسا مقاله ایست در تجلیل خاطره خسرو روزبه، قهرمان ملی ایران، به مناسبت سی امین سال شهادت این مبارز انقلابی فناناپذیر. متأسفانه شما موضوع را طوری طرح کرده اید که گوئی هدف اصلی مقاله "متهم کردن روزبه در قتل حسام لنکرانی و محمد مسعود بوده است که با مصیبت از فقدان مدرک و سند در "متهم کردن اشخاص به شرکت در قتل نفس" صحبت می کنید و از ما توضیحات می خواهید.

دوست محترم ۱ ما همکاری کنیم که رهبری حزب توده ایران در مدت چندین دهه برای بزرگ کردن حزب توده، حقایق را از شما و همکاران شیفته راه آزادی و سوسیالیسم در ایران مخفی کرده و واقعیت را آنگونه که به

در تبلیغاتش میخورد وارونه جلوه داده است. گردانندگان حزب توده ایران اگر اخلاق کمونیستی را رعایت می کردند، از دفاهیات روزبه بخش های مربوط به جریان همین قتل ها و انتقادات به رهبری را حذف نمی کردند و دفاهیسات را آنگونه که قهرمان آن خواسته بودند بگوش مردم برسد، منتشر میکردند و منتظر آن نمی ماندند که پایشان به میزگرد تلویزیون جمهوری اسلامی بکشد تا "اعتراف" کنند. شاید برای شما تعجب آور باشد، اما بدانید که حتی تعداد زیادی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران، کم و کیف مطالب حذف شده از دفاهیات روزبه را برای اولین بار از زبان دیرا ول آن در تیرماه ۱۳۶۲ در جریان مصاحبه تلویزیونی وی شنیدند.

روشن است که برای اثبات حوادثی که در جلسه باجلسات مخفی طرح ریزی شده و بطور مخفیانه پیاده شده اند، سند و مدرک مختصری جز تأیید بازگزاران آن گفته ها و نوشته های آنان نمی توان ارائه داد. در این چارچوب در رابطه با سؤال شما، در صورتیکه واقعیهایی حقیقت هستید و ما اصل را بر آن گذاشته ایم، یادآوری نکات زیر می تواند مفید باشد.

۱- مهم ترین سند و مدرک در این زمینه توضیحات رفیق روزبه در جریان محاکمه و بازپرسی هایش هست که جریان آن به تفصیل در نشریات آن زمان (تابستان ۱۳۳۵) از جمله نرسه شماره مسلسل مجله خواندنیها منتشر شده است. خواهشمندیم با مراجعه به کتابخانه ها و آرشیوهای آشنایان خود، مشروح جریان را بخوانید. این خود روزبه بودند که برای اولین بار پرده از راز ترور محمد مسعود برداشت و تا آن روز همگان پای دریا و اشراف را بیعین می کشیدند. روزبه در پاسخ بازپرس نظامی راجع به چگونگی قتل محمد مسعود و محل آن چنین توضیح می دهد:

"... ما تکریمی کریم برای اینکه دستگاه پلیس نتواند سمت لازم را برای پیدا کردن گروه سیاه پهلوان از کسی شروع کنیم که دارای دستجات مخالف زیادی باشد.

محمد مسعود از این جهت ایده آل بود

زیرا با انتشار روزنامه مردمان روز تهری با همه کس را بخورد دشمن کرده بود از یک طرف بدست مسعودیها و روزنامه اطلاعات سخت درآویخته بود و از طرف دیگر با قوام السلطنه و گروه طرفداران مخالف بود و جنگها و جنگهای زیادی با هم داشتند در این حال با مثال حاج کلینکی کاشانی و سایر تروریست ها طرف میشد از یک طرف نیز روزنامه اش خواننده زیاد داشت و مقالاتی که علیه نهضت جهانی طبقه کارگر منتشر می ساخت می توانست تأثیر منفی داشته باشد. این نهاد لایق بود که ماقامه کردیم و تقسیم اگر اهداف تواریکی و بیعت دشمنان کلیری که دارد توجه ما همین پلیس به همه دست ها خواهد هدایت و اصل از راه برت خواهد شد... و در قسمتی دیگر از اشرفیات خود در این مورد می گوید:

پس از ترور محمد مسعود نتیجه ای که ما گرفتیم نتیجه مثبت بود یعنی روزنامه های مختلف که در تهران انتشار می یافت همانطور که همیشه بینی کرده بودیم این قتل را به گروه سیاسی مخالف خود نسبت دادند و بقصری قضیه بهم گره خورده بودند هیچکس نمی توانست بگرگ گروه ما باشد و ما در این عمل در حقیقت موفق شده بودیم

روزبه با جزئیات، جریان دلغاش قتل حسام لنکرانی را توضیح می دهد و محل چاهی که جسد وی در آن انداخته شده بود را مشخص می کند. فرماندار نظامی وقت، احمد لنکرانی برادر حسام را به محل مذکور می برد و در حضور خبرنگاران و دوربینهای عکاسی، استخوان های وی را از چاه خارج می کنند و شرح همه این وقایع در روزنامه ها آمده است. سؤال شما ما را به یادآوری واقعه دردناک دیگری می کشاند. زیرا در اثر همین اشرفیات روزبه و شرح جزئیات و ذکر نام شرکت کنندگان در حادثه بودند که رفیق آرسن کارگر قهرمان را، که به علت فعالیت های توده ای در زندان بود، بجرم شرکت در قتل حسام محاکمه کرده و در دوم اردیبهشت ۱۳۳۷ اعدام می کنند.

۲- جریان ترورها و قتلها در پلنوم چهارم حزب توده ایران در تابستان ۱۳۳۶ به تفصیل مطرح شده است.



# با خوانندگان

نامه رسید ۰۰۰۵

افرادی از همین کمیته ترور که در قتل محمد مسعود و یاکسانی که در اجرای دستورهای اجراییه وقت در قتل حسام لنکرانی مستقیم و غیر مستقیم شرکت داشتند، حضور داشته و شهادت دادند. چگونگی قتل حسام را دکتر جویت و کیانوری، تنها اعضای هیات اجراییه که در پلنوم حضور داشته، تشریح کردند. تعدادی از شرکت کنندگان پلنوم چهارم هم اکنون در خارج از کشور زندگی می کنند و شما با کمی کنجکاری و زحمت می توانید آنها دست بیابید و از آنان شهادت بخواهید. دو نفر از افرادی که مستقیماً در قتل حسام شرکت فعال داشتند هم اکنون اعضاء اصلی کمیته مرکزی حزب توده اند و در خارج از کشور اقامت دارند. شما اگر عضو یا هوادار آن حزب هستید بکوشید با این افراد تماس بگیرید تا مطمئن خاطر بیشتری حاصل کنید.

۲- در مصاحبه های تلویزیونی، دکتر جویت به تفصیل مسئولیت هیئت اجراییه وقت و نقش خود را به تفصیل توضیح داد که عیناً همان مطالب راندر پلنوم چهارم هم بیان کرده بود. کیانوری در میزگردی که در هفته اول مهر ماه ۱۳۶۲ با شرکت رهبران حزب توده تشکیل شده بود، در مورد جریان حسام و ترور محمد مسعود و چگونگی حذف این مطالب از دفاتر روزبه چنین می گوید:

"واقعیت اینست که ما در این دوران کوشش می کردیم این ضحاکها را بکشد تا بیانات خردمان به اشکال مختلف بر طرف کنیم. مثل کوشش می کردیم که نیرو ساز درست بکنیم و روزبه را که از حزب تهاافتح کرده بود / و رابضوان يك قهرمان بدون خشنه معرفی کنیم، در اینجا هم ما با مردم ایران حتی با حزب و کادرهای رهبری حزب صداقت نبودیم و از فعالیت روزبه نکات مهمی را در سه بخش مهم ماهدله کردیم. يك بخش مربوط بود به قتل محمد مسعود که روزبه اعتراف کرده بود. / و با گروه تروریستی که ایجاد کرده بودند قتل را انجام داده است. تا آنوقت همه خیلی می کردند که در میان قتل را انجام داده است.

مسئله دوم عبارت بود از قتلهایی که رهبری حزب تصمیم گرفته بودند در داخل حزب روی سر، غن هلتی که به افراد پیدا کرده بودند انجام بدهند که آنها هم بهتر از حسام لنکرانی بود.

مسئله سوم اظهار نظرهایی بود که روزبه در باره عده ای از رهبران حزب کرده بود. و اظهار نظرهای منفسی زیادی داشت. ما این سه بخش را از فعالیت روزبه حذف کردیم و فقط قسمتهای الفبایی آنرا نشان دادیم و قسمتهای سلیه آنرا حذف نمودیم.

در اینجا باید بگویم این سه بخش را که از فعالیت روزبه حذف کردیم / و واقعیتها را بیان کرده بودیم بدون خشنه بود و اعتراضات خود روزبه بالاتر از همه است و بدون نشان این اعتراضات را کرده بودیم آن با واقعیتها تطبیق می کرد.

۴- در رابطه با موضوع مطروحه، چگونگی دستیابی به متن دفاتر خسرو روزبه، حذف بخشهای از آن، جریان ترورهای حزب توده و شرکت خسرو روزبه در این ترورها و بویژه در رابطه با محمد مسعود و حسام لنکرانی، به توضیحات احسان طبری در گزاره، از جمله در صفحات ۱۶۰ به بعد و ۲۲۴ مراجعه کنید.

۵- از جمله رهبران سابق حزب توده که شهادتهایی در این مسائل داده است، دکتر فریدون کشا و رزاست که در صورت تمایل به جزوه بی وی "من متهم می کنم کمیته مرکزی را که در یکی دو سال قبل از انقلاب بهم در خارج از کشور منتشر شده است مراجعه بکنید.

هیات تحریری "راه ارانی" برای صحت و سقم گفتارهای کیانوری و طبری، از اعضاء سابق کمیته مرکزی حزب توده ایران که در پلنوم چهارم شرکت داشته اند و هم اکنون در صفوف حزب دمکراتیک مردم ایران فعالیت دارند، استفسار نمود و این رفقا صحت مطالب بیان شده از سوی آنان را قویاً تأیید کردند.

دوست محترم خسرو اهدیواریم توضیحات و یادآوری نکات فوق راهنمایی برای تعقیب مطلب از سوی شما برای جستجوی حقیقت در مساله مورد علاقه تان باشد. اما موضع حزب دمکراتیک مردم ایران در باره ی خسرو روزبه، با علم به این خطاها و با شرکت در عملیات قتل

نفس همان است که در آن مقاله بر آن تأکید شده است: "ما معتقدیم که ویژگی اصلی سیمای روزبه را نه این خطاها و لغزشها - هر قدر هم که در مواردی ناگوار و بخشش نپذیر باشند - بلکه سرتاسر زندگی انقلابی او که يك نفس در پیکار علیه استبداد و استثمار و ستم اجتماعی گذشت، و در لحظات پایانی همرش به اوج خود رسید منعکس می کند."

بقیه از صفحه ۲۹  
(ماجرای خرید ۰۰۰)

سازمان دادن تجارت غیر قانونی اسلحه به ایران به شش ماه و شش سال زندان محکوم کرد و بدین ترتیب پرونده قطور ۹۰۰۰ صفحه ای که در سونديه "پرونده بتونی" معروف شده بود، به آسانی بسته شد. اشمیت در جریان تحقیقات گفت که از نظر وی پنج مقام سوئدی بطور کامل در جریان این معاملات بوده اند و سایر کشورهای اروپایی هم نمی توانسته اند بی خبر باشند. کارخانه های تولید کننده پودرهای منفجره از طریق شبکه اروپایی خود حتی پس از آغاز تحقیقات فمرك و پلیس سوئد و سایر کشورها درباره کم و کیف جریان صدور اسلحه به ایران توانستند بطور منظم معامله با ایران را ادامه دهند.

(تاتمام)

قابل توجه رفاقتی که برای "راه ارانی" مقاله ارسال میکنند:

۱- حتماً يك نسخه از مقاله را نزد خود نگه دارید.

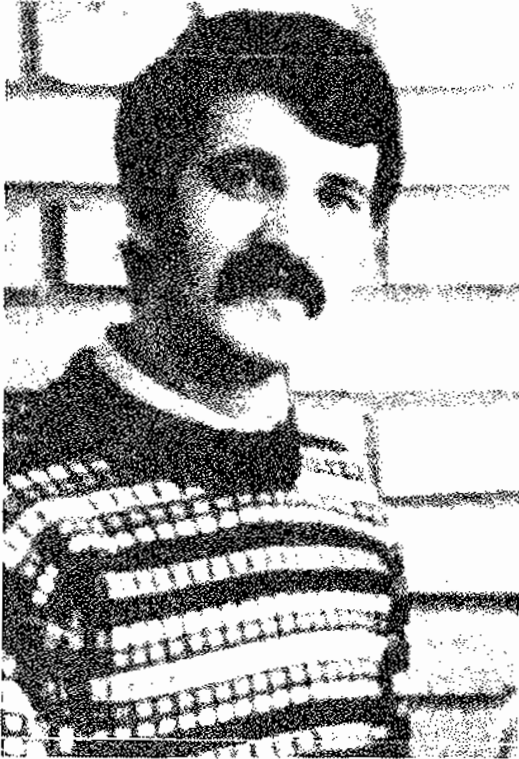
۲- مقالات خود را بروی کاغذ A4 يك خط در میان و در يك روی کاغذ بنویسند.

۳- همراه ترجمه مقالات حتمناً یک نسخه اصل مقاله را هم (به هر زبان) ارسال دارند.

۴- برای بکنواخت کردن کارنگارش مطابق سنت متداول در بسیاری از نشریات علمی از کرم منبع و تکرار بدین هر صفحه خودداری کنید. مرجع را میتوان داخل پراوتر در میان نقل قول، تکرار و در آخر مقاله آورد.

۵- کسانی که عکس یا شرح و کازیکاتور از مطبوعات خارجی برای ما ارسال میکنند، حتماً نوشته های زیر عکس یا داخل طرح را هم بروی کاغذ جداگانه ترجمه کنند.

از همکاری شما صمیمانه تشکر میکنیم



بمناسبت شهادت قهرمانانه سعید آذرنگ  
**باسری افراشته، در  
 سودای خلق،  
 وباقامتی به بلندای  
 حقارت دشمن!**

سعید آذرنگ، سرانجام در نبرد خونین و نابرابری به درازای ۵ سال و سه ماه، جلادان خون آشامش را پریشان و دیوانه به بن بست گریزناپذیری کشانید، که در آن یاس و حقارت خود را با زبان گلوله های سربی به جهانیان اعلام کنند. آری، سعید دشمن را به تسلیم واداشت و او را در اوج ذلت، تنگ بر سینه، در مقابل بلندای قامت استوار خویش به زانو درآورد، تاسینه گرمش را بشکافتند و قلب طپنده و شیفته اش را از حرکت باز دارند؛ شاید که بیچارگی حقیر خود را چاره کنند! سید ما - همه می دانند - که میرنده نیست. شور زندگی قرنهایست که نبض مبارزه برای بهروزی انسان را در طپش نگاه میدارد و چهره مبارزان راه رهائی را طراوت جاودانه میبخشد. این روزها، لاله خون رنگ جدیدی بر زمین میهنمان روئیده، که به منظره هزاران گل سرخ عطر آگین دیگری که دشتهای گرم و آفتاب خورده ایران را آذین کرده اند، جلوه تازه ای میبخشد و راز همان طراوت جاودانه را بازگو میکند. شور زندگی را پائینی نیست و سوداگران زخم خورده ای که راز این بالندگی را میجو شانند، خاک در دریا میریزند.

**... این آسمان غمزه غرق ستاره است!**

محمد سعید آذرنگ را، بسیاری از مبارزان رژیم گذشته، از روزهای اسارتشان در زندانهای شاه میشناسند. او اهل کرمانشاه بود و وقتی که در سال ۱۳۴۸ دبیرستان را به اتمام رساند و وارد دانشگاه تربیت معلم شد و با انتخاب رشته شیمی دوران دانشجویی اش را آغاز کرد، در واقع، زندگی مبارزاتی اش را آغاز کرد. این دوران، البته بسیار پرماجرا و طولانی بود و سعید تنها در آستانه انقلاب بود که توانست در شش راتمام کند، چرا که در این مدت دوبار و مجموعاً پنج سال در اسارتگاههای رژیم شاه به سربرد.

بار اول سال ۱۳۵۰ بود که در ارتباط با فعالیتهای مبارزاتی متداول دانشجویی آن زمان، از طریق تبادل جزوه و کتاب دستگیر زندانی شد. سال ۵۲ دوباره دستگیرش میکنند. این بار اتمام او را با ارتباط با چریکهای فدایی خلق است. دو روز قبل از دستگیری، رابطه اش با یک رفیق فدایی که در جریان درگیری مسلحانه مجتبی خرم آبادی، توانسته بود خود را از چنگ پلیس شاه برهاند، کشف می گردد. سعید در آن زمان

بکک جمعی از دوستانش، کتابفروشی "انگر" را در بروی دانشگاه تربیت معلم درست کرده بود و رابطه اش با رفیق فدایی در همین محل انجام شده ولو می رود. روزی که او را دستگیر میکنند، یک راست راهی شکنجه گاه میشوید تا "مخفی گاه" و قرار هایش را کشف کنند. باین حال و پس از شکنجه های طولانی، پای سعید به ماجراهای دیگری، از جمله تبادل کتاب و جزوه کشانیده میشود و از این طریق به دو سال حبس محکوم میگردد. رفتار مقاومتش در زندان، و نیز یاس و ترس رژیم رویه سقوط شاه از مبارزان، دو سال اسارت اضافی را نیز به گردن سعید می اندازد و او پس از خاتمه محکومیتش، تا سال ۵۶، بقول معروف "ملی کشی" میکند و سپس آزاد میشود و به صفوف انقلاب خلق می پیوندد.

باید گفت که رفیق شهید سعید آذرنگ، در فاصله میان دو زندان، از جمله با رفیق رحمان هاتقی و ... آشنا میشود و ارتباط آنها پس از زندان دوم دوباره برقرار و ادامه نیابت و ستاستان به تعجیت از سیاستهای فاجعه بار حزب توده ایران کشیده میشود.

**با گردن بلند و افراشته ایستاده ام!**

در طول زندگی کوتاهش، برای سومین بار در ۶ اردیبهشت ۶۲ بدست پاسداران مزدور رژیم دستگیر میشود. خانه اش مدتها تحت مراقبت قرار می گیرد و سرانجام به اتفاق همسر و پسر کوچکش دو سال و نیمه اش به اسارت درخیمان می روند. آرش، این طفل خردسال، نزدیک به دوماه در اسارتگاه جاسایگان رژیم، مزه تلخ "زلفت" اسلامی شکنجه گران خمینی را می چشد و بارها در مقابل چشمان مادرش مورد ضرب و شتم قرار می گیرد، تاگیتی - همسر سعید - را وادار به اعتراف کنند، روزی که این کودک نوسال و نیمه را از مدرش جدا می کنند و به خانه می-

# توسعه صادرات محصولات کشاورزی به نفع کیست

افزایش مصنوعی صادرات محصولات کشاورزی تأثیرات منفی متعددی در تولید و توزیع این محصولات در بازار داخلی برجامیگذارد

متذکر شد که اولاً در وضعیت عقب ماندگی و عدم تحرک کافی بخش کشاورزی ایران، فروش و صدور این محصولات بدون رفع مشکلات بنیادی در بخش کشاورزی، به هیچ وجه در جهت رشد سالم و مناسب کشاورزی کشور، افزایش محصولات اساسی جهت تقاضای مردم، تأمین مواد اولیه و تهیه طوفه مورد نیاز دامهای کشور نیست. این سیاستهای انحرافی، تنها به تولید و یا حداقل حفظ میزان فعلی خشکیار، تره بار و میوه جات با قیمت بالا و آن هم طبق بازار صادراتی می انجامد. که جز پر کردن جیب سلف خواران، میدان داران و صادر کنندگان که همدتا با مقامات بالای رژیم همدست هستند، کاری انجام نخواهد داد. اینک که در تابستان ۶۷ قیمت یک کیلو سیب زمینی در تهران به ۲۵ تومان (یعنی نصف حداقل حقوق روزانه یک کارگر) و یک کیلو گیلان به ۱۰۰ تومان رسیده. بهتر است فکری برای رفع کمبودهای بازار داخلی و گرسنگی مردم کرد تا فروش خارجی محصولات کشاورزی، اصل باید برتأمین محصولات اساسی برپایه کشاورزی داخلی قرار بگیرد.

- ثانیاً ایجاد تسهیلات جدید بسته بندی، صنایع تبدیلی و غیره، کمترین کمکی به استقلال صنعتی کشور نمی کند و ادامه همان سیاست صنعتی مونتاژی وابسته است که برپایه تهیه قطعات پدکی، مواد خام و ماشین آلات وارداتی در قبال صادرات کشور است. آنهم در موقعیتی که تخصیص ارز به واحدهای صنعتی در وضعیت مطلوبی قرار ندارد.

- ثالثاً صادر کنندگان در واقع اگر هم کمکی به فروش محصولات کشاورزی می کنند. از سوی دیگر بقیه در صفحه بعد

سیاستهای ضد ملی رژیم شاهی، امکان تقویت و رقابت از تولید کنندگان داخلی را گرفت و کشور هر روز گندم، برنج، جو، یونجه و گوشت و لبنیات بیشتری را وارد نمود. این سیر ویرانگر در طول دهمسال حکومت جمهوری اسلامی نیز علیرغم شمارهای تند و تیز رژیم در حمایت از بخش کشاورزی به عنوان محور توسعه آتی اقتصاد کشور متوقف نشد. امروز مقدار بیشتری گوشت و محصولات کشاورزی بویژه برنج، گندم و طوفه جهت دامها از خارج وارد می گردد. تقاضا برای شیر، کره و پنیر همواره رو به گسترش است. کمبود ارز دولتی عامل عدم خرید از بازارهای جهانی است و الا هر روز نیاز برای خرید مواد غذایی ضروری از خارج در حد نگران کننده ای افزایش می یابد و مسئولان کشور و از آن جمله وزارت کشاورزی و جهاد سازندگی موفقیتی چشم گیر در رفع این مشکل بزرگ اجتماعی نداشته اند. وزیر کشاورزی در مصاحبه ۱۲ خرداد ۶۷ خود می گوید: "آمید می رود صادرات محصولات کشاورزی از ۴۵۰ میلیون دلار در سال گذشته به سالانه ۱/۵ میلیارد دلار طی چند سال آینده افزایش یابد و ادامه می دهد که" در حال حاضر امکانات صادراتی ما محدود است، بطوریکه کشورمان فقط از ۲۵ درصد ظرفیت خود استفاده می کند. بطور مثال در سال گذشته تنها از حدود ۲۲ هزار تن خشکیار و تره بار ۲۵۶ میلیون دلار ارزش کسب شد. " وزیر کشاورزی رژیم، کمبود صنایع تبدیلی و بسته بندی، ناکافی بودن مواد بسته بندی و ظرفیت حمل و نقل کالا، عدم وجود وسایل حمل و نقل سردخانه دار (تریلرهای سردخانه دار)، مسائل و مشکلات گمرکی را موانع موجود بر سر راه صادرات محصولات کشاورزی می داند. در این خصوص باید

رژیم جمهوری اسلامی درد و سال اخیر و بدنبال افت چشمگیر بهای نفت در بازارهای جهانی با توجه به نیاز شدید خود به ارز خارجی به سیاست "افزایش صادرات کالاهای غیرنفتی به هریکهای روی آورده است. از جمله کالاهایی که رژیم برای صادرات آنها به خارج از کشور تلاش فراوان به خرج می دهد، محصولات کشاورزی است. در راستای گسترش این سیاست وزیر کشاورزی در مصاحبه ۱۲ خرداد ۶۷ خود صحبت از تصمیمات جدید جهت توسعه صادرات محصولات کشاورزی به میان آورد. درباره این تصمیمات و سیاست توجه به چند نکته ضروریست:

- در فاصله سالهای ۵۷ - ۱۳۴۲ یعنی قریب به پانزده سالی که سیاستهای کشاورزی رژیم سلطنتی پایه های اقتصاد کشاورزی را در هم ریخت و امکان توسعه معقول و متناسب بانیاها را جامه راهقیم گذارد، کشاورزی ایران شانس تاریخی خود، برای تبدیل شدن از شیوه سنتی به روشهای نوین کشت و تولید و بهره وری در واحد سطح و رقابت با بخشهای دیگر اقتصادی را از دست داد. افزایش بهاء نفت خام در صورت وجود یک حاکمیت ملی و مترقی برکشورما، می توانست پایه های مستحکم برای این بخش از اقتصاد کشور ایجاد کند. بالعکس سیاست بی توجهی به توسعه روستایی بر پایه استعدادهای بومی و چسبیدن به سیاست مزارع بزرگ کشاورزی مدرن از طریق سرمایه گذاران داخلی و خارجی، باعث کاهش محصولات اساسی و پایه مانند گندم، جو، برنج، ذرت و یونجه و تخریب مراتع و دامداری کشور و افزایش مرکبات و محصولات سیفی که از سود آوری بیشتری برخوردار بودند شد. افزایش واردات محصولات کشاورزی به تولید داخلی لطمه زد و

بقیه از صفحه قبل (توسعه صادرات ...)

سودهای حاصل از جواز ارزی و دیگر حیل های اقتصادی آنها، بازار سیاه ارزهای خارجی را داغ تر و به افزایش نابرابری ریال در قبال ارزهای خارجی و ایجاد تورم در کشور می انجامد. همانطوری که معاون نخست وزیر و رئیس ستاد بسیج اقتصادی رژیم در مصاحبه همان روز (۱۲ خرداد ۶۷) می گوید که جواز ارزی به بالا رفتن تورم در کشور انجامیده و باید حذف شود؛ در واقع آنچه باعث فعالیت صادر کنندگان و رقابت قیمتهای محصولات کشاورزی ایران شده نه ناشی از مرغوبیت، قیمت مناسب و رقابت سالم با دیگران بلکه بر اساس درآمد حاصل از فروش ارز در بازار سیاه داخلی است.

- رابعا ارز حاصل از فروش محصولات کمترین کمکی به ساخت ماشین آلات، بازار آلات و وسایل ضروری کشاورزی نمی کند. ثمره آن جز به جیب محدود ثروتمندانی که با نقینگی خود دنبال روزه های غارت می گردند، به نفع چه کسانی است؟ آیا روستائیان و تولید کنندگان محلی از ثمره این طرحهای صادراتی نصیبی میبرند؟ در قیمت ناچیز خریداری شده از باغداران، کوچکترین تغییر قیمتی رخ نخواهد داد، بلکه روند صادرات بی حساب و کتاب در بازار آشفته در شرایط فعلی به بالا رفتن بی رویه قیمت همین محصولات در بازار داخلی انجامیده است.

## ☆ گزارش سازمان عفو بین المللی درباره موج اعدام های جدید در ایران

سازمان عفو بین المللی با انتشار اطلاعیه فوق العاده ای در تاریخ ۴ و ۵ سپتامبر ۱۹۸۸، به موج جدید اعدامها در ایران اعتراض کرد. سازمان عفو بین المللی در این اطلاعیه از همگان خواسته است که با ارسال پیام و تلگرام به حسن حبیبی، وزیر دادگستری و به موسوی اردبیلی خواستار قطع فوری اعدامها شوند. در اطلاعیه عفو بین المللی از جمله به سخنان اردبیلی در نماز جمعه پیرامون تسریع روند اعدامها و برداشتن مواضع قانونی (۱) اشاره شده است. \*

## ☆ روند عادی شدن اوضاع در خلیج فارس

کشتی های جنگی آمریکایی در اهرسپتامبر کار اسکورت کشتی های تجاری کویت و سایر کشورهای اراخته دادند. به تدریج در پی اوضاع از کسالت تشنج و درگیری پرماجر در خلیج فارس، اوضاع بتدریج هادی می شود. \*

## ☆ تظاهرات در حمایت از زندانیان سیاسی

به ابتکار کمیته همبستگی بازندانین سیاسی ایران، بیش از ۱۵۰ نفر از هموطنانمان در تاریخ هفتم مهرماه، در محوطه سازمان حقوق بشر در پاریس گرد آمدند. معزمان بالین تظاهرات، یک هیئت نمایندگی سه نفره از سوی کمیته در محل سازمان ملل در پاریس حضور یافت و قطعنامه گردهمایی را جهت ارسال به دبیرکل سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در اختیار مسئول دفتر قرارداد. در این قطعنامه ضمن تشریح وضعیت نگران کننده زندانها، قطع فوری اعدامها و فرستادن کمیسیون مستقلی از سوی سازمان ملل برای رسیدگی به وضعیت زندانیان سیاسی درخواست شده است.

سازمانهای متعددی مانند CGT و UNEF-IN و ... از این حرکت پشتیبانی کردند. \*

راه ارانی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد با الهضاه طرح می کند چلپ مطالب با الهضاه ضرورتا به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

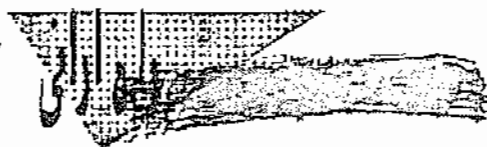
برای تماس با کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO  
B. P. 47  
92215 SAINT CLOUD CEDEX  
FRANCE

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD  
B. P. 23  
92114 CLICHY CEDEX  
FRANCE

RAHE ERANI  
AACHENER BANK EG  
(BLZ 39060180)  
KONTO-NR: 90985  
AACHEN-WEST GERMANY



شماره ۵ مهر ۱۳۶۷  
بهاء معادل ۱۴۰ ریال

کمک های مالی و حق اشتراک خود را به حساب بانکی زیر واریز نمایید:  
حق اشتراک برای یکسال در خارج از کشور:  
برای اروپا: معادل ۳۵ مارک آلمان غربی  
برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی: معادل ۴۵ مارک آلمان غربی



## ما و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

این سند برپایه رهنمودها و چارچوب تعیین شده از سوی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران، توسط هیئت اجراییه کمیته مرکزی تدوین شده و شامل الف) مقدمه، ب) برخی نکات اختلاف مابین مواضع اعلام شده سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، و بالاخره ج) چارچوب روابط فعلی مابین سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است. تا پایان این نوشته به جای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، به اختصار «سازمان اکثریت» خواهد آمد.

### الف: مقدمه

کمیته مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران بعد از بررسی و تعمق در تحولات یکسال اخیر «سازمان اکثریت»، و با توجه ویژه به نیازهای سیاسی مبهم مبارزاتی، در ضرورت تمرکز و اتحاد عمل نیروهای چپ علیه رژیم جمهوری اسلامی و در مبارزه برای سرنگونی آن، به ارزیابی مجدد مواضع خود پرداخت. حزب دموکراتیک مردم ایران، برقراری یک رابطه رسمی با «سازمان اکثریت» و اتحاد عمل و همکاری با آن سازمان را علیرغم اختلاف نظرها و مرزبندیهای موجود که در همین سند به اصلی ترین خطوط آن پرداخته ایم، ضروری می داند و چارچوب آنرا در همین سند مشخص می سازد.

روند رشد و تکامل مبارزات درونی «سازمان اکثریت» در یکسال اخیر و اساساً مشی «سازمان اکثریت»، تفاوت های این سازمان را با حزب توده ایران نشان می دهد. برخورد و نرمش و تفاهم مجموعه رهبری با منتقدین و دیگر اندیشان، انتشار بولتن بحث های داخلی به مثابه میدان بحث های آزاد و بدون سانسور درباره مسائل مبتلا به سازمان و جنبش، وجود بالقوه امکانات دموکراتیک درون سازمانی برای تحولات مثبت و دموکراتیک، توان مجموعه سازمان در دسترس می به مواضع درست، فداکارانه، دگرگونی (ولو محافظه کارانه و فرصت طلبانه) از حزب توده ایران، در مجموع خود نکاتی هستند که برخورد مجدد و مسئولانه ای را از سوی ما و سایر سازمان های سیاسی، در مناسبات با «سازمان اکثریت»، ضروری می سازد.

مناسبات بایکوت، شرط گذاری، اعمال فشار مکانیکی از خارج، ایجاد هسته های فراقسیمی طرفدار خود، خط کشی های چپ و راست، انقلابی و غیرانقلابی و امثالهم را از سوی خود و هر سازمان و حزب دیگری نسبت به «سازمان اکثریت» بویژه در شرایط کنونی نادرست و زیان بخش می دانیم.

ما با حرکت از اصول اعتقادی خود، سیاستی را که تلاشی «سازمان اکثریت» و ایجاد انشعاب در آن را تجویز می کند، سیاستی مضرو مغایر با منافع دراز مدت جنبش کمونیستی ایران می دانیم، زیرا معتقد به دینامیسم معین داخلی «سازمان اکثریت» و توانایی معین آن (که نه کمتر و نه بیشتر از هر سازمان کمونیستی ایران است) برای تحولات مثبت هستیم.

حزب دموکراتیک مردم ایران در اتحاد مشی همکاری و وحدت عمل با «سازمان اکثریت»، با وجود اختلافات و اختلاف نظرهای موجود، منافع

عمومی جنبش کمونیستی و دموکراتیک ایران و نیاز به مبارزه متحد علیه رژیم، عمده می بیند. به عقیده ما نیاز جنبش برای سازماندهی مشترک وسیع و موثر را نمی توان به حل نهائی اختلافات موجود با «سازمان اکثریت» و یابه انتظار انشعاب در آن و اتحاد عمل احتمالی بابخش موردنظر داخلی «سازمان اکثریت» موکول کرد. از همین دیدگاه حزب ما مصلحت اندیشی های این جنبش را که گویا برقراری رابطه و اتحاد عمل با «سازمان اکثریت»، به حساب جناح راست رهبری و تقویت آنها تعام شده و چپ اکثریت را تضعیف خواهد کرد، مردود می شمارد و وارد شدن در چنین حساب گریها را در شان سازمان های کمونیستی نمی داند.

حزب ما همانگونه که از برقراری روابط رسمی و اتحاد عمل در مسائل مورد توافق متقابل، مثلاً با سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان فدائیان خلق ایران استقبال کرد، و استقرار چنین روابطی را موکول به حل اختلاف نظرها، چه در مسائل ایدئولوژیک و چه در مسائل سیاسی و تاکتیکی موجود میان خود و آنان ننمود، دلیلی ندارد که برقراری روابط سالم و اتحاد عمل با «سازمان اکثریت» را بویژه با توجه به تحولات مثبتی که در درون آن در حال تکوین است، به تعویق بیاندازد. زیرا اتحاد عمل و همکاری در مبارزات مشترک مانع برخورد عقاید و مبارزه ایدئولوژیک ضروری، بویژه موارد مشخصی که در میان حزب ما و «سازمان اکثریت» وجود دارد، نمی باشد.

ما ذیلاً به توضیح اجمالی برخی از عمده ترین موارد مرزبندی با «سازمان اکثریت» می پردازیم.

### ب: برخی نکات اختلاف مابین مواضع

#### اعلام شده «سازمان اکثریت»

نقد مواضع و نظریات «سازمان اکثریت» از مقطع پذیرش تام و تمام سیستم حزب توده ایران در سالهای ۶۰ - ۵۹ تا مقطع پلنوم فروردین ۶۵ «سازمان اکثریت» بطور جداگانه و مستقل از نقد حزب توده ایران بی تردید دوباره کاری است. از آنجا که ما بطور مشروح و ریشه ای مجموعه همه جانبه سیستم حزب توده ایران را به نقد کشیده ایم، نیازی به بررسی مواضع «سازمان اکثریت» در این دوران نمی بینیم.

پلنوم فروردین ۶۵، در واقع اولین گام این سازمان برای بررسی سیاست شکست خورده گذشته در دوران همراهی با حزب توده ایران محسوب می شد. قبلاً در پلنوم مهر ماه ۶۴، رهبری «سازمان اکثریت» به سادگی از این بررسی طفره رفته و در بهار سال ۶۵، بدون ارائه هیچ نوع تحلیل انتقادی از سیاست و مشی گذشته سازمان در رابطه با جمهوری اسلامی، و بدون طرح و تصویب مشی و سیاست جدیدی در یک نشست صلاحیت دار و لااقل در پلنوم وسیع، در واقع بدون تکیه بر خرد جمعی و دموکراسی، به شیوه های بوروکراتیک، ناگهان از موضع رسمی دفاع از جمهوری اسلامی، به موضع سرنگونی آن چرخش کرد و با گذاشتن امضاء خود بر بیانیه مشترک تهیه شده از سوی گرداندگان حزب توده، عملاً به تمام توجیها و شبه استدلالات آن

بلکه متوجه عدم کاربست خلاق آنها بر شرایط ایران می سازد... اما در این دوره (سال های ۵۱ تا ۶۰)، روند تجهیز تشویک سازمان با انطباق خلاق این تشویقی ها بر شرایط مشخص جامعه ایران و بهره مندی درست از آنها برای درک ظرفیتهای مسائل انقلاب همراه نبود.

ما روی این جنبه از انتقاد خود تکیه می کنیم تا در ضرورت مبارزه دائمی و واقعی برای استقلال اندیشه و عمل «سازمان اکثریت»، که هنوز همچنان بر کرده کل سازمان سنگینی می کند، تاکید تازه ای کرده باشیم. حزب ما، در مورد جوهره تفکرات «مقیدکننده» ناظر بر اسناد جلسات مشاوره احزاب و مصداق عینی شکست آنها در جنبش کشورهای در حال رشد و بطور کلی ریشه های درک و عملکرد کمیترتی حاکم بر مجموعه تفکرات و مشی جنبش جهانی کمونیستی، نظرات خود را در خطوط کلی آن منتشر کرده است. در این اسناد، مابارها به وابستگی نظری حزب توده ایران و دنباله روی تمام عیاروی از تفکرات مسلط بر جنبش جهانی اشاره کرده ایم و در اینجا لازم می بینیم بر این واقعیت ناگوار تاکید کنیم که نه «عدم کاربست خلاق» دگم هالی حاکم، بلکه برعکس پذیرش کورگورانه این دگم ها و «رهنمود»ها و از دست دادن استقلال نظری و مبارزاتی بنیانگذاران جریان فدائی؛ یکی از مهمترین علل انحرافت «سازمان اکثریت» و سبب شکست مشی آن محسوب می شود. حقیقت با رزی که متأسفانه در سند مزبور مورد توجه قرار نگرفته است. خوشبختانه توجه فزاینده به ضرورت استقلال اندیشه و عمل و فاصله گیری از درک و تفکر کمیترتی، نه فقط در میان ما بلکه در بخش مهم چپ ایران و بویژه در مواضع پیروان بینش نو در درون «سازمان اکثریت» نیز بطور چشمگیری گسترش می یابد.

وقتی در نظریه‌گریم که پذیرش اسناد جلسات مشاوره احزاب کمونیست جهان نقطه آغاز حرکت سازمان بسوی حزب توده بود و اساساً قبول درک انحرافی حزب توده ایران از آنترناسیونالیسم پرولتری علت اصلی گرایش بخش اعظم جریان فدائی و نیز سایر مبارزان انقلابی به حزب توده بوده است، انگاه اهمیت انتقادی ریشه ای وی بی پروبرگردان این دگم ها و بخصوص ریشه یابی علل و دلایل پذیرش بی قید و شرط آنها برجسته تر می شود.

نگاهی به مطبوعات چپ ایران و فقر محنت بار تحلیل مستقل در مورد ویژگی های جامعه ایران، و علی الخصوص نگاهی به فقر مقالات تحلیلی مستقل در بابی اینبوه ترجمه های مندرج در نشریات تشویک «سازمان اکثریت»، ابعاد غم انگیز عواقب این وابستگی نظری را نشان می دهد.

نگاهی به دیگر مصوبات پلنوم فروردین ۶۵ از جمله «طرح استراتژی و تاکتیک...» نیز نشان می دهد که در مقطع پلنوم مزبور درک قدیمی و منسوخ در مسائل مهمی نظیر مرحله انقلاب، که هنوز هم ملی - دموکراتیک به سیاق حزب توده ایران قلمداد می شود، و یا مسئله اختلاط امر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در هر حالت با انقلاب دموکراتیک با ستمگیری سوسیالیستی و اساساً اختلاط مضمون یک انقلاب اجتماعی بایک جنبش توده ای دموکراتیک که بتواند فقط به تغییر در رژیم سیاسی یا فرم هائی در آن منجر شود، و یا مسئله حساس و ظالیف جبهه ائتلافی دموکراتیک و یکی کردن مفهوم جبهه متحد مردمی یا خلق در تمام حالات با آن، آن هم بدون روشن کردن مضمون رهبری دهر کدام از این جبهه ها، کماکان حاکم است.

**مضمون انقلاب آینده ایران**

«سازمان اکثریت» به سیاق حزب توده ایران با چشم پوشی بربیک سلسله تغییرات و تحولات ناشی از انقلاب بهمین، و باغلو در حفظ وابستگی اقتصادی کشور و سیاست نزدیکی با امپریالیسم و ارزیابی از رژیم جمهوری اسلامی به مثابه «نظام سرمایه داری و وابستگی اقتصاد کشور به امپریالیسم» و مدافع «منافع کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان» انقلاب آینده ایران را «انگسونه که قبل از بهمین ۵۷ معمول بود، ملی - دموکراتیک می خواند. حال آنکه حزب ماباد نظر گرفتن تحولات ناشی از انقلاب بهمین

مهر تأیید گذاشت. جنبش توده ای های مبارز در دوران مبارزه درون حزبی، مواضع «بیانیه مشترک» رابه نقد کشیده و درنوشته ها و جزوات، ناپیگیری استدلالات حزب توده ایران (و ایضا «سازمان اکثریت») و عدم صداقت آنان را در این چرخش، تاکتیکی و مصلحت گرا نشان داد و ضرورت اجتناب ناپذیر ریشه یابی خطاها و انحرافات حزب توده (و ایضا «سازمان اکثریت») را در چهار سال اول پس از انقلاب و پس از آن تاکید کرد.

مجموعه مصوبات پلنوم فروردین ۶۵، با تمام تاخیر غیر قابل توجیه آن، به هر حال نخستین تلاش مستقل از «تحلیل» های سردمداران حزب توده جهت بررسی انحرافات گذشته ی سازمان محسوب می شود. اما متأسفانه این تلاش با روح قدیمی و همان تکرش منسوخ و برشالوده همان تشویقی ها و همان روش های کهنه صورت گرفت و بهمین مناسبت تناقضات غیر قابل رفع رابا خود همراه آورد و نه تنها نتوانست پاسخ قانع کننده ای به ریشه های شکست بدهد، بلکه بطور ظبیعی بحران سازمان را تشدید کرد.

ما در این بخش به کلی ترین موارد تناقض مصوبات پلنوم فروردین ۶۵ می پردازیم و با توجه به اینکه این مسائل خوشبختانه مورد نقد و بررسی خود نیروهای حقیقت جوی «سازمان اکثریت» و مجموعه جنبش قرار دارند، برای اجتناب از اطناب کلام عمدتاً به رئوس موارد، اشاره می کنیم.

برجسته ترین نکته در سند «درباره سیاست و برنامه سازمان در سالهای ۶۱ - ۶۵»، این است که از یک طرف عملاً بخش اعظم موضع گیری منفی جریان فدائی نسبت به رژیم جمهوری اسلامی تا سال ۶۰ و حوالی آن، یعنی مواضعی که دارای خصلت استراتژیکی می باشند، «اصولی» و صحیح ارزیابی شده، و چرخش به سوی حمایت تمام عیار از رژیم جمهوری اسلامی؛ یعنی از مقطع پذیرش سیستم حزب توده و استراتژی آن مورد انتقاد قرار می گیرد. در سند می خوانیم: «سازمان طی دوره مورد بحث (دوره تصویب قانون اساسی، تا استقرار کامل رژیم تشوکرات)، در ردودن اندیشه های سکتاریستی در سازمان و تجهیز هرچه بیشتر فدائیان خلق به مارکسیسم - لنینیسم خلاق و دستاوردهای گرانقدر تشویک و تعریب جنبش جهانی پیرومندان» به پیش رفت. بارزترین نمودار حرکت فرارمند سازمان ما در این روند پذیرش و آموزش مفاد اسناد برنامه ای مصوب جلسات مشاوره ای احزاب کمونیستی و کارگری بود» (کار، شماره ۲۹، صفحه ۹)

سند مورد بحث درحالی که در مورد چرخش کیفی به سوی حمایت کامل از جمهوری اسلامی و استراتژی و تئوری پشت سران سکوت می کند، با کمال تعجب پذیرش همان تئوری ها و نظرات منتج به این چرخش را مورد تعجید قرار می دهد!

**پذیرش بی قیید و شرط اسناد جلسات مشاوره ای احزاب کمونیستی، خطای ریشه ای**

در سند آمده است: «تعمیر و تبلیغ و ترویج اسناد برنامه ای جلسات مشاوره ای احزاب کمونیستی و کارگری که ثمره تحول فکری فوق بود برای سازمان این امکان را فراهم کرد که به مبانی علمی راهگشایی برای تحقیق و تحلیل شرایط ایران و مسائل انقلاب کشور مجهز گردد» (همانجا صفحه ۱۰).

دگم های سترون مصوب جلسات مشاوره ای احزاب کمونیست جهان و مجموعه بیحد و عملکرد انحرافی حاکم بر جنبش جهانی با تمام بازتاب فاجعه بار آنها در جریان انقلاب بهمین پذیرفته می شوند. ولی تفکر حاکم بر سندهای مزبور نه تنها خود را ملزم به ارزیابی انتقادی و مستقل آنها نمی بیند، بلکه پذیرش کورگورانه آنها را به عنوان «بارزترین دست آورد» ارزیابی می کند. تمامی این تئوری ها که نه توسط مارکسیست های مبارز ایران، بلکه در آکادمی های علوم و درپرتو دیپلماسی و استراتژی کشورهای سوسیالیستی پرداخته شده بودند، برای چندمین بار در تجربه ایران به شکست انجامیده و مبارزان چپ ایران بهای سنگینی برای آن پرداختند. ولی بینش حاکم بر سند، انتقاد خود را نه متوجه این دگم ها و انحرافات موجود،

است ، فاصله زیادی دارد. گسترش دموکراسی و کنترل از پائین و شرکت فعال اعضا در حیات سازمانی، شناسایی اساسنامه ای حقوق اقلیت نظری و ایجاد محمل های تشکیلاتی لازم برای انعکاس غلظی نظریات آنان در داخل و خارج ، از دیدگاه ما از ضروریات است.

«سازمان اکثریت» از نظر متدولوژی برخوردار و شناخت پیوندهای اجتماعی، تحلیل مسائل جامعه، تبیین استراتژی و تاکتیک حزب بطور کلی در چارچوب احزاب سنتی با تفکر دکماتیستی قرار دارد. این شیوه کار و تفکر، ناگزیر به دنبال خود، عدم استقلال نظری و خلاقیت، وابستگی نظری به مراکز تهیه و تولید تئوری های گوناگون می آورد. برجسته ترین نمونه در دوره چند ساله اخیر برخورد سازمان با استناد جلسات احزاب کمونیست و کارگری است که مشروحا به آن اشاره کردیم. دنباله روی از تئوری راه رشد غیر سرمایه داری و تلاش بیهوده برای انطباق مکانیکی آن با شرایط ایران، رهاکردن ضرورت هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک باستگیری سوسیالیستی به حساب هژمونی پرولتاریای جهانی، پذیرش درک و تفکر کمیترتی در روابط احزاب و از دست دادن استقلال اندیشه و عمل در بسیاری از موارد، از نمونه های آن است.

خوشبختانه یکی از مواردی که در بحث های درون سازمانی به تدریج جای خود را باز می کند ، عنایت به همین مسئله کلیدی و تلاش برای به نقد کشیدن کارهای گذشته در این عرصه است.

متدولوژی سنتی حاکم بر روند شناخت و تحلیل های «سازمان اکثریت» از جمله به برخورد کاملا سنتی متداول در میان بسیاری از احزاب کمونیست به وقایع و حوادث جهان تیزراه می برد.

این برخورد در عرصه انعکاس واقعیات روزمره، دارای «مناطق ممنوعه» ، «اسرارمگو» و یا اغراق در بعضی مسائل و کم بها دادن منظم به برخی مسائل معین دیگر، درنگرش بوروکراتیک به مسائل و غیره بروز می کند. کفایت حتی برخوردهای «سازمان اکثریت» با مسائلی که در جامعه شوروی می گذرد رادرنظرآوریم، که هیچگاه تشریحات سازمان تاکنون از هذاتعکس وترجمه مطالب رسمی منتشر شده در مطبوعات و بیگسفرانی های مقامات این کشور فراتر نرفته است. پرهیز از تحلیل مستقل و اعلام موضع خود سازمان درباره مسائل مربوط به افغانستان و تیوی، تکرار و تسجید از مواضع اتحلا شوروی در تقریبا همه مسائل جهانی... از جمله موارد مثال زدنی است.

ما این شیوه تحقیر آمیز برای کمونیست ها و توده ها عدم استقلال فکری در بیان مواضع به لحاظ مصلحت اندیشی ها و رعایت خاطر این یا آن حزب و یا به منظور حفظ روابط بوروکراتیک و نابرابر موجود رایکی از موارد جدی می دانیم که کمونیست هارا نزد توده های خودی و افکار عمومی، به درستی به مثابه ابزاری یک بعثی، مذهبی، وابسته و در خدمت دیگران معرفی می کنند.

ما استقلال اندیشه و عمل هرسازمان و حزب کمونیستی را شرط لازم برای پویایی آن و کسب اعتبار واقعی در میان مردم می دانیم.

### تاکتیکسک و استراتژی وحدت جنبش

#### کمونیستی «سازمان اکثریت» و مرزبندی ما

اختلاف نظر و مرزبندی حتی دیگری که حزب ما با «سازمان اکثریت» دارد مربوط به مواضع متخذه در قلمنامه درباره وحدت جنبش کمونیستی ایران و اساسا بخش حاکم در این امر حیاتی است. به اعتقاد ما، در این مورد است که پاره ای از ضعف ها و کمبودهای ریشه ای سازمان یک جا متبلور می شود. مادرست به همین جهت و به علت اهمیت و تاثیر آن در حرکت «سازمان اکثریت» بسوی استقلال اندیشه و عمل و نه بخاطر حساسیت بحق مان نسبت به حزب توده ایران است، که به توضیح مشروح تر این موضوع می پردازیم.

همگان می دانیم که از سال ۶۰ به این طرفه «سازمان اکثریت» با پذیرش

تغییرات معین حاصله در ساختار طبقاتی کشور و در هیات حاکمه، انقلاب اجتماعی آینده ایران را انقلاب دموکراتیک باستگیری سوسیالیستی تعریف می کند. و ضرورت تامین هژمونی طبقه کارگر از همان آغاز را، که موتور و ضامن تحولات پی در پی انقلاب است، مطرح می سازد. «سازمان اکثریت»، باتاکید بر مملی - دموکراتیک بودن انقلاب ، هم مضمون ضد سرمایه داری آن و هم امر ضرورت هژمونی طبقه کارگر از همان آغاز را در سایه قرار می دهد و بطور ضمنی بورژوازی کوچک و متوسط (بورژوازی ملی) را در ردیف نیروهای محرک انقلاب قرار داده و توهم ایجاد می کند. درست تاکید می شود که «اتحلا نیروهای محرک انقلاب ملی - دموکراتیک ایران که استخوان بندی آن را اتحلا کارگران و دهقانان تشکیل می دهد، لازم حقیق انقلاب است.» حال آنکه این اتحلا بدون تاکید صریح هژمونی طبقه کارگر، پیروزی انقلاب را متحقق نمی سازد، زیرا دهقانان در مجموع خود نیروهای خرده بورژوازی و بینابینی هستند.

درست است که مواضع «سازمان اکثریت» در این زمینه ها بطور محسوسی متفاوت با حزب توده ایران است و تلاش برای فاصله گیری از آن در بحث های درون سازمان چشمگیر است. مهبذا رسوبات موضع گیری ها و ارزیابی های نادرست قبلی همچنان باقوت در استناد سازمان باقی است.

### دموکراسی در جامعه و در سازمان

کم بهادادن و بی توجهی به اهمیت ، جا و مقام دموکراسی در جامعه و مبارزه برای تامین و گسترش آن ، همچنان از نکات مهم دیگر مورد اختلاف حزب ما با «سازمان اکثریت» است. باوجوداینکه دموکراسی از ضروری ترین عوامل برای حیات و گسترش فعالیت کمونیست ها در میان توده ها و شرط مهمی برای تحولات بنیادی در جامعه است، متاسفانه نه در گزارش هیئت سیاسی به پلنوم وسیع فروردین ۶۵ و نه در قلمنامه ها اشاره ای به آن شده است. به خطا و انحراف بنیادی مطلق کردن مبارزه ضد امپریالیستی به قیمت پایمال کردن آزادی های دموکراتیک برخورد نشده ، با نظریه ای انحرافی، متوقی و انقلابی خواندن روحانیون «خط امامی» و یا هر شخصیت و نیروی اجتماعی، صرفا به اتکاء موضع گیری ضد امریکائی و ضد امپریالیستی شان، بدون عنایت به مشی و سیاست استبدادی و آزادی کش آنان، مرزبندی شده و پیآمدعای خانمان برانداز چنین موضع گیری در سرنوشت «سازمان اکثریت» و سایر سازمان ها و احزاب چپ ایران مورد ارزیابی و انتقاد قرار نگرفته است.

مواضع حزب دموکراتیک مردم ایران و موارد اختلاف های سیاسی ما در ارزیابی هایمان در این زمینه ها، در اسناد کنگره مؤسسان حزب ما و سایر نوشته های قبلی به طور روشنی منعکس است.

به نظر ما برخورد جدی و همه جانبه به امر دموکراسی در جامعه و طرح این مسئله که مبارزه برای حقوق دموکراتیک، مبارزه برای خواست های حیاتی توده های مردم، دفاع از خواست ها و منافع کارگران و دهقانان را نمی شود بدون داشتن آزادی و امکانات نسبی فعالیت سندیکائی و حداقل آزادی فعالیت احزاب و مطبوعات و سندیکاها انجام داد، همچنان با تمام اهمیت و فوریت آن، در دستور کار «سازمان اکثریت» قرار دارد.

به نظر ما تاکید و توجه به نقش دموکراسی در مبارزه طبقاتی و در مبارزه برای سوسیالیسم و ناگزیری آن برای چنین مبارزه ای از وظایف اصلی و اولیه برنامه ای هرسازمان کمونیستی مردمی است.

به اعتقاد ما، در مبارزه برای دموکراسی در جامعه، اولین قدم را باید از روابط درونی خود کمونیست ها و درون سازمان آغاز کرد. باوجود آنکه شرایط دموکراتیک نسبی در «سازمان اکثریت» با استبداد بوروکراتیک حاکم در حزب توده ایران قابل قیاس نیست ، مهبذا به نظر ما ، دموکراسی درون سازمانی موجود در اکثریت، هنوز دور از الزامات ساختمان دموکراتیک یک حزب کمونیست واقعا طراز نوین است. اصول دموکراتیک اساسنامه ای حاکم بر «سازمان اکثریت»، هنوز از روح دموکراتیکی که در حزب ماجاری

دشمنان حزب و جنبش محبوبه است. بازسازی نه تنها در هر یک از اقدامات موفقیت آمیز برای احیای سازمان های حزبی داخل و خارج کشور و تحلیل ها و رهیبریهایی پلنوم ۱۸ نقش برتری در حفظ و تحکیم صفوف حزب در دشوارترین شرایط ایفا کرده است. سالی که گذشته، تمامی استقامت و تنگناهای و درایت و رهبری حزب در غلبه بر دشواری ها بود آ و همزمان در پلنوم مهرماه ۱۳۷۳ در قطعنامه درباره خط مشی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، تاکید می شود که «سازمان اکثریت» در راه گسترش هر چه وسیعتر همکاری های برادرانه با حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران و حفظ و تحکیم وحدت فکری و سیاسی میان دو سازمان و گسترش آن به سطح وحدتی همه جانبه گام برمی دارد. (کار شماره ۹ پنجم آبان ماه ۱۳۷۳)

با گذشت زمان، جنبش اعتراضی درون حزب توده، بویژه با تعلیق غیر قانونی و توطئه آمیز تنی چند از رفقای مرکزیت و محدود کردن مبارزه ی تعدادی دیگر از آنها و رشد مبارزات توده حزبی، تعمیق یافت و علنی گردید و اسناد و افشاگری های متعددی در اختیار همگان قرار گرفت. رهبری «سازمان اکثریت»، برای در نطفه خفه کردن حرکت ما و ممانعت از سرایت «بیماری» به داخل سازمان و اظهار قبلی به معترضین احتمالی آینده در «سازمان اکثریت»، در کنار گرداندن گان حزب توده ایران قرار گرفت و در پیام تبریک خود بمناسبت سالگرد تاسیس حزب در مهر ۷۳، جنبش حقیقت طلب اعتراضی درون حزب را به «فراکسیونیزم و اشغال و اقدامات مشابه» نهشم کرد. در حالی که بنیویسی می دانست که فراکسیون بازان حرفه ای و واقعی همان گرداندندگان حزب توده ایرانند اتهام «فراکسیونیزم» در شرایطی اقامه می شد که فراکسیون سردمداران فاسد حاکم بر حزب، تمام راهها و کانالهای قانونی برای گسترش مباحث درون حزبی را برای ریشه یابی انحرافات و خطاهای حزب مسدود کرده و به قلع و قمع نیروهای معترض حزبی در برابر دیدگان و با تأیید ضمنی رفقای رهبری اکثریت پرداخته بود.

متأسفانه باید گفت که پلنوم فروردین ۷۵ کمیته مرکزی «سازمان اکثریت» نیز در قطعنامه «درباره وظایف مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی و کارگری ایران» همچنان محور اصلی وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر ایران را مبتنی بر «مبارزه در راه حفظ و تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران گردان های پیشامک طبقه کارگر با هدف ارتقا آن به سطح وحدتی همه جانبه» می داند. ویژگی این قطعنامه در ردیف بندی سازمان های کمونیستی است و بر آن تاکید دارد که «سازمان اکثریت» با حزب توده دارای درک واحدی از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری هستند و به همین دلیل مبارزه برای وحدت همه جانبه با حزب توده را در دستور روز قرار می دهد و این در حالی است که مبارزات درون حزب توده به اوج بیسابقه ای رسیده است و علیرغم آن همه افشاگری ها و هشار، دادن، تخلفات چاره ناپذیر دستگاه ساخته و پرداخته شده ی ۱۸م، هنوز رهبری «سازمان اکثریت» به اصرار در وحدت با دستگاه آبرویخته حاکم بر حزب که در واقع به بی اعتبار کردن تمامی جنبه های مثبت «سازمان اکثریت» می انجامید، پای می فشرد.

رهبری سازمان همچنان هر جا موضع علنی گرفته است، به دفاع از حزب توده پرداخته و تاکید بر وحدت با آن داشته است. به مناسبت ۱۵ آذر سالگرد حزب توده ایران در اول آذر ۷۵، در پیام کمیته مرکزی تاکید می شود: «مبارزه ما و شما [منظور حزب توده ایران است] در راه حفظ و تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی سازمان و حزب و حل ریفکته اختلافات جهت دستیابی به برنامه و اسنادنامه واحد باهدف دیر به وحدت همه جانبه در خدمت تاسیس منافع طبقه کارگر ایران قرار دارد آ در شماره ۲۸ نشریه کار (فروردین ۷۶) در سرمقاله «اتحاد و مبارزه»، به دفاع از حزب توده برخاسته و به مبارزه واقعی و به جایی که ما و سایر سازمان های کمونیستی ایران برای افشا و انزوای جریان ساخته و پرداخته کنترانس ملی - که اینک با افشاگری های رفقای پرسابقه حزب توده نظیر اردشیر

مطلق و بدون قید و شرط سیستم فکری حزب توده ایران، مشی وحدت تشکیلاتی با آن را دنبال کرده است. «سازمان اکثریت» در همان سال های ۶۰ - ۵۹، معنای وحدت با حزب توده ایران (و اساساً تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران) را ادغام همه جریانات در حزب توده ایران بر مبنای صرفاً پذیرش اسناد برنامه ای جلسات مشاوره ای احزاب کمونیست و کارگری جهان تحت شعار کلی مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری تبلیغ می کرد. و به شیوه حزب توده ای مخالفین را تهدید می کرد و متهم می ساخت که چون ... حزب توده جزئی از سیستم جهانی کمونیستی است، هر نیرویی و دیدگاهی که بین خود و حزب توده مرز می کشد دیدگاهی است که لزوماً به بلنکووی بی خیره و مواجب و درگام بعضی با خیره و مواجب نیروهای ضد کمونیست و در رأس آن امپریالیسم جهانی بدل خواهد شد. (از مقاله درباره مسئله مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظائف ما، نشریه کار بهمن ۵۹)

از این مقطع تاریخی، رهبری «سازمان اکثریت» با پذیرش تمامی جنبه های سیستم حزب توده و امتناع از هر گونه انتقاد نسبت به آن، تمام مسامی خود را متوجه «انطباق» برنامه، اسنادنامه و ساختار درونی خویش بر حزب توده نمود و در این راه تا آنجا پیش رفت که حتی جنبه های مثبت و قابل دفاع گذشته خود را تیر نگی نمود.

رهبری «سازمان اکثریت» موضوع را برای خود و دیگران ساده کرده و تبلیغ می کرد که «حزب توده ایران دارای برنامه و اسنادنامه ملون است. این برنامه حاصل تاریخ حزب توده است و جوهر دانش و خرد جمعی رهبری حزب توده ایران در آن تبلور یافته است. سازمان ملادراین زمینه فاقد دستاوردهای تعیین شده است. انقیضه ای که وظیفه تعیین مستقل برنامه و اسنادنامه را در دستور کار سازمان قرار می دهد اعتقادی به خرد جمعی کمونیست های ایران ندارد آ (از نوشته مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران - یک ضرورت مبرم تاریخی، از انتشارات «سازمان اکثریت»)

چنین گریش و برخورد ساده گرایانه نسبت به امر وحدت در انطباق کامل با مشی مغرب و انحصار طلبانه رهبری حزب مبنی بر رسیدن کردن تکامل درونی دیگر جریانات چه از طریق فروپاشی آنها و جذب تکه پاره های آن قرار داشت.

شکست مفتضحانه سیاست های حزب توده ایران و به دنبال آن «سازمان اکثریت» به دنبال آن، بر ملا شدن تدریجی ناهنجاری های بنیادی در مجموعه سیستم نظری و عملی حزب در سایه رشد جنبش اعتراضی روبه اعتلاء درون آن و افشاگری های آنان انزوای روزافزون «سازمان اکثریت» و بویژه آغاز روند انباشت تجربه و ارتقای آگاهی در درون خود سازمان، سلسله عواملی بودند که در مشی وحدت با گرداندندگان فاسد رهبری مهاجرت حزب توده نمی توانست بی تاثیر بماند.

اما رهبری «سازمان اکثریت» با سماجت سیاست وحدت کامل با حزب توده ایران و دنباله روی از وی و همچنان محور عملگردهای خود قرار داده بود. رهبری «سازمان اکثریت» متأسفانه بجای تلاش مستقل برای ریشه یابی علل فاجعه شکست باتکلیه برخورد مجموعه سازمان، در انتظار تصمیم گیری سردمداران باقیمانده از دستگاه بوروکراتیک حزب نشست بود. آنگاه در دیماه ۶۲ در جلسه فرمایشی پلنوم ۱۸ سرهمبندی شده از سوی خاوری، دبیر اول «سازمان اکثریت» سرهمما و رسماً آمادگی سازمان را برای وحدت همه جانبه تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک اعلام نمود. نمایندگان سازمان با فاجعه پلنوم ۱۸ از نزدیک آشنا شدند و به شدت منقلب گردیدند، اما علیرغم آن، با چشم پوشی نسبت به تخلفات و دغلکاری های فاحش گرداندگان این مضحکه غم انگیز، در پیام تبریک سازمان به مناسبت برگزاری پلنوم ۱۸ م به تمجید از سردمداران ذران و بانیان آن پرداختند و حیثیت و اعتبار «سازمان اکثریت» را در خدمت این نابکاران گذاشتند در پیام کمیته مرکزی «سازمان اکثریت» بمناسبت سالگرد تاسیس حزب در مهر ۷۳ از جمله گفته شد: «برگزاری موفقیت آمیز پلنوم ۱۸ کمیته مرکزی حزب توده در سال گذشته، به گواه همه دستاوردهای آن پاسخی شایسته به

آوانسیان و اکبرشاندردمنی روبروست - از مدتی پیش آغاز کرده بودیم انگ توده ای ستیزی زده و به شیوه های منسوخ به تهمت زنی می پردازد: *توده ای ستیزی کماکان وسیله برائی است در خلعت تفرقه جنبش . علم پذیرش هرگونه اتحاد باحزب توده ایران بصورت یکی از شروط اتحاد در نزد برخی از سازمان های مبارز درآمده است . این اندیشه ، اندیشه ای غیرسیاسی است که تنها به یک انتقامجویی کین توزانه شبیه است . اگر سازمان های کمونیستی ایران می گویند باحزبی که تا دیروز همه نیروهای چپ و کمونیستی را به گردآمدن زیر چتر یارایت امام خمینی فرامی خواند و همین سازمان ها را ضد انقلاب و جوجه های امریکائی می شمارد ، و هنوز یک بار بطور جدی عملکردهای گذشته خود را مورد انتقاد قرار نداده است ، نمی توان در جبهه واحدی گرد آمد ؛ آیا این کار ، تفرقه در جنبش و انتقام جویی کین توزانه است ؟*

هیچ پیکان از مبارزان های چپ کمونیستی ایران به انداز هر رهبری «سازمان اکثریت» از فساد اصلاح ناپذیر ، از پاندمی های رفتنی گریه ها ، تهمت زدن ها ، بی کفایتی ها و آلت دست بودن گردانندگان کنونی حزب توده ایران باطنی نیست . زیرا سال هاست در میان و در کنار آنها زندگی می کند و از نزدیک شاهدگاه حوادث است .

«سازمان اکثریت» در کل آن ، به خاطر همین اصرار رهبری سازمان در دفاع از حزب توده ایران و ادامه سیاست وحدت و اتحاد عمل باوی ، قادر به ایفای نقش انقلابی و سازنده درخور وشایسته خویش نیست . انروای «سازمان اکثریت» برای وی هلاکت بار و برای کل جنبش دمکراتیک و انقلابی ایران زیان آور است این گرفتاری را خودرفقائی «سازمان اکثریت» بیش از همه لمس و درک می کنند و خود آنان هم بیش از همه برای برداشتن این سنگ می توانند کمک کنند .

«سازمان اکثریت» که در برابر هر هلاکت کوچک و بزرگ در جنبش چپ ایران عکس العمل فوری نشان می دهد نسبت به انشعاب اقلیت در اقلیت دیگران و انشعاب در حزب دمکرات کردستان ایران و باجریانیت داخلی سازمان مجاهدین خلق و غیره بلافاصله اظهار نظر می کند پس چگونه است و چه کمبری در کار دارد که مهمترین انشعاب در داخل حزب برادر توده ایران را ناپدید گرفته و تا بحال کوچکترین موضعی نگرفته و درباره آن هیچ نکته ایست؟ چرا و چگونه است که «سازمان اکثریت» در برابر کنفراس ملی فصاحت بار حزب توده و پانزده دیماه ۶۶ آن که قیام همه جانبه ای در در میان توده ای ها موجب شده است سکوت می کند؟ چه رمزی است که چنین سیاست و مشی ای را حاکم کرده است؟ اگر «سازمان اکثریت» در پانزده ۶۰ در سند «درباره سیاست و برنامه سازمان در سال های ۶۱-۶۰» در انتقاد از مشی خود فقط به بیان دردها و خطاهای خود اکتفا نکرده و به ریشه یابی می پرداخته ، جبرا به این نتیجه می رسید که ؛ در پذیرش سیاست اذغام و وحدت با حزب توده ایران فقط پذیرش سلاخ اسناد مشاوره احزاب کمونیست و کارگری و دستیابی به درک حزب توده ای از انترناسیونالیسم پرولتری یعنی پذیرش درک و تفکر کمیتزنی مؤثر نمی باشد . بلکه اپورتونیسیم سیاسی که مضمون آن رانشستن در کنار رهبری حزب توده ایران ، حزب طبقه کارگر و نماینده بلامنازع انترناسیونالیسم پرولتری در ایران تشکیل می داد ، به نوبه خود محرک رهبری سازمان درگرتش در برابر حزب توده ایران بوده است . اشتباه است اگر به نقش فرصت طلبی های سیاسی در رفتار و کردار رهبری «سازمان اکثریت» در برابر گردانندگان کنونی حزب توده ایران و در عدم اتحاد یک مشی اصولی و انقلابی در امر وحدت جنبش کمونیستی ایران ، کم بهلذاده شود . متاسفانه هنوز هم این عوامل به هم پیوسته ، باشکل و مضمون تازه ای عمل می کنند . کنده نشدن قطعی از این دوعارته خائمان برانداز و مصلحت اندیشی های کشنده برای اشغال

کرسی حزب توده و جانمیشی وی در مقیاس جهانی ، و پرهیز از اقداماتی که مبادا رنجش مقامات شوروی را موجب گردد ، علت اصلی ادامه سیاست کنونی کج دار و مریز رهبری «سازمان اکثریت» می باشد . غافل از آنکه «سازمان اکثریت» و هر سازمان کمونیستی دیگر باید مشروعیت خود را از دست زحمتکشان و مردم ایران بگیرند نه از نیروهای خارجی ، ولو هر قدر

عزیز و مورد احترام ما باشند . تاکید ما بر این مسئله از آنجاست که تجربه مبارزات درون حزب توده ایران به ما آموخته است که بدون بررسی و ریشه یابی شجاعانه خطاهای گذشته و اعلام علنی آن و بدون گسستن کامل از اپورتونیسیم ، از هر نوع آن ، بدون دستیابی به استقلال اندیشه و عمل ، چپ کمونیستی ایران از بحران که در آن گرفتار است خلاصی نخواهد یافت . در اینجا روی سخن ما با همه جناح های رهبری اکثریت و بویژه حاملین بینش نو است که بیش از دیگران در جستجوی راه حل های بنیادی و جسورانه هستند ، اما در رابطه باحزب توده ایران همچنان محتاط و ناپذیر عمل می کنند .

به نظر ما اتحاد یک موضع صریح و بی خدشه و طرفداریانه موجودیت برآمده از توجه ای به نام کنفراس ملی یک ضرورت است . این مطلب تا به حال محسوس و واقعی برای نشان دادن دستیابی «سازمان اکثریت» به درک نوین و واقعی از روابط بین المللی و همبستگی جهانی و دشمنی استقلال اندیشه و عمل سازمان است .

مابارها اعلام کرده و هشدار داده ایم که موجودیت برآمده از کنفراس ملی ، چیزی جز افزایش غلبه و حکمرانی مشتی عناصر فرصت طلب و بیگانه با مردم ، بر بقایای عناصر سالم و صادق توده ای ، و وسیله ای برای توهم برآکنی و نفاق افکنی آنها در جنبش نیست . این واقعیت را به درخشان ترین شکلی رفقائی معترض کابل و حرکات اعتراضی سرتاسری اطیر رفقائی توده ای نشان دادند . مابارها اعلام کرده و هشدار داده ایم که این جریان ، در حال حاضر اساسا یک حزب یا جریان سیاسی متعارف نیست و حتی یک جریان صرفا ناسالم به لحاظ مواضع آشکارا نادرست آن هم نیست . در این دستگاه ، نه میثاق های اساسنامه ای ، نه ذره ای تعهد به برنامه های روی کاغذ ، نه امکان کنترل و حساب و کتابی از سوی توده ای حزبی و نه نه مانده ای از تعهد به مردم خودی و جنبش ، باقی نمانده است . ما از سال ها پیش به کرات گفته ایم که رهبری کنونی حزب توده ایران یک «دکان معیشتی» و آلت فعلی بیش نیست و این واقعیت را رهبری «سازمان اکثریت» به خوبی می داند ، اما مصلحت اندیشانه از کنار آن می گذرد .

رفقائی رهبری «سازمان اکثریت» واقفند که اسناد حزب توده و برنامه های آن می تواند بدون هیچ گونه توضیحی به هر سمت و سونی چرخش کند . روزی خواهان شکوفائی جمهوری اسلامی باشند ، روز دیگر ۱۸۰ درجه چرخش کرده ، برای سرنگونی آن هسته های سرخ ، تجویز کنند و باز به «مصلحت» های ، یواشکی شعار سرنگونی را کنار گذاشته ، به ستایش جبهه صلح و آزادی بپردازند .

افتضاحات و بازی های شرم آور پشت پرده و در صحنه «کنفراس ملی» و پس از آن را ، بعد از خروج جمعی ما از حزب رفقا آوانسیان ، شاندرمنی و انور و اینک سایر اعضای کمیته مرکزی دست پخت همین «کنفراس ملی» و اعضاء و کادرفهای حزبی در کابل و یاکو و سایر مناطق در نامه ها و اعلامیه های متعددی منتشر کرده اند .

انشعاب علیه سایرین از این دستگاه ، دقیقا از یک ضرورت مبارزاتی ناشی می شود برای «سازمان اکثریت» نیز راهی جز موضع گیری صریح و سریع و تهدید نظر جدی در مشی و وحدت باحزب و انتقال از خود صدقانه از مشی گذشته اش باقی نمانده است .

خلاصه کنیم ؛ ما اندیشه ناظر بر قطعنامه «درباره وظایف» مصوب پانزده فروردین ۶۰ کمیته مرکزی «سازمان اکثریت» را که مشی وحدت و اتحاد عمل با این جریان را دنبال می کند عامل تفرقه در جنبش و نادرست می دانیم و با هرگونه تلاش برای به میان آوردن پای معرکه گردانان فراکسیون حاکم بر حزب توده ایران مقابل خواهیم کرد .

حزب توده ایران هم بخاطر عملکرد گذشته و مشی کنونی اش در برخورد به جمهوری اسلامی و مسائل حیاتی دیگر جنبش ، هم بخاطر طفره روی از انتقال از خود جدی و ایجاد فضایی مانور و چرخش های جدید ناگهانی ، و هم بخاطر بی آبرویی در میان مبارزان سالم جنبش و در میان توده ها و هم بویژه از آن جهت که از هرگونه مکانیسم دمکراتیک تنظیم کننده درونی برای اصلاح خویش بکلی تهی شده و قیام ها و گسست های اخیر شاهد تازه آن هستند ،



نمی تواند در ائتلاف چپ و هرگونه ائتلاف دمکراتیک و بویژه هرروندی که به تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران بیانجامد، جانی داشته باشد.

## درباره توان تحولات در «سازمان اکثریت» و چشم انداز آن

امروز دیگر بر هیچ کس پوشیده نیست که در «سازمان اکثریت» تلاش وسیع و جدی برای ریشه یابی انحرافات و علل شکست و چاره جویی برای آینده آغاز شده است. بعد از اعلام علنی رهبری سازمان مبنی بر انتشار مباحث کنگره، متأسفانه انتظار بحق نیروهای چپ در جنبش برای دستیابی علنی به نقطه نظرات مختلف درون سازمان و امکان شرکت علنی و آزاد در بحث های مطرح شده که عمدتاً مسائل عام جنبش و مورد علاقه همگان را دربرداشت، برآورده نشده است.

مابرضورت بخش وسیع علنی بولتن کنگره «سازمان اکثریت» چه بخاطر مبرم بودن و حساسیت این قبیل مباحث برای مجموعه جنبش و اهمیت محدود نماندن تلاش های صادقانه درون «سازمان اکثریت»، و چه به لحاظ اهمیت این اقدام برای جلب اعتماد توده ها تأکید داریم.

باتمام این نقص اساسی، ماباتوجه به تجربه تلخ مبارزه درون حزب توده باید خاطر نشان کنیم که تصمیم بر انتشار بولتن کنگره توسط پلنوم کمیته مرکزی «سازمان اکثریت» و اداره دمکراتیک آن تا به امروز، درواقع یکی از برجسته ترین نمودهای تفاوت جدی دستگاه استبداد بوروکراتیک گردانندگان حزب توده ایران با پتانسیل نسبتاً پویای «سازمان اکثریت» محسوب می شود. ماضیحا اعلام می کنیم، توجه به این تصمیم که مبین وجود شرایط معین دمکراسی درون سازمانی است، و بویژه آشنائی نسبی بامواضع طرفداران معروف به «بینش نو» دردرون اکثریت، هر نیروی بالنده و بی غرض خارج از «سازمان اکثریت» را قانع می کند که در تحلیل خود درباره کلیت «سازمان اکثریت»، به ظرفیت سازنده آراء درون آن عنایت کند و به آینده آن امیدوار باشد. امروز بحث درمورد نتایج تلاش های درونی «سازمان اکثریت» برای رفع بحران موضوعی جدی است.

واقعیت این است که دینامیسیم و مضمون کل بحث های درون «سازمان اکثریت» به علت همزمانی با بحث های نوگرانی و تواندیشی درجهان و حضور رهبری سازمان درشوروی، شدیداً متأثر از روندنوگرایی و نوزائی دراتحاد شوروی و درسایر کشورهایست، که مضمون اصلی آن را بینش نو نسبت به مسائل سوسیالیسم و دمکراسی، مبارزه بلاگماتیسیم و زیر سخوال بردن برخی از «مقدسات» وتابوهائی تاریخی تشکیل می دهد. نتیجه آن شد که به تدریج مبارزه ای که در آغاز بابرخورد های ازموضع «چپ و رادیکال» متداول در جنبش کمونیستی ایران، در مبارزه بارفرمیسم و راستگرایی های نوع حزب توده ای آغاز شده و خودفارق از دگماتیسیم سنتی نبود، جای خودرابه مبارزه بلاگماتیسیم، طرح و ارائه بینش نو ازسوسیالیسم، توجه به دمکراسی در جامعه و دردرون حزب و تجدید نظر انتقادی از مقاله انترناسیونالیسم پرولتری بادرک کمیترنی آن داد. بدین منوال تفکر «چپ اکثریت» به حاملین بینش نو در اکثریت تحول یافته اند.

به دلایل فوق الذکر، همین خلاصی از دگم ها، بتدریج و باشدت کمتر، بخش های دیگر رهبری و بدنه سازمان را فراگرفته است. ما این واقعیت اخیررا مستقل از انگیزه های احتمالی ذهنی حاملین آن درنظر می گیریم و نفس مکانیکی و بی توجهی به این واقعیت رابرای ارزیابی تحولات مثبت آینده «سازمان اکثریت»، خطا می دانیم.

اینک حاملین بینش نو عمدتاً به خاطر جسارت و قاطعیت بیشتر در طرح مسائل و گرایش عمیق تر به آزاد اندیشی و به قاعده و نظم آوردن تدریجی دیدگاه هایشان از دیگران متمایزند. باید پذیرفت که عناصر و جناح های دیگر و بیشتر چسبیده به دگم های گذشته سازمان نیز درکلارمعینی، منتهی بامحافظه کاری و مصلحت اندیشی های بیشتر، درجهت طرح مسائل نوین و

بویژه در فاصله گیری از دگماتیسیم سنتی به تلاش برخاسته اند. مابراین باوریم که ایده سنتی سازمان های موبولیت، فکری بگلی عقب مانده و بازدارنده است و تلاش برای «یکتواخت» کردن جبری اندیشه ها درحزب سیاسی جدی، روشی غیر دمکراتیک و مضر برای پویائی آنست و فرجامی جز فراکسیون بازی و انشعاب ندارد. از همین رو، ازنظر ما آنچه که برای حفظ وحدت واقعی درهر جریان سیاسی از جمله حزب خودمان و یا به عنوان مثال «سازمان اکثریت» لازم است، نه تلاش برای تک بعدی کردن اندیشه ها، بلکه پذیرش اصل وحدتدرتنوع است. به عبارت دیگر نفس وجود دویاچند اندیشه در یک تشکیلات واحد نه تنها وحشت بار نیست، بلکه از نقطه نظردیالکتیک زندگی سیاسی، امری اجتناب ناپذیراست.

آنچه که خطرناک است و می تواند حاملان اندیشه های مختلف را قبل از بلوغ مباحث و اشراف کامل بدنه به مرزهای اختلاف و شرکت آنان درحل معضلات فلج ساخته، به فراکسیونیسیم وانشعابات زودرس واجتناب ناپذیر سوق دهد، خلف کردن مباحث با اهرم های اساسنامه ای بوروکراتیک سنتی و کدرکردن و تعریف اندیشه های اقلیت نظری است.

باعنایت به ملاحظیات فوق مابراین باوریم که تنها راه اجتناب از انشعاب در «سازمان اکثریت»، (و همه جریانات دارای توان تحول دمکراتیک)، پذیرش دو اصل: وحدت در تنوع و تأمین بیان علنی و سازمان یافته نظرات و انعکاس و تضمین آنها دراساسنامه و اجرای تخطی ناپذیر آنهادرعمل و گسترش هرچه ممکن تر دمکراسی درون حزبی و اشاعه فرهنگ دمکراسی درتار و پود ماست.

مابراساس احساس مسئولیت خود نسبت به مصالح دور و نزدیک جنبش باعنایت به شرایط حساس سیاسی و اجتماعی که جامعه مادر آن قراردارد، و باتوجه به توضیحات فوق الذکر انشعاب درجریاناتی را که دارای توان تحول دمکراتیک هستند، نادرست و زیان بخش می دانیم. در عین حال بر میخانی تجربه دشوار انشعاب خودازحزب توده ایران، به خوبی آگاهیم که اجتناب از جدائی به هرقیمتی و درهرحالی، بخصوص آنگاه که مسلم شود راه تحول دمکراتیک بسته است، می تواند به شایعات جبران ناپذیر دیگری منجر گردد. به هرحال از دیدگاه ماننیروهای درونی «سازمان اکثریت» و بویژه حاملین بینش نو درسازمان صالح ترین مرجع برای اتخاذ تصمیم و انتخاب راه نهائی هستند.

آرزوی ما فقط پیروزی مجموعه بهترین، نو آورترین و دمکراتیک ترین نظریات جاری در کل «سازمان اکثریت» است.

## ج: چارچوب روابط فعلی مابین «سازمان اکثریت»

با توجه به مرزبندی های اعلام شده دراین سند و ضرورت ادامه بحث های نظری دراین موارد، بادرنظر گرفتن تفاوت های برشمرده میان حزب توده ایران و «سازمان اکثریت»، بامشاهده روندفاصله گیری تدریجی، ولو محافظه کارانه «سازمان اکثریت» از حزب توده ایران با عطف توجه به توان تحولات دمکراتیک در «سازمان اکثریت» و بویژه نظر به اینکه درشرایط حساس کنونی ضرورت اتحاد عمل وسیع نیروهای انقلابی و دمکراتیک دربرابر رژیم حاکم، کمونیست های ایران را به همبستگی و اتحاد بیش از پیش دعوت می کند، کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران اعلام می کند که از نظر حزب ما هیچ معنی برای همکاری های مشترک میان ملو «سازمان اکثریت» درچارچوب مبارزات دمکراتیک جنبه ای وجود ندارد. باتوجه به اینکه هر اتحاد عملی خصلت دو طرفه دارد، طبیعی است که تعمیق و گسترش همکاری های ما و «سازمان اکثریت» باید با تلاش ها و تفاهم متقابل باشد.

هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران بدین وسیله همه واحدها و سازمان های محلی خودرا به همکاری و اتحاد عمل با سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) درچارچوب سند فوق فرا می خواند.